



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا



آشنایی . اعراب آیات . آوانگاری قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ۶ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	۵۹. سوره الحشر
۷	مشخصات کتاب
۷	سوره الحشر
۹	آشنایی با سوره
۹	شان نزول
۳۶	اعراب آیات
۵۴	آوانگاری قرآن
۵۷	ترجمه سوره
۵۷	ترجمه فارسی استاد فولادوند
۶۰	ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی
۶۴	ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان
۶۷	ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای
۷۲	ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی
۷۶	ترجمه فارسی استاد مجتبیوی
۸۰	ترجمه فارسی استاد آیتی
۸۳	ترجمه فارسی استاد خرمشاهی
۸۶	ترجمه فارسی استاد معزی
۸۹	ترجمه انگلیسی قرائتی
۹۳	ترجمه انگلیسی شاکر
۹۶	ترجمه انگلیسی ایروینگ
۱۰۰	ترجمه انگلیسی آربری
۱۰۳	ترجمه انگلیسی پیکتال
۱۰۷	ترجمه انگلیسی یوسفعلی

۱۱۱	ترجمه فرانسوی
۱۱۴	ترجمه اسپانیایی
۱۱۷	ترجمه آلمانی
۱۲۰	ترجمه ایتالیایی
۱۲۴	ترجمه روسی
۱۲۷	ترجمه ترکی استانبولی
۱۳۰	ترجمه آذربایجانی
۱۳۵	ترجمه اردو
۱۳۹	ترجمه پشتو
۱۴۰	ترجمه کردی
۱۴۱	ترجمه اندونزی
۱۴۷	ترجمه مالزیایی
۱۵۱	ترجمه سواحیلی
۱۵۵	تفسیر سوره
۱۵۵	تفسیر المیزان
۲۱۵	تفسیر نمونه
۲۸۹	تفسیر مجمع البیان
۳۶۰	تفسیر اطیب البیان
۳۸۱	تفسیر نور
۴۰۴	تفسیر انگلیسی
۴۱۶	درباره مرکز

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور: قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: معارف قرآنی

سوره الحشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱)

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۲)

وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبْتُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴)

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ (۵)

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كُنَّ اللَّهُ يُسَيِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶)

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَلِإِتْدَى الْقُرْبَى وَالتَّيْتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷)

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُوكَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸)

الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَا لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٩)

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (١٠)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (١١)

لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولَّيْنَّ الْأُدْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ (١٢)

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (١٣)

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٰ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (١٤)

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١٥)

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرُوا فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (١٦)

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (١٧)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَنْظِرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (١٨)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (١٩)

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (٢٠)

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ

تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳)

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

آشنایی با سوره

۵۹- حشر [بیرون آمدن، برانگیخته شدن]

در آیه ۲ بیان می کند که خداوند، برای اولین بار، کسانی را از اهل کتاب (یهود و نصاری) که کفر ورزیدند، (از قلعه هایشان) بیرون می آورد. یهودی ها می پنداشتند که با داشتن حصارها و قلعه ها هرگز مغلوب نخواهند شد ولی بدست پیامبر و مؤمنین شکست خوردند و از پایگاهها و قلعه هایشان بیرون رانده شدند. و این در سایه پیمان شکنی یهود بنی نضیر بود که منافقانه نقش ستون پنجم را در داخل مدینه بازی می کردند. بهمین جهت سوره بنام «بنی نضیر» هم گفته شده است. این سوره مدنی است و در سال ۴ هجری نازل شده است و ۲۴ آیه دارد.

شان نزول

سخت کیفری در افتادن با خدا

شان نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضیر»، پیمان صلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشمنی خود را آغاز کردند. مشرکان به یهودیان نامه نوشتند که شما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم دارید. اگر محمد با شما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شما می شتابیم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میان ما و شما جدایی اندازد. یهودیان دل گرم شدند و گمان کردند در صورت جنگ با پیامبر پیروز میدان خواهند بود. بنابراین، به مکر و حيله دست زدند و به پیامبر پیغام

دادند که با سی نفر از یاران خویش برای گفت و گو با سی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله بنی نضیر، پیامبر خدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سی مرد جنگی که همگی دوست دارند جان خود را فدای پیامبر کنند، همراه اویند. آنان به پیامبر گفتند: شصت نفر چگونه می توانند به توافق برسند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسلام ایمان آوردند، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصدیق می کنند و به او ایمان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برساند. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی با یاران خود سخنی بگوید، حرکت کرد و خود را به مدینه رساند. همه در جلسه منتظر بودند و می پنداشتند پیامبر باز می گردد، ولی وقتی متوجه شدند پیامبر در مدینه است، یارانش نیز محله یهودی نشین را به سوی

مدینه ترک کردند. وقتی پیمان شکنی یهود بر پیامبر مسلم شد، فردای آن روز لشکری آماده ساخت و محله بنی نضیر را محاصره کرد. محاصره چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشتند و بقیه را رها کردند. جمعی به سوی «اذرعات» شام و تعداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتند و باقی مانده اموال و زمین ها و باغها و خانه های یهودیان به دست مسلمانان افتاد. آنان تا آن جا که می توانستند، خانه های خود را هنگام کوچ کردن خراب کردند. در این جا آیه هایی از سوره حشر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر، یکی از عوامل پیروزی مسلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردند و حاضر شدند از اموال خود چشم ببوشند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار» «اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کردند. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنان خواهد بود، [ولی] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردند. پس ای دیده وران! عبرت گیرید» «و اگر خدا این جلای

وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، به یقین، آنان را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند ﴿ این [عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا سخت کیفر است ﴿ آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند ﴿ (۱).

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

سخت کیفری در افتادن با خدا

شان نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضیر»، پیمان صلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشمنی خود را آغاز کردند. مشرکان به یهودیان نامه نوشتند که شما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم دارید. اگر محمد با شما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شما می شتایم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میان ما و شما جدایی اندازد. یهودیان دل گرم شدند و گمان کردند در صورت جنگ با پیامبر پیروز میدان خواهند بود. بنابراین، به مکر و حيله دست زدند و به پیامبر پیغام دادند که با سی نفر از یاران خویش برای گفت و گو با سی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح

بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله بنی نضیر، پیامبر خدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سی مرد جنگی که همگی دوست دارند جان خود را فدای پیامبر کنند، همراه اویند. آنان به پیامبر گفتند: شصت نفر چگونه می توانند به توافق برسند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسلام ایمان آوردند، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصدیق می کنند و به او ایمان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برساند. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی با یاران خود سخنی بگوید، حرکت کرد و خود را به مدینه رساند. همه در جلسه منتظر بودند و می پنداشتند پیامبر باز می گردد، ولی وقتی متوجه شدند پیامبر در مدینه است، یارانش نیز محله یهودی نشین را به سوی مدینه ترک کردند. وقتی پیمان شکنی یهود بر پیامبر مسلّم شد، فردای آن روز لشکری آماده ساخت و محله بنی نضیر را محاصره کرد. محاصره

چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشتند و بقیه را رها کردند. جمعی به سوی «اذرعات» شام و تعداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتند و باقی مانده اموال و زمین ها و باغها و خانه های یهودیان به دست مسلمانان افتاد. آنان تا آن جا که می توانستند، خانه های خود را هنگام کوچ کردن خراب کردند. در این جا آیه هایی از سوره حشر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر، یکی از عوامل پیروزی مسلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردند و حاضر شدند از اموال خود چشم پپوشند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار ﴿ اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کردند. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنان خواهد بود، [ولی] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردند. پس ای دیده وران! عبرت گیرید ﴿ و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، به یقین، آنان را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند ﴿ این

[عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا سخت کیفر است ﴿ آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند ﴿ (۱).

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

سخت کیفری در افتادن با خدا

شان نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضیر»، پیمان صلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشمنی خود را آغاز کردند. مشرکان به یهودیان نامه نوشتند که شما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم دارید. اگر محمد با شما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شما می شتاییم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میان ما و شما جدایی اندازد. یهودیان دل گرم شدند و گمان کردند در صورت جنگ با پیامبر پیروز میدان خواهند بود. بنابراین، به مکر و حيله دست زدند و به پیامبر پیغام دادند که با سی نفر از یاران خویش برای گفت و گو با سی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا

با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله بنی نضیر، پیامبر خدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سی مرد جنگی که همگی دوست دارند جان خود را فدای پیامبر کنند، همراه اویند. آنان به پیامبر گفتند: شصت نفر چگونه می توانند به توافق برسند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسلام ایمان آوردند، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصدیق می کنند و به او ایمان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برساند. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی با یاران خود سخنی بگوید، حرکت کرد و خود را به مدینه رساند. همه در جلسه منتظر بودند و می پنداشتند پیامبر باز می گردد، ولی وقتی متوجه شدند پیامبر در مدینه است، یارانش نیز محله یهودی نشین را به سوی مدینه ترک کردند. وقتی پیمان شکنی یهود بر پیامبر مسلّم شد، فردای آن روز لشکری آماده ساخت و محله بنی نضیر را محاصره کرد. محاصره چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز پذیرفتند،

مقداری از اموال خود را برداشتند و بقیه را رها کردند. جمعی به سوی «اذرعات» شام و تعداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتند و باقی مانده اموال و زمین ها و باغها و خانه های یهودیان به دست مسلمانان افتاد. آنان تا آن جا که می توانستند، خانه های خود را هنگام کوچ کردن خراب کردند. در این جا آیه هایی از سوره حشر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر، یکی از عوامل پیروزی مسلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردند و حاضر شدند از اموال خود چشم بپوشند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار ﴿ اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کردند. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنان خواهد بود، [ولی] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردند. پس ای دیده وران! عبرت گیرید ﴿ و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقّرر نکرده بود، به یقین، آنان را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند ﴿ این [عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا سخت کیفر

است ﴿ آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند ﴿۱﴾. (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

سخت کيفري در افتادن با خدا

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضیر»، پیمان صلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشمنی خود را آغاز کردند. مشرکان به یهودیان نامه نوشتند که شما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم دارید. اگر محمد با شما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شما می شتایم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میان ما و شما جدایی اندازد. یهودیان دل گرم شدند و گمان کردند در صورت جنگ با پیامبر پیروز میدان خواهند بود. بنابراین، به مکر و حيله دست زدند و به پیامبر پیغام دادند که با سی نفر از یاران خویش برای گفت و گو با سی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله

بنی نضیر، پیامبر خدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سی مرد جنگی که همگی دوست دارند جان خود را فدای پیامبر کنند، همراه اویند. آنان به پیامبر گفتند: شصت نفر چگونه می توانند به توافق برسند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسلام ایمان آوردند، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصدیق می کنند و به او ایمان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برساند. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی با یاران خود سخنی بگوید، حرکت کرد و خود را به مدینه رساند. همه در جلسه منتظر بودند و می پنداشتند پیامبر باز می گردد، ولی وقتی متوجه شدند پیامبر در مدینه است، یارانش نیز محله یهودی نشین را به سوی مدینه ترک کردند. وقتی پیمان شکنی یهود بر پیامبر مسلّم شد، فردای آن روز لشکری آماده ساخت و محله بنی نضیر را محاصره کرد. محاصره چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشتند و بقیه را رها کردند. جمعی به سوی «اذرعات» شام و تعداد کمی به سوی «خبیر» و گروهی

به «حیره» رفتند و باقی مانده اموال و زمین ها و باغها و خانه های یهودیان به دست مسلمانان افتاد. آنان تا آن جا که می توانستند، خانه های خود را هنگام کوچ کردن خراب کردند. در این جا آیه هایی از سوره حشر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر، یکی از عوامل پیروزی مسلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردند و حاضر شدند از اموال خود چشم ببوشند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار ﴿ اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کردند. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنان خواهد بود، [ولی] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردند. پس ای دیده وران! عبرت گیرید ﴿ و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، به یقین، آنان را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند ﴿ این [عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا سخت کیفر است ﴿ آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

سخت کیفری در افتادن با خدا

شان نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضیر»، پیمان صلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشمنی خود را آغاز کردند. مشرکان به یهودیان نامه نوشتند که شما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم دارید. اگر محمد با شما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شما می شتاییم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میان ما و شما جدایی اندازد. یهودیان دل گرم شدند و گمان کردند در صورت جنگ با پیامبر پیروز میدان خواهند بود. بنابراین، به مکر و حيله دست زدند و به پیامبر پیغام دادند که با سی نفر از یاران خویش برای گفت و گو با سی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله بنی نضیر، پیامبر خدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سی مرد جنگی

که همگی دوست دارند جان خود را فدای پیامبر کنند، همراه اویند. آنان به پیامبر گفتند: شصت نفر چگونه می توانند به توافق برسند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسلام ایمان آوردند، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصدیق می کنند و به او ایمان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برساند. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی با یاران خود سخنی بگوید، حرکت کرد و خود را به مدینه رساند. همه در جلسه منتظر بودند و می پنداشتند پیامبر باز می گردد، ولی وقتی متوجه شدند پیامبر در مدینه است، یارانش نیز محله یهودی نشین را به سوی مدینه ترک کردند. وقتی پیمان شکنی یهود بر پیامبر مسلم شد، فدای آن روز لشکری آماده ساخت و محله بنی نضیر را محاصره کرد. محاصره چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشتند و بقیه را رها کردند. جمعی به سوی «اذرعات» شام و تعداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتند و باقی مانده اموال و زمین ها و باغها و خانه های یهودیان به دست مسلمانان افتاد. آنان تا آن جا که می توانستند، خانه های خود

را هنگام کوچ کردن خراب کردند. در این جا آیه هایی از سوره حشر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر، یکی از عوامل پیروزی مسلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردند و حاضر شدند از اموال خود چشم پوشند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار ﴿ اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کردند. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنان خواهد بود، [ولی] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردند. پس ای دیده وران! عبرت گیرید ﴿ و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، به یقین، آنان را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند ﴿ این [عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا سخت کیفر است ﴿ آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند ﴿ (۱).

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

جهت گیری اقتصاد اسلامی

شان نزول آیه های ۶ و ۷ سوره حشر

«یهودیان بنی نضیر» به سبب نقض پیمان

و توطئه در محاصره مسلمانان قرار گرفتند و بی هیچ جنگ و خون ریزی تسلیم شدند و آن منطقه را با همه اموال و دارایی های خود ترک کردند و در اختیار پیامبر قرار دادند. جمعی از سران مسلمان، با دیدن آن همه دارایی، شامل باغ ها، زمین های کشاورزی، خانه ها و اموال به جا مانده یهود به خیال این که این ها نیز غنایم جنگی هستند و باید میان مسلمانان تقسیم شوند، نزد رسول خدا آمدند و به روش جنگ های دیگر از پیامبر خواستند ۵۴ اموال برای تقسیم، به آنان واگذار شود. آیه های ۶ و ۷ سوره حشر نازل شد و به روشنی گفت: چون این پیروزی با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفته و مسلمانان برای به دست آوردن آن تلاشی نکرده اند، همه آن به رسول خدا می رسد و او هر گونه صلاح بداند اموال را تقسیم می کند. پیامبر نیز این اموال را در میان مهاجران فقیر و تعداد اندکی از انصار نیازمند تقسیم کرد. این آیه، یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن این که، جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که با رعایت احترام به مالکیت خصوصی، برنامه را به گونه ای تنظیم کرده است که اموال و ثروت های متمرکز در دست یک گروه، محدود نشود که تنها در میان آنان دست به دست بگردد. این به آن معنا نیست که ما به دلخواه خود قانون بگذاریم و ثروت ها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم، بلکه منظور این است که اگر در زمینه به دست آوردن ثروت و هم چنین مالیات هایی هم چون خمس و زکات و خراج و غیر آن قوانین و مقررات اسلامی

و احکام بیت المال و انفال درست اجرا شود، خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داد که هم احترام به تلاش های فردی و هم مصالح جمع، تأمین خواهد شد و هم از تقسیم جامعه به دو قطب اقلیت ثروتمند و اکثریت فقیر جلوگیری می کند. خداوند در آیه های ۶ و ۷ سوره حشر درباره این حکم اقتصادی چنین می گوید:

و آن چه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست « آن چه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. و آن چه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرد و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. » (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۱.

جهت گیری اقتصاد اسلامی

شان نزول آیه های ۶ و ۷ سوره حشر

«یهودیان بنی نضیر» به سبب نقض پیمان و توطئه در محاصره مسلمانان قرار گرفتند و بی هیچ جنگ و خون ریزی تسلیم شدند و آن منطقه را با همه اموال و دارایی های خود ترک کردند و در اختیار پیامبر قرار دادند. جمعی از سران مسلمان، با دیدن آن همه دارایی، شامل باغ ها، زمین های کشاورزی، خانه ها و اموال به جا مانده یهود به خیال این که این ها نیز غنایم جنگی هستند و باید

میان مسلمانان تقسیم شوند، نزد رسول خدا آمدند و به روش جنگ های دیگر از پیامبر خواستند ۵۴ اموال برای تقسیم، به آنان واگذار شود. آیه های ۶ و ۷ سوره حشر نازل شد و به روشنی گفت: چون این پیروزی با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفته و مسلمانان برای به دست آوردن آن تلاشی نکرده اند، همه آن به رسول خدا می رسد و او هر گونه صلاح بداند اموال را تقسیم می کند. پیامبر نیز این اموال را در میان مهاجران فقیر و تعداد اندکی از انصار نیازمند تقسیم کرد. این آیه، یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن این که، جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که با رعایت احترام به مالکیت خصوصی، برنامه را به گونه ای تنظیم کرده است که اموال و ثروت های متمرکز در دست یک گروه، محدود نشود که تنها در میان آنان دست به دست بگردد. این به آن معنا نیست که ما به دلخواه خود قانون بگذاریم و ثروت ها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم، بلکه منظور این است که اگر در زمینه به دست آوردن ثروت و هم چنین مالیات هایی هم چون خمس و زکات و خراج و غیر آن قوانین و مقررات اسلامی و احکام بیت المال و انفال درست اجرا شود، خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داد که هم احترام به تلاش های فردی و هم مصالح جمع، تأمین خواهد شد و هم از تقسیم جامعه به دو قطب اقلیت ثروتمند و اکثریت فقیر جلوگیری می کند. خداوند در آیه های ۶ و ۷ سوره حشر درباره این حکم اقتصادی چنین می گوید:

و آن چه را خدا از آنان به

رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نداشتید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست ﴿ آن چه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینویان و در راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. و آن چه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرد و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. ﴿ (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۱.

ایشانگران، رستگاران

شان نزول آیه ۹ سوره حشر

مردی نزد رسول خدا آمد و از شدت گرسنگی می نالید. پیامبر برای تهیه غذا کسی را به خانه همسران خود فرستاد. آن شخص خبر آورد که جز آب آشامیدنی، در خانه پیامبر هیچ یافت نمی شود. پیامبر به یاران خود فرمود: من این گرسنه را سیر خواهم کرد. سپس به خانه اش آمد و به دخترش فاطمه فرمود: آیا غذایی در خانه پیدا می شود؟ فاطمه گفت: جز غذای یکی از دخترانم که گرسنه است، غذایی یافت نمی شود. علی از فاطمه خواست دختر را گرسنه بخواباند و غذای او را به شخص فقیر بدهد. سفره را پهن کردند و برای این که میهمان از جریان باخبر نشود، چراغ را خاموش کردند و خود نیز بر سر سفره نشستند. آنان بی آن که غذایی بخورند، دهان خود را تکان می دادند. میهمان گمان می کرد آنان نیز همراه او غذا می خورند. او با خیال راحت

و به اندازه کافی غذا خورد و سیر شد. خانواده علی علیه السلام آن شب را گرسنه خوابیدند. صبح روز بعد خدمت پیامبر آمدند و بی آن که سخنی بگویند، پیامبر به آنان نگاهی افکند و لبخند زد. در این جا آیه ۹ سوره حشر نازل شد و ایثارگری این خانواده را ستود. از این آیه به خوبی استفاده می شود که ترک بخل و حرص، انسان را به رستگاری می رساند، در حالی که آلودگی به این صفت ناپسند، کاخ سعادت انسان را ویران می سازد:

و [نیز] کسانی که پیش از [مهاجران] در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده اند؛ هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آن چه به ایشان داده شده است در دل هایشان حسدی نمی یابند و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آنان را بر خودشان مقدم می دارند و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند (۱).» (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰.

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر

هنگامی که یهود «بنی نضیر»، در محاصره شدید مسلمانان، راهی جز تسلیم نداشتند، منافقان مدینه از بیم این که شکست یهود، پشتوانه سیاسی و مالی آنان را متزلزل کند، به یهود «بنی نضیر» پیام دادند که از دژهای خود دفاع کنید و به مسلمانان اجازه ورود ندهید. هم چنین به آنان اطمینان دادند که دو هزار و پانصد نفر از یاران خود را به زودی نزدشان می فرستند تا در کنارشان بجنگند. این اقدام منافقان، یهودیان را به مخالفت با پیامبر تشویق کرد و بر مقاومت آنان افزود. در این هنگام، «سلام» یکی از بزرگان دور اندیش

«بنی نضیر»، به «حی بن اخطب»، که رهبر و فرمانده نظامی «بنی نضیر» بود پیشنهاد کرد که به حرف «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان اعتنایی نکند؛ چون او از آینده خودش می‌هراسد و در حالی که در خانه نشسته، به تو وعده‌های تو خالی می‌دهد و می‌خواهد تو را به جنگ با محمد تشویق کند. او کسی نیست که به ما یاری رساند.

«حی» که همه چیز را به نظر خود تمام شده می‌دانست و جز به ریاست نمی‌اندیشید، گفت: ما دشمنی محمد را می‌خواهیم و تنها به جنگ با او می‌اندیشیم. به یاری «عبدالله بن ابی» و طرفدارانش هم دل خوش نکرده ایم. سلام که نصیحت‌های خود را بی‌اثر دید، گفت: به خدا سوگند، حیثیت و اموال ما بر باد می‌رود، جنگ جویان ما کشته و زنان و کودکان ما اسیر می‌شوند و خود ما را نیز از این سرزمین بیرون می‌رانند. در این جا آیه‌های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر نازل شد. لحن قاطع این آیه‌ها درباره منافقان نشانه این است که همیشه امکان دارد منافقان با دیگر دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشته باشند و وعده‌هایی هم به یکدیگر بدهند، این یک اصل کلی است. یعنی نه تنها در گذشته، بلکه امروز و آینده نیز نمونه‌های زنده آن را در همکاری منافقان با دشمنان اسلام به چشم می‌بینیم و اگر مؤمنان راستین به وظیفه‌شان خوب عمل کنند، پیروز خواهند شد و نقشه‌های آنان خنثی می‌گردد:

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر در آمده بودند می‌گفتند: اگر اخراج شدید، حتماً با شما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز

از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتما شما را یاری خواهیم کرد و خدا گواهی می دهد که آنان دروغ گویانند ﴿ اگر [یهود] اخراج شوند، آنان با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر علیه آنان جنگی درگیرد، [منافقان] آنان را یاری نخواهند کرد و اگر یاری شان کنند حتما [در جنگ] پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند ﴿ شما در دل های آنان پیش از خدا مایه هراسید؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی فهمند ﴿ [آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکامند، یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری، ولی [دل هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند ﴿. (۱)

پاورقی:

(۱) روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۹.

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

شان نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر

هنگامی که یهود «بنی نضیر»، در محاصره شدید مسلمانان، راهی جز تسلیم نداشتند، منافقان مدینه از بیم این که شکست یهود، پشتوانه سیاسی و مالی آنان را متزلزل کند، به یهود «بنی نضیر» پیام دادند که از دژهای خود دفاع کنید و به مسلمانان اجازه ورود ندهید. هم چنین به آنان اطمینان دادند که دو هزار و پانصد نفر از یاران خود را به زودی نزدشان می فرستند تا در کنارشان بجنگند. این اقدام منافقان، یهودیان را به مخالفت با پیامبر تشویق کرد و بر مقاومت آنان افزود. در این هنگام، «سلام» یکی از بزرگان دور اندیش «بنی نضیر»، به «حی بن اخطب»، که رهبر و فرمانده نظامی «بنی نضیر» بود پیشنهاد کرد که به حرف «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان اعتنایی نکند؛ چون او از آینده خودش می هراسد و

در حالی که در خانه نشسته، به تو وعده های تو خالی می دهد و می خواهد تو را به جنگ با محمد تشویق کند. او کسی نیست که به ما یاری رساند.

«حی» که همه چیز را به نظر خود تمام شده می دانست و جز به ریاست نمی اندیشید، گفت: ما دشمنی محمد را می خواهیم و تنها به جنگ با او می اندیشیم. به یاری «عبد الله بن ابی» و طرفدارانش هم دل خوش نکرده ایم. سلام که نصیحت های خود را بی اثر دید، گفت: به خدا سوگند، حیثیت و اموال ما بر باد می رود، جنگ جویان ما کشته و زنان و کودکان ما اسیر می شوند و خود ما را نیز از این سرزمین بیرون می رانند. در این جا آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر نازل شد. لحن قاطع این آیه ها درباره منافقان نشانه این است که همیشه امکان دارد منافقان با دیگر دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشته باشند و وعده هایی هم به یکدیگر بدهند، این یک اصل کلی است. یعنی نه تنها در گذشته، بلکه امروز و آینده نیز نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان با دشمنان اسلام به چشم می بینیم و اگر مؤمنان راستین به وظیفه شان خوب عمل کنند، پیروز خواهند شد و نقشه های آنان خنثی می گردد:

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر در آمده بودند می گفتند: اگر اخراج شدید، حتما با شما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتما شما را یاری خواهیم کرد و خدا گواهی می دهد که آنان دروغ گویند ﴿﴾ اگر [یهود] اخراج شوند، آنان با ایشان

بیرون نخواهند رفت و اگر علیه آنان جنگی درگیرد، [منافقان] آنان را یاری نخواهند کرد و اگر یاری شان کنند حتما [در جنگ] پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند ﴿ شما در دل های آنان پیش از خدا مایه هراسید؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی فهمند ﴾ [آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکامند، یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری، ولی [دل هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند] ﴿. (۱)

پاورقی:

(۱) روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۹.

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

شان نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر

هنگامی که یهود «بنی نضیر»، در محاصره شدید مسلمانان، راهی جز تسلیم نداشتند، منافقان مدینه از بیم این که شکست یهود، پشتوانه سیاسی و مالی آنان را متزلزل کند، به یهود «بنی نضیر» پیام دادند که از دژهای خود دفاع کنید و به مسلمانان اجازه ورود ندهید. هم چنین به آنان اطمینان دادند که دو هزار و پانصد نفر از یاران خود را به زودی نزدشان می فرستند تا در کنارشان بجنگند. این اقدام منافقان، یهودیان را به مخالفت با پیامبر تشویق کرد و بر مقاومت آنان افزود. در این هنگام، «سلام» یکی از بزرگان دور اندیش «بنی نضیر»، به «حی بن اخطب»، که رهبر و فرمانده نظامی «بنی نضیر» بود پیشنهاد کرد که به حرف «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان اعتنایی نکند؛ چون او از آینده خودش می هراسد و در حالی که در خانه نشسته، به تو وعده های تو خالی می دهد و می خواهد تو را به جنگ با محمد تشویق کند. او کسی نیست که به ما یاری رساند.

«حی»

که همه چیز را به نظر خود تمام شده می دانست و جز به ریاست نمی اندیشید، گفت: ما دشمنی محمد را می خواهیم و تنها به جنگ با او می اندیشیم. به یاری «عبد الله بن ابی» و طرفدارانش هم دل خوش نکرده ایم. سلام که نصیحت های خود را بی اثر دید، گفت: به خدا سوگند، حیثیت و اموال ما بر باد می رود، جنگ جویان ما کشته و زنان و کودکان ما اسیر می شوند و خود ما را نیز از این سرزمین بیرون می رانند. در این جا آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر نازل شد. لحن قاطع این آیه ها درباره منافقان نشانه این است که همیشه امکان دارد منافقان با دیگر دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشته باشند و وعده هایی هم به یکدیگر بدهند، این یک اصل کلی است. یعنی نه تنها در گذشته، بلکه امروز و آینده نیز نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان با دشمنان اسلام به چشم می بینیم و اگر مؤمنان راستین به وظیفه شان خوب عمل کنند، پیروز خواهند شد و نقشه های آنان خنثی می گردد:

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر در آمده بودند می گفتند: اگر اخراج شدید، حتما با شما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتما شما را یاری خواهیم کرد و خدا گواهی می دهد که آنان دروغ گویند « اگر [یهود] اخراج شوند، آنان با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر علیه آنان جنگی در گیرد، [منافقان] آنان را یاری نخواهند کرد و اگر یاری شان کنند حتما [در جنگ] پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند « شما

در دل های آنان پیش از خدا مایه هراسید؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی فهمند « [آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکامند، یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری، ولی] دل هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند «. (۱)

پاورقی:

(۱) روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۹.

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

شان نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر

هنگامی که یهود «بنی نضیر»، در محاصره شدید مسلمانان، راهی جز تسلیم نداشتند، منافقان مدینه از بیم این که شکست یهود، پشتوانه سیاسی و مالی آنان را متزلزل کند، به یهود «بنی نضیر» پیام دادند که از دژهای خود دفاع کنید و به مسلمانان اجازه ورود ندهید. هم چنین به آنان اطمینان دادند که دو هزار و پانصد نفر از یاران خود را به زودی نزدشان می فرستند تا در کنارشان بجنگند. این اقدام منافقان، یهودیان را به مخالفت با پیامبر تشویق کرد و بر مقاومت آنان افزود. در این هنگام، «سلام» یکی از بزرگان دور اندیش «بنی نضیر»، به «حی بن اخطب»، که رهبر و فرمانده نظامی «بنی نضیر» بود پیشنهاد کرد که به حرف «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان اعتنایی نکند؛ چون او از آینده خودش می هراسد و در حالی که در خانه نشسته، به تو وعده های تو خالی می دهد و می خواهد تو را به جنگ با محمد تشویق کند. او کسی نیست که به ما یاری رساند.

«حی» که همه چیز را به نظر خود تمام شده می دانست و جز به ریاست نمی اندیشید، گفت: ما دشمنی محمد را می خواهیم و تنها به جنگ با او می اندیشیم. به یاری «عبد

الله بن ابی» و طرفدارانش هم دل خوش نکرده ایم. سلام که نصیحت های خود را بی اثر دید، گفت: به خدا سوگند، حیثیت و اموال ما بر باد می رود، جنگ جویان ما کشته و زنان و کودکان ما اسیر می شوند و خود ما را نیز از این سرزمین بیرون می رانند. در این جا آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر نازل شد. لحن قاطع این آیه ها درباره منافقان نشانه این است که همیشه امکان دارد منافقان با دیگر دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشته باشند و وعده هایی هم به یکدیگر بدهند، این یک اصل کلی است. یعنی نه تنها در گذشته، بلکه امروز و آینده نیز نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان با دشمنان اسلام به چشم می بینیم و اگر مؤمنان راستین به وظیفه شان خوب عمل کنند، پیروز خواهند شد و نقشه های آنان خنثی می گردد:

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر در آمده بودند می گفتند: اگر اخراج شدید، حتما با شما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتما شما را یاری خواهیم کرد و خدا گواهی می دهد که آنان دروغ گویند» « اگر [یهود] اخراج شوند، آنان با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر علیه آنان جنگی در گیرد، [منافقان] آنان را یاری نخواهند کرد و اگر یاری شان کنند حتما [در جنگ] پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند» « شما در دل های آنان پیش از خدا مایه هراسید؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی فهمند» « [آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکامند، یا از پشت دیوارها، با شما

نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می‌پنداری، ولی] دل‌هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی‌اندیشند (۱). (۱)

پاورقی:

(۱) روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۹.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدر یا محذوف / فاعل محذوف
{الرَّحْمَنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{سَبَّحَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {لِلَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مَا} فاعل، مرفوع یا در محل
رفع {فِي} حرف جر {السَّمَاوَاتِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَمَا} (و) حرف عطف / معطوف تابع {فِي} حرف جر
{الْمَأْرُضِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَهُوَ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْعَزِيزُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع
{الْحَكِيمُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِي} خبر، مرفوع یا در محل رفع {أَخْرَجَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری /
فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {الَّذِينَ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و)
ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مَنْ} حرف جر {أَهْلِي} اسم مجرور یا در محل جر {الْكِتَابِ} مضاف الیه، مجرور یا در
محل جر {مَنْ} حرف جر {دِيَارِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {لِأَوَّلِ} حرف جر
و اسم بعد از آن مجرور {الْحَشْرِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مَا} حرف نفی غیر عامل {ظَنَنْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر
سکون / (ت)

ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {أَنَّ} حرف نصب {يَخْرُجُوا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَوَظَّنُوا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أَنَّ {مَا نَعْتُهُمْ} خبر مقدم / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {حُصِي وَنُهُمْ} مبتدا مؤخر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر إِنَّ محذوف {مِنْ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {فَأَتَاهُمْ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهِ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {حَيْثُ} اسم مجرور یا در محل جر {لَمْ} حرف جزم {يَخْتَسِبُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَقَدَفَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فِي} حرف جر {قُلُوبِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الرُّعْبَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {يُخْرِبُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {يُبَيِّتُهُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بِأَيْدِيهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف

إليه {وَأَيُّدِي} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الْمُؤْمِنِينَ} مضاف إليه، مجرور یا در محل جر {فَاعْتَبِرُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {یا} (یا) حرف ندا {أُولَئِكَ} منادا، منصوب یا در محل نصب {الْأَبْصَارِ} مضاف إليه، مجرور یا در محل جر

{وَلَوْلَا} (و) حرف استیناف / حرف شرط غیر جازم {أَنَّ} حرف مصدری {كَتَبَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْجَلَاءِ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {لَعَلَّيْذَبُّهُمْ} (ل) حرف جواب / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فِي} حرف جر {الدُّنْيَا} اسم مجرور یا در محل جر {وَلَهُمْ} (و) حرف استیناف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدم محذوف {فِي} حرف جر {الْآخِرَةِ} اسم مجرور یا در محل جر {عَذَابُ} مبتدا مؤخر {النَّارِ} مضاف إليه، مجرور یا در محل جر

{ذَلِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِأَنَّهُمْ} (ب) حرف جر / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أن {شَاقُّوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر إن محذوف / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {اللَّهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَرَسُولُهُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر،

مضاف الیه {وَمَنْ} (و) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {يُشَاقُّ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {اللَّهِ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {فَإِنَّ} (ف) حرف تعلیل / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهِ} اسم إن، منصوب یا در محل نصب {شَدِيدٌ} خبر إن، مرفوع یا در محل رفع {العِقَابِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{مَا} مفعول به جازم {قَطَعْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {مِنْ} حرف جر {لِيَنَّهُ} اسم مجرور یا در محل جر {أَوْ} حرف عطف {تَرَكَتُمُوهَا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (و) حرف زائد برای اشباع میم / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به {قَائِمَةٌ} حال، منصوب {عَلَى} حرف جر {أُصُولِهَا} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَيَأْذِنُ} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَأُولَئِذِي} (و) حرف عطف / (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {الْفَاسِقِينَ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب

{وَمَا} (و) حرف عطف / مفعول به جازم {أَفَاءً} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهِ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {عَلَى} حرف جر {رَسُولِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه)

ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه { مِنْهُمْ } حرف جر و اسم بعد از آن مجرور { فَمَا } (ف) رابط جواب برای شرط / حرف نفی غیر عامل { أَوْجَعْتُمْ } فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل { عَلَيَّهِ } حرف جر و اسم بعد از آن مجرور { مِنْ } حرف جر زائد { خَيْلٍ } مفعول به، منصوب یا در محل نصب { وَلَا } (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل { رِكَابٍ } معطوف تابع { وَلَكِنَّ } (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ { اللَّهُ } اسم لکن، منصوب یا در محل نصب { يُسَيِّطُ } فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر لکن محذوف { رُسُلَهُ } مفعول به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه { عَلَيَّ } حرف جر { مَنْ } اسم مجرور یا در محل جر { يَشَاءُ } فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر { وَاللَّهُ } (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع { عَلَيَّ } حرف جر { كُلُّ } اسم مجرور یا در محل جر { شَيْءٍ } مضاف الیه، مجرور یا در محل جر { قَدِيرٌ } خبر، مرفوع یا در محل رفع

{ مَا } مفعول به جازم { أَفَاءً } فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری { اللَّهُ } فاعل، مرفوع یا در محل رفع { عَلَيَّ } حرف جر { رَسُولِهِ } اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه { مِنْ } حرف جر { أَهْلِ } اسم مجرور یا در محل جر { الْقُرَى } مضاف الیه، مجرور یا در محل جر { فَلَئِنَّ } (ف) رابط جواب برای

شرط / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدم محذوف / مبتدا مؤخر محذوف {وَلِلرَّسُولِ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلِاتِّدَى} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْقُرْبَى} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالْيَتَامَى} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَالْمَسَاكِينِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَأَيْنِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {السَّبِيلِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {كَيْ} حرف نصب {لَا} حرف نفی غیر عامل {يَكُونُ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم کان، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {دَوْلَهُ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {بَيْنَ} ظرف یا مفعول فیه، منصوب یا در محل نصب {الْأَغْنِيَاءِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مِنْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَمَا} (و) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {آتَاكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به {الرَّسُولُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {فَخَذُوهُ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به {وَمَا} (و) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {نَهَاكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به / فاعل، ضمیر مستتر (هو)

در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {عَنَّهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فَأَنْتَهُوَا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَأَتَّقُوا} (و) حرف استیناف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهِ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهِ} اسم إن، منصوب یا در محل نصب {شَدِيدٌ} خبر إن، مرفوع یا در محل رفع {العِقَابِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{الْفُقَرَاءِ} مبتدا مقلد یا محذوف یا در محل / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {الْمُهَاجِرِينَ} نعت تابع {الَّذِينَ} نعت تابع {أَخْرَجُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {مِنْ} حرف جر {دِيَارِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَأَمْوَالِهِمْ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {يَبْتَغُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فَضْلًا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {مِنْ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَرِضْوَانًا} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَيُنْصِرُونَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهِ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَرَسُولُهُ} (و) حرف

عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَوْلَئِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمُّ} ضمیر فصل بدون محل {الصَّادِقُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {تَبَوَّؤْا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {الدَّارَ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {وَالْإِيمَانَ} (و) حرف عطف / فعل مقدر یا محذوف / فاعل محذوف / مفعول به، منصوب یا در محل نصب {مِنْ} حرف جر {قَتَلِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {يُحِبُّونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر برای (الذین) {مَنْ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {هَاجَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {إِلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلَا-} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {يَجِدُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فِي} حرف جر {صُدُّوا بِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {حَاجَةً} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {مِمَّا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَوْتُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {وَيُؤْتُونَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَلَى} حرف

جر {أَنْفُسِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلَوْ} (و) حالیه / حرف شرط غیر جازم
 {كَانَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {بِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر کان، محذوف یا در
 تقدیر {خِصَاصَهُ} اسم کان، مرفوع یا در محل رفع {وَمَنْ} (و) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {يُوقَ}
 فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل
 {شَحَّ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {نَفْسِهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر،
 مضاف الیه {فَأُولَئِكَ} (ف) رابط جواب برای شرط / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمْ} ضمیر فصل بدون محل {الْمُفْلِحُونَ}
 خبر، مرفوع یا در محل رفع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {جَاؤُا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع
 و فاعل {مِنْ} حرف جر {بَعِيدِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {يَقُولُونَ} فعل
 مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر برای (الذین) {رَبَّنَا} منادا، منصوب یا در محل
 نصب / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {اغْفِرْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لَنَا}
 حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلِيَّاخْوَانِنَا} (و) حرف عطف / حرف

جر و اسم بعد از آن مجرور / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الَّذِينَ} نعت تابع {سَيَبْقُونَا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {بِالْإِيمَانِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلَا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَجْعَلُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {فی} حرف جر {قُلُوبِنَا} اسم مجرور یا در محل جر / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {غَالًا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {لِلَّذِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {رَبَّنَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنَّكَ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، اسمِ إِنَّ {رَوْفٌ} خبرِ إِنَّ، مرفوع یا در محل رفع {رَحِيمٌ} خبرِ إِنَّ ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{الْمُ} همزه (أ) حرف استفهام / حرف جزم {تَرَى} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {إِلَى} حرف جر {الَّذِينَ} اسم مجرور یا در محل جر {نَافَقُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {يَقُولُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لِإِخْوَانِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف

الیه {الَّذِينَ} نعت تابع {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مِنْ} حرف جر {أَهْلٍ} اسم مجرور یا در محل جر {الْكِتَابِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {لَنْ} (ل) موطنه / حرف شرط جازم {أُخْرِجْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {لَنْخُرُجَنَّ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مبنی بر فتحه / نون تأکید ثقلیه / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {مَعَكُمْ} ظرف یا مفعولٌ فیهِ، منصوب یا در محل نصب / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَأُولَـٰئِكَ} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {نُطِيعُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {فِيكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَيَّدًا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أَيَّدًا} ظرف یا مفعولٌ فیهِ، منصوب یا در محل نصب {وَإِنْ} (و) حرف عطف / حرف شرط جازم {قَوْلْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {لَنْنُصِرَنَّكُمْ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مبنی بر فتحه / نون تأکید ثقلیه / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {وَاللَّهِ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَشْهَدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {إِنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب،

اسم إنّ {لَكَادِبُونَ} (ل) حرف مزحلقة / خبر إنّ، مرفوع یا در محل رفع

{لَئِنْ} (ل) موطنه / حرف شرط جازم {أُخْرِجُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {لَا} حرف نفی غیر عامل {يَخْرُجُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مَعَهُمْ} ظرف یا مفعول فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلَئِنْ} (و) حرف عطف / (ل) موطنه / حرف شرط جازم {قُوتِلُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {لَا} حرف نفی غیر عامل {يَنْصِرُونَهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به {وَلَئِنْ} (و) حرف عطف / (ل) موطنه / حرف شرط جازم {نَصِرُونَهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به {لَيُؤَلَّنَّ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) محذوف در محل رفع و فاعل / نون تأکید ثقلیه {الْأَذْبَارُ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {ثُمَّ} حرف عطف {لَا} حرف نفی غیر عامل {يُنْصِرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل

{لَأَنْتُمْ} (ل) حرف ابتدا / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَشَدُّ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {رَهْبَةً} تمییز، منصوب {فِي} حرف جر {صُدُّورِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل

در محل جر، مضاف الیه {مِنْ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {ذَلِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِأَنَّهُمْ} (ب) حرف جر / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أَنْ {قَوْمٌ} خبر آن، مرفوع یا در محل رفع / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {لَا} حرف نفی غیر عامل {يَفْقَهُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{لَا} حرف نفی غیر عامل {يُقَاتِلُونَكُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {جَمِيعًا} حال، منصوب {إِلَّا} حرف استثنا {فِي} حرف جر {قُرَى} اسم مجرور یا در محل جر {مُحَصَّنَةٍ} نعت تابع {أَوْ} حرف عطف {مِنْ} حرف جر {وَرَاءِ} اسم مجرور یا در محل جر {جُدُرٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {بِأَسْمَائِهِمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بَيْنَهُمْ} ظرف یا مفعولٌ فیهِ، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {شَدِيدٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {تَحْسَبُ بِهِمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {جَمِيعًا} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {وَوَقَلُّوْهُمْ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {شَتَّى} خبر، مرفوع یا در محل رفع {ذَلِكَ} مبتدا،

مرفوع یا در محل رفع {بِأَنَّهُمْ} (ب) حرف جر / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم
أَنَّ {قَوْمٌ} خبر آن، مرفوع یا در محل رفع / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {لا} حرف نفی غیر عامل {يَعْقُلُونَ} فعل
مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{كَمَثَلِ} مبتدا مقدر یا محذوف یا در محل / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الَّذِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر /
خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {مِنْ} حرف جر {قَبْلِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر،
مضاف الیه {قَرِيبًا} ظرف یا مفعول فیه، منصوب یا در محل نصب {ذَاقُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در
محل رفع و فاعل {وَبَالَ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {أَمْرِهِمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل
در محل جر، مضاف الیه {وَلَهُمْ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدم محذوف {عَذَابٌ} مبتدا
مؤخر {أَلَيْمٌ} نعت تابع

{كَمَثَلِ} مبتدا مقدر یا محذوف یا در محل / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الشَّيْطَانِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر
/ خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {إِذْ} ظرف یا مفعول فیه، منصوب یا در محل نصب {قَالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه
ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {لِلْإِنْسَانِ} حرف جر و اسم بعد از

آن مجرور {اَكْفُرْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {فَلَمَّا} (ف) حرف عطف / ظرف یا مفعول
 فیه، منصوب یا در محل نصب {كَفَرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {قَالَ}
 فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {إِنِّي} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ
 / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنَّ خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {مِنْكَ} حرف جر و اسم بعد از آن
 مجرور {إِنِّي} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنَّ {أَخَافُ} فعل مضارع، مرفوع
 به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {اللَّهِ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب
 {رَبِّ} نعت تابع {الْعَالَمِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{فَكَانَ} (ف) حرف استیناف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {عَاقِبَتُهُمَا} خبر کان، منصوب یا در محل نصب /
 (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَنْتَهُمَا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب،
 اسم أنَّ {فِي} حرف جر {النَّارِ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر إنَّ محذوف / اسم کان محذوف {خَالِدِينَ} حال، منصوب
 {فِيهَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَذَلِكَ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {جَزَاءً} خبر، مرفوع یا
 در محل رفع {الظَّالِمِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{یا} (یا) حرف

ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اتَّقُوا} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَلْتَنْظُرْ} (و) حرف عطف / (ل) امر / فعل مضارع، مجزوم به سکون {نَفْسٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مَا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {قَدَّمْتُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {لِغَمْدٍ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَاتَّقُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهُ} اسم إنَّ، منصوب یا در محل نصب {خَيْرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِمَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَلَا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَكُونُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {كَالَّذِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {نَسُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فَأَنْسَاهُمْ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی،

مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَنْفُسِهِمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أُولَئِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمْ} ضمیر فصل بدون محل {الْفَاسِقُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{لَا} حرف نفی غیر عامل {يَسْتَوِي} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {أَصْحَابُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {النَّارِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَأَصْحَابُ} حرف عطف / معطوف تابع {الْجَنَّةِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَصْحَابُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْجَنَّةِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {هُمْ} ضمیر فصل بدون محل {الْفَائِزُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{لَوْ} حرف شرط غیر جازم {أَنْزَلْنَا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {هَذَا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الْقُرْآنِ} بدل تابع {عَلَى} حرف جر {جَبَلٍ} اسم مجرور یا در محل جر {لَرَأَيْتَهُ} حرف جواب / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {خَاشِعًا} حال، منصوب {مُتَّصِدًا} حال، منصوب {مِنْ} حرف جر {خَشِيئِهِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَتَلْعَكَ} حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْأَمْثَالُ} بدل تابع {نَضْرِبُهَا} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر

مستتر (نحن) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {لِلنَّاسِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَعَلَّهُمْ} حرف
مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم لعل {يَتَفَكَّرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و)
ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر لعل محذوف

{هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِي} نعت تابع {لا} {لا}ی نفی جنس {إِلَه} اسم
لای نفی جنس، منصوب / خبر لای نفی جنس، محذوف {إِلَّا} حرف استثنا {هُوَ} بدل تابع {عَالِمٌ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا
در محل رفع {الْغَيْبِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالشَّهَادَةِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا
در محل رفع {الرَّحْمَنُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الرَّحِيمُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِي} نعت تابع {لا} {لا}ی نفی جنس {إِلَه} اسم
لای نفی جنس، منصوب / خبر لای نفی جنس، محذوف {إِلَّا} حرف استثنا {هُوَ} بدل تابع {الْمَلِكُ} نعت تابع {الْقُدُّوسُ}
نعت تابع {السَّلَامُ} نعت تابع {الْمُؤْمِنُ} نعت تابع {الْمُهَيِّمِنُ} نعت تابع {الْعَزِيزُ} نعت تابع {الْجَبَّارُ} نعت تابع {الْمُتَكَبِّرُ} نعت
تابع / فعل مقدر یا محذوف / فاعل محذوف {شَيْبَحَانَ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {اللَّهُ} مضاف الیه، مجرور یا در
محل جر {عَمَّا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {يُشِيرُكُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل
رفع و فاعل

{هُوَ} مبتدا،

مرفوع یا در محل رفع {اللَّهُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الْخَالِقُ} نعت تابع {الْبَارِئُ} نعت تابع {الْمُصَوِّرُ} نعت تابع {لَهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدم محذوف {الْأَسْمَاءُ} مبتدا مؤخر {الْحُسَيْنِ} نعت تابع {يُسَيِّبُحُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {لَهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مَا} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {فِي} حرف جر {السَّمَاوَاتِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَالْأَرْضِ} حرف عطف / معطوف تابع {وَهُوَ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْعَزِيزُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الْحَكِيمُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Sabbaha lillahi ma fee alssamawati wama fee al-ardi wahuwa alAAazeezu.۱
alhakeemu

Huwa allathee akhraja allatheena kafaroo min ahli alkitabi min diyarihimi li-awwali.۲
alhashri ma thanantum an yakhrujoo wathannoo annahum maniAAatuhum
husoonuhum mina Allahi faatahumu Allahu min haythu lam yahtasiboo waqathafa fee
quloobihimu alrruAAaba yukhriboona buyootahum bi-aydeehim waaydee
almu/mineena faiAAatabiroo ya olee al-absari

Walawla an kataba Allahu AAalayhimu aljalaa laAAaththabahum fee alddunya.۳
walahum fee al-akhirati AAathabu alnnari

Thalika bi-annahum shaqqoo Allaha warasoolahu waman yushaqqi Allaha fa-inna.۴
Allaha shadeedu alAAaiqabi

Ma qataAAatum min leenatin aw taraktumooha qa-imatan AAala osooliha fabi-ithni.۵
Allahi waliyukhziya alfasiqeena

Wama afaa Allahu AAala rasoolihi minhum fama awjaftum AAalayhi min khaylin.۶
wala rikabin walakinna Allaha yusallitu rusulahu AAala man yashao waAllahu AAala
kulli shay-in qadeerun

Ma afaa Allahu AAala rasoolihi min ahli alqura falillahi walilrrasooli walithee alqurba.v
waalyatama waalmasakeeni waibni alsabeeli kay la yakoona doolatan bayna al-
aghniya-i minkum wama atakumu alrrasoolu fakhuthoohu

wama nahakum AAanhu faintahoo waittaqoo Allaha inna Allaha shadeedu alAAaiqabi

Lilfuqara-i almuhajireena allatheena okhrijoo min diyarihim waamwalihim.٨
yabtaghoona fadlan mina Allahi waridwanan wayansuroona Allaha warasoolahu ola-
ika humu alsadiqoona

Waallatheena tabawwao alddara waal-eemana min qablihim yuhibboona man.٩
hajara ilayhim wala yajidoona fee sudoorihim hajatan mimma ootoo wayu/thiroona
AAala anfusihim walaw kana bihim khasasatun waman yooqa shuhha nafsihi faola-
ika humu almuflihoona

Waallatheena jaoo min baAAadihim yaqooloona rabbana ighfir lana wali-ikhwanina .١٠
allatheena sabaqoona bial-eemani wala tajAAal fee quloobina ghillan lillatheena
amanoo rabbana innaka raofun raheemun

Alam tara ila allatheena nafaqoo yaqooloona li-ikhwanihimu allatheena kafaroo.١١
min ahli alkitabi la-in okhrijtum lanakhrujanna maAAakum wala nuteeAAu feekum
ahadan abadan wa-in qootiltum lanansurannakum waAllahu yashhadu innahum
lakathiboona

La-in okhrijoo la yakhrujoona maAAahum wala-in qootiloo la yansuroonahum.١٢
wala-in nasarohum layuwallunna al-adbara thumma la yunsaroona

Laantum ashaddu rahbatan fee sudoorihim mina Allahi thalika bi-annahum.١٣
qawmun la yafqahoona

La yuqatiloonaikum jameeAAan illa fee quran muhassanatin aw min wara-i judurin.١٤
ba/suhum baynahum shadeedun tahsabuhum jameeAAan waquloobuhum shatta
thalika bi-annahum qawmun la yaAAqiloona

Kamathali allatheena min qablihim qareeban thaqoo wabala amrihim walahum.١٥
AAathabun aleemun

Kamathali alshshaytani ith qala lil-insani okfur falamma kafara qala innee baree-on.١٦
minka innee akhafu Allaha rabba alAAalameena

Fakana AAaqibatahuma annahuma fee alnnari khalidayni feeha wathalika jazao.17
alththalimeena

Ya ayyuha allatheena amanoo ittaqoo Allaha waltanthur nafsun ma qaddamat.18
lighadin waittaqoo Allaha inna Allaha khabeerun bima taAAamaloona

Wala takoonoo kaallatheena nasoo Allaha faansahum anfusahum ola-ika humu.19
alfasiqoona

La yastawee as-habu alnnari waas-habu aljannati as-habu aljannati humu alfa-.20
izoona

Law anzalna hatha alqur-ana AAala jabalin laraaytahu khashiAAan mutasaddiAAan.21
min khashyati Allahi watilka al-amthalu nadribuha lilnnasi laAAallahum
yatafakkaroon

Huwa Allahu allathee la ilaha illa huwa AAalimu alghaybi waalshshahadati huwa.۲۲
alrrahmanu alrraheemu

Huwa Allahu allathee la ilaha illa huwa almaliku alquddoosu alssalamu almu/minu.۲۳
almuhayminu alAAazeezu aljabbaru almutakabbiru subhana Allahi AAamma
yushrikoona

Huwa Allahu alkhaliq albari-o almusawwiru lahu al-asmao alhusna yusabbihu lahu.۲۴
ma fee alssamawati waal-ardi wahuwa alAAazeezu alhakeemu

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

آنچه در آسمانها و در زمین است تسبیح گوی خدای هستند، و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار. (۱)

اوست کسی که، از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه بیرون کرد. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود، و]لی خدا از آنجایی که تصور نمی کردند بر آنان درآمد و در دلهایشان بیم افکند، [به طوری که خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب می کردند. پس ای دیده وران، عبرت بگیرید. (۲)

و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، قطعاً آنها را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم عذاب آتش داشتند. (۳)

این [عقوبت برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش در افتادند؛ و هر کس با خدا درافتد؛ [بداند که خدا سخت کیفر است. (۴)

آنچه درخت خرما بریدید یا آنها را [دست نخورده بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود، تا نافرمانان را خوار گرداند. (۵)

و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر

که بخواهد چیره می گرداند، و خدا بر هر کاری تواناست. (۶)

آنچه خدا از [دارایی ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی و یتیمان و بینوایان و درراه ماندگان است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیریید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. (۷)

[این غنایم، نخست اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند: خواستار فضل خدا و خشنودی [او] می باشند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند. اینان همان مردم درست کردارند. (۸)

و [نیز] کسانی که قبل از [مهاجران در] مدینه جای گرفته و ایمان آورده اند؛ هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند؛ و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دلهایشان حسدی نمی یابند؛ و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آنها را بر خودشان مقدم می دارند. و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگاراند. (۹)

و [نیز] کسانی که بعد از آنان [=مهاجران و انصار] آمده اند [و] می گویند: «پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای، و در دلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند [هیچ گونه کینه ای مگذار! پروردگارا، راستی که تو رؤف و مهربانی.» (۱۰)

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود - که از در کفر درآمده بودند -

می گفتند: «اگر اخراج شدید، حتماً با شما بیرون خواهیم آمد، و بر علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد؛ و اگر با شما جنگیدند، حتماً شما را یاری خواهیم کرد.» و خدا گواهی می دهد که قطعاً آنان دروغگویانند. (۱۱)

اگر [یهود] اخراج شوند، آنها با ایشان بیرون نخواهند رفت، و اگر با آنان جنگیده شود [منافقان]، آنها را یاری نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند حتماً [در جنگ] پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند. (۱۲)

شما قطعاً در دلهای آنان بیش از خدا مایه هراسید، چرا که آنان مردمانی اند که نمی فهمند. (۱۳)

[آنان، به صورت دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکاماتند، یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری و] لی دلهایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند. (۱۴)

درست مانند همان کسانی که اخیراً [در واقعه بدر] سزای کار [بدر] خود را چشیدند؛ و آنان را عذاب دردناکی خواهد بود. (۱۵)

چون حکایت شیطان که به انسان گفت: «کافر شو.» و چون [وی کافر شد، گفت: «من از تو بیزارم، زیرا من از خدا، پروردگار جهانیان، می ترسم.» (۱۶)

و فرجام هردوشان آن است که هر دو در آتش، جاوید می مانند؛ و سزای ستمگران این است. (۱۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید؛ و هر کسی باید بنگرد که برای فردا [ای خود] از پیش چه فرستاده است؛ و [باز] از خدا بترسید. در حقیقت، خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۸)

و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را

دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند. (۱۹)

دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند؛ بهشتیانند که کامیابانند. (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم، یقیناً آن [کوه را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می دیدی. و این مثلها را برای مردم می زنیم، باشد که آنان بیندیشند. (۲۱)

اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان. (۲۲)

اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک سلامت بخش، و [مؤمن [به حقیقت حقه خود که نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است]. پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند. (۲۳)

اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که بهترین نامها [و صفات از آن اوست. آنچه در آسمانها و زمین است [جمله تسبیح او می گویند و او عزیز حکیم است. (۲۴)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح می گوید؛ و او عزیز و حکیم است!

«۲» او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد [با مسلمانان] از خانه هایشان بیرون راند! گمان نمی کردید آنان خارج شوند، و خودشان نیز گمان می کردند که دژهای محکشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود؛ اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد و در دلهایشان ترس و وحشت افکند، بگونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!

«۳» و اگر نه این بود که خداوند ترک وطن را بر آنان مقّرر داشته بود، آنها را در همین دنیا مجازات

می کرد؛ و برای آنان در آخرت نیز عذاب آتش است!

«۴» این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند؛ و هر کس با خدا دشمنی کند [باید بداند] که خدا مجازات شدیدی دارد!

«۵» هر درخت با ارزش نخل را قطع کردید یا آن را به حال خود وا گذاشتید، همه به فرمان خدا بود؛ و برای این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند!

«۶» و آنچه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش بازگردانده [و بخشیده] چیزی است که شما برای به دست آوردن آن [زحمتی نکشیدید]، نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد؛ و خدا بر هر چیز توانا است!

«۷» آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا [این اموال عظیم] در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد! آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید [و اجرا کنید]، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید؛ و از [مخالفت] خدا پرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!

«۸» این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند؛ و آنها راستگویانند!

«۹» و برای کسانی است که در این سرا [= سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند،

و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند!

«۱۰» [همچنین] کسانی که بعد از آنها [= بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می گویند: (پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!)

«۱۱» آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: (هرگاه شما را [از وطن] بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد؛ و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم نمود!) خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند!

«۱۲» اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند، و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می کنند؛ سپس کسی آنان را یاری نمی کند!

«۱۳» وحشت از شما در دلهای آنها بیش از ترس از خداست؛ این به خاطر آن است که آنها گروهی نادانند!

«۱۴» آنها هرگز با شما بصورت گروهی نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، [اما در برابر شما ضعیف!] آنها را متحد می پنداری، در حالی که دلهایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی کنند!

«۱۵» کار این گروه از یهود همانند کسانی است که کمی قبل از

آنان بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذابی دردناک است!

«۱۶» کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: (کافر شو [تا مشکلات تو را حل کنم]!) اما هنگامی که کافر شد گفت: (من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!)

«۱۷» سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند؛ و این است کیفر ستمکاران!

«۱۸» ای کسانی که ایمان آورده اید از [مخالفت] خدا بپرهیزید؛ و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است!

«۱۹» و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به (خود فراموشی) گرفتار کرد، آنها فاسقانند.

«۲۰» هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند؛ اصحاب بهشت رستگار و پیروزند!

«۲۱» اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشید!

«۲۲» او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و او رحمان و رحیم است!

«۲۳» و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی یتیم نمی کند، امتیّت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند، و شایسته عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند!

«۲۴» او خداوندی است خالق، آفریننده ای

بی سابقه، و صورتگری [بی نظیر]؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند؛ و او عزیز و حکیم است!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاک بودن از هر عیب و نقصی می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)

اوست که کافران از اهل کتاب را در نخستین بیرون راندن دسته جمعی از خانه هایشان بیرون راند. [شما اهل ایمان] رفتنشان را گمان نمی بردید، و خودشان پنداشتند که حصارها و دژهای استوارشان در برابر خدا [از تبعید و در به دری آنان] جلوگیری خواهد کرد ولی [اراده کوبنده] خدا از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد و در دل هایشان رعب و ترس افکند به گونه ای که خانه هایشان را به دست خود و به دست مؤمنان ویران کردند. پس ای صاحبان بینش و بصیرت! عبرت گیرید. (۲)

اگر خدا فرمان ترک وطن را بر آنان لازم و مقرّر نکرده بود، قطعاً در همین دنیا عذابشان می کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است. (۳)

این [در به دری و تبعید] برای این است که آنان با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت کردند، و هر کس با خدا دشمنی و مخالفت کند [بداند که] خدا سخت کیفر است. (۴)

آنچه از درخت خرما [که در مالکیت این دشمنان غدار بود] بریدید یا آنها را بر ریشه ها و تنه هایش رها کردید، به فرمان خدا بود، تا نافرمانان را زبون و رسوا کند. (۵)

اموال و زمین هایی را که خدا به عنوان غنیمت به

پیامبرش باز گرداند، شما برای به دست آوردنش اسب و شتری نتازانید [و در نتیجه به زحمت نیفتادید]، ولی خدا پیامبران را بر هر که بخواهد مسلط و چیره می کند، و خدا بر هر کاری تواناست. (۶)

آنچه خدا از [اموال و زمین های] اهل آن آبادی ها به پیامبرش باز گرداند اختصاص به خدا و پیامبر و اهل بیت پیامبر و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان دارد، تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. و [از اموال و احکام و معارف دینی] آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا سخت کیفر است. (۷)

[بخشی از غنایم] برای فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده اند، در حالی که فضل و خشنودی خدا را می جویند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویانند. (۸)

و [برای] کسانی [از انصار است] که پیش از مهاجران در سرای هجرت و ایمان [یعنی مدینه] جای گرفتند، و [کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند دوست دارند، و در سینه های خود نیاز و چشم داشتی به آنچه به مهاجران داده شده است نمی یابند، و آنان را بر خود ترجیح می دهند، گرچه خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد. و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته اند، اینان همان رستگارانند. (۹)

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و

کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی. (۱۰)

آیا کسانی را که نفاق ورزیدند، ندیدی؟ که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند: اگر شما را [از خانه و دیارتان] بیرون کردند، ما هم قطعاً با شما بیرون می آییم، و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی کنیم، و اگر با شما جنگیدند، همانا شما را یاری می کنیم. و خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویند. (۱۱)

اگر [کافران از اهل کتاب را] بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند، و اگر با آنان بجنگند آنان را یاری نمی دهند، و اگر یاری دهند در گرماگرم جنگ پشت کنان می گریزند، سپس [کافران اهل کتاب] یاری نمی شوند. (۱۲)

[آری منافقان، کافران از اهل کتاب را در گرماگرم جنگ به هنگام خطر رها می کنند و می گریزند؛ زیرا] ترس آنان از شما در دل هایشان بیش از ترس از خداست؛ چون آنان قومی هستند که [حقایق را به خاطر کوردلی] نمی فهمند. (۱۳)

همه آنان [به صورت متحد و یک پارچه] با شما نمی جنگند مگر در آبادی هایی که دارای حصار و قلعه و دژ هستند، یا از پشت دیوارها، دلاوری آنان میان خودشان شدید است [ولی از رویارویی با شما می ترسند]، آنان را متحد و هم دست می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان گروهی هستند که تعقل نمی کنند. (۱۴)

[داستان این یهودی های نابکار بنی نظیر] مانند کسانی است که اندکی پیش از اینان [در پیرامون مدینه] بودند که سرانجام وخیم کارشان را چشیدند، و برای آنان عذابی دردناک است. (۱۵)

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به

انسان گفت: کافر شو. هنگامی که کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار جهانیان است، می ترسم. (۱۶)

سرانجامشان این شد که هر دو در آتش اند؛ و در آن جاودانه اند و این است کیفر ستمکاران. (۱۷)

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید؛ و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است، و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۱۸)

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ اینان همان فاسقانند. (۱۹)

دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند، بهشتیان همان رستگارانند. (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. و این مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند. (۲۱)

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، دانای نهان و آشکار است، او رحمان و رحیم است. (۲۲)

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، همان فرمانروای پاک، سالم از هر عیب و نقص، ایمنی بخش، چیره و مسلط، شکست ناپذیر، جبران کننده، شایسته بزرگی و عظمت است. خدا از آنچه شریک او قرار می دهند، منزّه است. (۲۳)

اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه نام های نیکو ویژه اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است همواره برای او تسبیح می گویند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۴)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش یکتا خدای عالم که مقتدر و حکیم است مشغولند (۱)

اوست خدائی که برای

نصرت اسلام کافران اهل کتاب را یعنی یهود بنی نضیر که به مکر قصد قتل پیغمبر (ص) کردند برای اولین بار همگی را از دیارشان بیرونکرد تا جلار وطن کرده به سرزمین شام رفتند و هرگز شما مسلمین گمان نمی کردید که آنها به امر رسول حق از دیار خود بیرون روند و آنها هم حصارهای محکم خود را از قهر و انتقام خدا نگهبان خود می پنداشتند تا آنکه عذاب خدا از آنجا که گمان نمی بردند بانها فرا رسید و در دلشان از سپاه اسلام ترس افکند تا به دست خود و به دست مومنان خانه هاشان را ویران کردند ای هوشیاران عالم از این حادثه پند و عبرت بگیرید (۲)

و اگر خدا بر آنها حکم جلای وطن نمی کرد سختتر از آن در دنیا به قتل و اسارت مانند کفار بدر معذب میکرد و به هر حال عذاب آتش در آخرت بر آنها خواهد بود (۳)

این جلار وطن و آوارگی آنها برای این بود که آنان با خدا و رسول سخت دشمنی و مخالفت کردند و هر که با خدا و رسولش دشمنی آغازد بترسد که عقاب خدا بسیار سخت است (۴)

آنچه از درختان خرما را که در دیار بنی نضیر بریدید و آنچه را برپا گذاشتید همه به امر خدا و صلاح اسلام و برای خواری و سرکوبی یهودان فاسق نابکار بود (۵)

و آنچه را که خدا از مال آنها یعنی یهودان بنی نضیر به رسم غنیمت باز داد متعلق به رسول است که شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نتاختید و آزار کارزار نکشیدید و

لیکن خدا رسولانش را بر هر که خواهد مسلط میگرداند و خدا بر هر چیز تواناست (۶)

و آنچه که خدا از اموال کافران دیار به رسول خود غنیمت داد آن متعلق به خدا و رسول و ائمه خویشاوندان رسول است و یتیمان و فقیران و راه گذران ایشان این حکم برای آنست که غنایم دولت توانگران را نیفزاید بلکه به مبلغان دین و فقیران اسلام تخصیص یابد و شما آنچه رسول حق دستور دهد و منع یا عطا کند بگیریید و هر چه نهی کند واگذارید و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است (۷)

مقام بلند یا غنائم خاص فقیران مهاجرین است که آنها را از وطن و اموالشان به دیار غربت راندند در صورتی که چشم از خانه پوشیده و در طلب فضل و خشنودی خدا می کوشند و خدا و رسول را یاری میکنند اینان به حقیقت راستگویان عالمند (۸)

و هم آن جماعت انصار که پیش از هجرت مهاجرین در مکه به رسول ایمان آوردند و مدینه را خانه ایمان گردانیدند و مهاجرین را که به سوی آنها آمدند دوست میدارند و از غنائم بنی نضیر که به آنها داده شد در دل خود هیچ حاجتی و حسد و بخلی نسبت به آنها نمی یابند و هر چند به چیزی نیازمند باشند باز مهاجران را بر خویش در آن چیز مقدم میدارند و جانشان بکلی از بخل و حسد و حرص دنیا پاک است و هر کس را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارند آنان به حقیقت رستگاران عالمند (۹)

و آنان که پس از مهاجرین و

انصار آمدند یعنی تابعین و سایر مومنین تا روز قیامت داریم در دعا به درگاه خدا عرض می کنند پروردگارا بر ما و برادران دینی مان که در ایمان پیش از ما شتافتند همه را از کرم ببخش و در دل ما هیچ کینه و حسد مومنان قرار مده پروردگارا توئی که در حق بندگان بسیار روف و مهربانی (۱۰)

ای رسول آنان که به ظاهر مسلمان شده و با خدا نفاق ورزیدند نبینی؟ که با برادرانشان یعنی با دشمنان اسلام و همان یهود اهل کتاب که کافر شدند در پیوسته و گویند اگر شما از دیارتان اخراج شدید البته ما هم به همراهی شما خارج خواهیم شد و در راه حمایت شما از احدی ابدًا اطاعت نخواهیم کرد و اگر مسلمانان با شما جنگ کردند البته شما را مدد می کنیم و خدا که از دل آنها آگاهست گواهی دهد که محققا آنها دروغ میگویند (۱۱)

اگر آنها یعنی یهود از مدینه اخراج شدند هرگز منافقان با آنها خارج نمی شوند و اگر مسلمانان به جنگشان آیند هرگز یاریشان نمی کنند و اگر هم یاریشان کنند البته به جنگ پشت کرده و دیگر نصرت نخواهند یافت (۱۲)

این مردم منافق بسیار در دلشان از شما بیشتر ترس دارند تا از خدا زیرا آنها مردمی هستند که هیچ فهم و شعوری ندارند تا خداشناس و خدا ترس باشند (۱۳)

یهودان از جبن بر جنگ با شما جمع نمی شوند. مگر در قریه محکم حصار یا پس دیوار دشمنی مکر و حيله و جاسوسی و کارزار بین خودشان سخت است ولی هنگام کارزار با دیگری فرار میکنند و

شما آنها را جمع و متفق می‌پندارید در صورتی که دلهاشان سخت متفرق است زیرا آن قوم دارای فهم و عقل نیستند (۱۴)

مثل حال اینان هم مانند همان قوم کافر پیشین است یعنی یهود قینقاع یا کفار بدر که در دنیا بدین زودی به کیفر کردارشان رسیدند و در قیامت هم عذاب دردناکبر آنها مهیاست (۱۵)

این منافقان در مثل مانند شیطانند که انسان را گفت به خدا کافر شو پس از آن که آدمی به اطاعت او کافر شد و گوهر ایمانش را ربود آنگاه بدو گوید از تو بیزارم که من از عقاب پروردگار عالمیان سخت می‌ترسم (۱۶)

پس عاقبت شیطان و آدمی که به امر او کافر شد اینست که هر دو در آتش دوزخ مغلندند و آن دوزخ کیفر ستمکاران عالمست (۱۷)

الا- ای اهل ایمان خداترس شوید و هر نفسی در کار دنیای خود نیک بنگرد تا چه عملی برای فردای قیامت خود پیش می‌فرستد و از خدا بترسید که او به همه نیکو بد کردارتان به خوبی آگاهست (۱۸)

و شما مومنان مانند آنان نباشید که بکلی خدا را فراموش کردند و به عصیان شتافتند خدا هم حظ روحانی و بهره ابدی نفوس آنها را از یادشان برد آنان به حقیقت بدکاران عالمند (۱۹)

هرگز اهل جهنم و اهل بهشت با هم یکسان نیستند اهل بهشت به حقیقت سعادت‌مندان عالمند و جهنمیان محرومان ابدند (۲۰)

و ای رسول اگر ما این قرآن عظیم‌الشان را به جای دل‌های خلق بر کوه نازل می‌کردیم مشاهده می‌کردی که کوه از ترس و عظمت خدا خاشع

و ذلیل و متلاشی میگشت و این امثال را در قرآن برای مردم بیان می کنیم باشد که اهل عقل و فکرت شوند (۲۱)

اوست خدای یکتائی که غیر او خدائی نیست که دانای نهان و آشکار عالم است و بخشنده و مهربان در حق بندگان (۲۲)

اوست خدای یکتائی که غیر او خدائی نیست سلطان مقتدر عالم پاک از هر نقص و آلائش منزّه از هر عیب و ناشایست ایمنی بخش دل‌های هراسان نگهبان جهان و جهانیان غالب و قاهر بر همه خلقت با جبروت و عظمت بزرگوار و برتر از حد فکرت آهی منزّه و پاک خدای یکتا که از هر چه بر او شریک پندارند منزّه و از آنچه در وهم و خیال و عقل اندیشید مبرا است (۲۳)

اوست خدای آفریننده عالم امکان و پدید آورنده جهان و جهانیان نگارنده صورت خلقت او را نامهای نیکو بسیار است و آنچه در آسمانها و زمین است همه به تسبیح و ستایش اوصاف جمال و جلالش مشغولند و اوست یکتا خدای مقتدر حکیم (۲۴)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح کنند (و خدا را به پاکی می ستایند) و اوست عزیز حکیم. (۱)

اوست آن که کسانی از اهل کتاب را که کفر ورزیدند برای اولین بار از خانه هایشان بیرون راند، با آنکه شما گمان نداشتید که آنان (با داشتن آن همه قدرت، به آسانی) بیرون روند و خودشان گمان می کردند که قلعه ها و حصارهایشان آنان را از قهر خدا مانع خواهد شد، اما خدا از راهی که گمان نمی کردند بر آنان وارد شد

و در دل هایشان ترس و وحشت افکند (به گونه ای که) خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان خراب می کردند، پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید. (۲)

و اگر این نبود که خداوند، بیرون شدن از خانمان را بر آنان نوشته بود، همانا آنان را در دنیا عذاب می کرد و البته در آخرت عذاب آتش دارند. (۳)

این کیفر به خاطر آن است که آنان با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند پس (بداند که) عقابِ خداوند سخت است. (۴)

آنچه از درخت خرما قطع کردید یا آن را ایستاده بر پای خود وا گذاشتید، همه به خواست و فرمان خداوند بود و (خداوند می خواست) فاسقان را خوار گرداند. (۵)

و آنچه را خداوند از (اموال) آنان به رسولش باز گرداند (شما برای آن زحمتی نکشیده اند)، نه اسبی بر آن تاختید و نه شتری راندید، بلکه خداوند، پیامبران خود را بر هر که بخواهد مسلط می سازد و خداوند بر هر چیز قادر است. (۶)

آنچه را خداوند از اهل آبادی ها به رسولش باز گرداند، پس برای خدا و برای رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا (این اموال) تنها میان ثروتمندان شما در گردش نباشد و آنچه پیامبر برای شما آورده بگیرد و آنچه شما را از آن بازداشت رک کنید و از خدا پروا کنید، که خداوند، سخت کیفر است. (۷)

(بخشی از فیء) برای مهاجران فقیری است که از خانه ها و اموال خود بیرون رانده شدند و در پی فضل و رضوان الهی هستند و خدا و رسولش را یاری می کنند،

آنان همان راستگویانند. (۸)

و کسانی که در دارالهیجره (مدینه) و ایمان، قبل از مهاجران جای گرفتند و کسانی را که (از مکه) به سویشان هجرت نمودند دوست می دارند و در دل، نیازی به آنچه (از فیء) به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و اگرچه خود شدیداً در فقر هستند ولی مهاجران را بر خود مق می دارند و کسانی که از بخل نفس محافظت شوند، آنان همان رستگارانند. (۹)

و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار آمدند، می گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت گرفته اند بیامرز و در دل های ما کینه مؤمنان را قرار نده. پروردگارا همانا تو رؤوف و مهربانی. (۱۰)

آیا به منافقان نظر نکردی که به برادران خود، کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیدند، می گویند: اگر شما رانده شدید ما نیز با شما خارج خواهیم شد و درباره شما از هیچ کس پیروی نخواهیم کرد و اگر مورد هجوم و جنگ قرار گرفتید قطعاً ما شما را یاری خواهیم کرد و خداون اهد است که این منافقان دروغ گویند. (۱۱)

همانا اگر کفار اخراج شوند، منافقان با آنان خارج نخواهند شد و اگر مورد تهاجم و جنگ قرار گیرند، منافقان آنان را یاری نخواهند کرد و اگر به یاری آنان برخیزند، (هنگام خطر) به آنان پشت خواهند کرد. سپس (هیچ یک از کفار و منافقان) یاری نمی شوند. (۱۲)

قطعاً ترس و وحشتی که از شما در دل منافقان است، سخت تر از خوفی است که آنان از خدا دارند و این به خاطر آن است که آنان فهم و معرفتی ندارند. (۱۳)

منافقان (به قدری ترسو

هستند که) به طور جمعی با شما نمی جنگند جز در مناطق حفاظت شده یا از پشت دیوارها، درگیری آنان میان خودشان سخت است، تو آنان را متحد می پنداری در حالی که دل ها ایشان پراکنده است. این به خاطر آن است که آنان گروهی هستند که نمی اندیشند. (۱۴)

(مَثَل یهود بنی نضیر) مَثَل کسانی است که چندی قبل از آنان بودند (و با وعده های منافقان اغفال شدند) و تلخی و ناکامی انحراف خود را چشیدند و برایشان عذاب دردناکی است. (۱۵)

(فریب اهل کتاب از منافقان،) مثل (اغفال) شیطان است آن گاه که به انسان گفت: کافر شو، پس چون کفر ورزید، گفت: من از تو تبری می جویم، من از خداوندی که پروردگار جهانیان است می ترسم. (۱۶)

پس سرانجام آن دو، (شیطان و کافر) آن است که جاودانه در آتشند و این کیفر ستمگران است. (۱۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند پروا کنید و هر کس به آن چه برای فردای (قیامت) خود فرستاده است بنگرد. باز هم از خدا پروا کنید که خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاهی عمیق دارد. (۱۸)

همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا نیز آنان را به خود فراموشی گرفتار کرد. آنان همان فاسقانند. (۱۹)

اهل آتش و اهل بهشت یکسان نیستند، اهل بهشت همان رستگارانند. (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم، بی شک آن کوه را از خشیت خداوند، خاشع و فرو پاشیده می دیدی. ما این مثال ها را برای مردم می زنیم، شاید بیاندیشند. (۲۱)

او خدایی است که معبودی جز او نیست، به غیب و شهود آگاه است. او مهربان و بخشنده است.

اوست خدای یکتا که معبودی جز او نیست فرمانروا، منزّه از هر عیب، سلامت بخش، ایمنی بخش، مسلط بر همه چیز، قدرتمند شکست ناپذیر، صاحب جبروت و کبریایی. از هر چه برای او شریک قرار می دهند منزّه است. (۲۳)

اوست خداوند آفریننده، پدیدآورنده و صورت بخش، بهترین نام ها و صفات برای اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است، تسبیح گوی اویند و اوست توانای بی همتا و دانای با حکمت. (۲۴)

ترجمه فارسی استاد مجتبی

به نام خدای بخشاینده مهربان

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدای را به پاکی می ستایند، و اوست توانای بی همتا و دانای با حکمت. (۱)

اوست آن که کسانی از اهل کتاب - جهودان بنی النضیر - را که کفر ورزیدند در نخستین بیرون راندن دسته جمعی از خانه شان بیرون راند. شما گمان نداشتید که [به این آسانی] بیرون روند و خود پنداشتند که باورهاشان بازدارنده آنها از [فرمان] خداست، پس [فرمان] خدای از آنجا که گمان نمی بردند بدیشان آمد - گرفتارشان کرد - و در دلهاشان بیم افکند، خانه های خویش را به دستهای خودشان و دستهای مومنان ویران می کردند، پس ای خداوندان بینش، عبرت گیرید. (۲)

و اگر نه این بود که خدا بیرون شدن از خانمان - جلای وطن - را بر آنان نوشته بود هرآینه در این جهان عذابشان می کرد، و آنها را در آن جهان عذاب دوزخ است. (۳)

این [عذاب] به کیفر آنست که با خدای و پیامبرش دشمنی و مخالفت ورزیدند، و هر که با خدای دشمنی و مخالفت ورزد پس [بداند که] خدا سخت کیفر است. (۴)

آنچه از درختان خرما بریدید یا آنها را ایستاده برپای خود

وا گذاشتید همه به خواست و فرمان خدا بود [تا شما را یاری دهد و پیروز گرداند] و تا بدکاران نافرمان - جهودان - را خوار و رسوا کند. (۵)

و آنچه خدای از [مال و زمین] آنها - جهودان - به پیامبر خود باز گردانید - یعنی به غنیمت به وی ارزانی داشت - شما هیچ اسبی و شتری بر آن نتاخته بودید - از این رو حقی در آن ندارید -، ولیکن خداست که پیامبران خود را بر هر که خواهد چیره می گرداند، و خدا بر هر چیزی تواناست. (۶)

آنچه خدا از [مال و زمین] مردم آبادی ها به پیامبرش باز گردانید از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان - همه از ذریه پیامبر - است تا میان توانگرائتان دست گردان نباشد. و آنچه را پیامبر به شما داد بگیریید و از آنچه شما را بازداشت باز ایستید و از خدا پروا کنید، که خدا سخت کیفر است. (۷)

[و نیز آن غنیمت] برای نیازمندان هجرت کننده است که از خانه ها و مالهای خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل - روزی - خدای و خشنودی او را می جویند و [دین] خدای و پیامبر او را یاری می کنند، ایشانند راستگویان (۸)

و نیز کسانی راست که در سرای هجرت و ایمان - یعنی مدینه - پیش از ایشان جای گرفته اند - یعنی انصار که در دیار خود ایمان آوردند -، هر که را که به سوی آنان هجرت کرده است دوست می دارند و در سینه های خویش از آنچه به آنان (مهاجران) داده شده نیازی - تنگی و حسدی

- نمی یابند و [آنان را] بر خویشتن برمی گزینند هر چند که خود بدان نیازمند باشند. و هر که از بخل و آز خویش نگاه داشته شود ایشانند رستگاران. (۹)

و نیز کسانی راست که پس از آنان آمدند - پس از فتح مکه مهاجرت کردند - می گویند: پروردگارا، ما و آن برادران ما را که به ایمان بر ما پیشی گرفته اند بیامرز، و در دل‌های ما بدخواهی کسانی را که ایمان آورده اند منهن، پروردگارا، همانا تو رووف و مهربانی. (۱۰)

آیا به کسانی که نفاق ورزیدند ننگریستی که به برادران کافرشان از اهل کتاب - جهودان - می گفتند: اگر شما را بیرون کردند هرآینه با شما بیرون می آییم و درباره شما هیچ کس را فرمان نمی بریم، و اگر با شما جنگ کردند بی گمان شما را یاری می کنیم، و خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویند. (۱۱)

اگر بیرونشان کنند، با آنان بیرون نشوند، و اگر با آنها کارزار کنند یاریشان ندهند، و اگر هم به یاریشان بیایند هرآینه پشت کرده برگردند - بگریزند - و آنگاه یاری نشوند - یعنی آن جهودان -. (۱۲)

هرآینه بیمی که از شما در دل دارند از ترس از خدا بیشتر است. این از آن روست که گروهی ناهمند. (۱۳)

همه آنها - منافقان و جهودان - با شما کارزار نمی کنند مگر در آبادی های استوار شده - به خندق و برج و بارو - یا از پس دیوارها - به سنگ و تیر -. زورمندی آنها در میان خودشان سخت است - ولی در برابر مسلمانان سست است و یارای رویارویی دارند -. آنان را با هم و به هم

ساخته می پنداری ولی دلهاشان پراکنده است. این بدان سبب است که مردمی بی خردند. (۱۴)

[داستان آنها] - جهودان - همچون داستان کسانی است که اندک زمانی پیش از آنها بودند - جهودان بنی قینقاع یا کافران مکه - که فرجام بد کار خود را چشیدند، و آنان را عذابی است دردناک. (۱۵)

[داستان منافقان با جهودان] همانند داستان شیطان است آنگاه که به آدمی گفت: کافر شو، و چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدای، پروردگار جهانیان، می ترسم. (۱۶)

پس سرانجام آن دو این شد که هر دو جاودانه در آتش باشند، و این است کیفر ستم کاران. (۱۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید، و هر کسی باید بنگرد که برای فردا - روز رستاخیز - چه پیش فرستاده است، و از خدا پروا داشته باشید، که خدا بدانچه می کنید آگاه است. (۱۸)

و مانند کسانی مباشید که خدای را فراموش کردند و خدا خودشان - یعنی تدبیر حال خویشان - را فراموششان ساخت. اینانند بدکاران نافرمان. (۱۹)

دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیان همان رستگارانند. (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم هر آینه آن را از بیم خدا ترسان و شکافته می دیدی. و این مثلها را برای مردم می آوریم شاید بیندیشند. (۲۱)

اوست خدای یکتا که جز او خدایی نیست، دانای نهان و آشکارا، اوست بخشاینده و مهربان. (۲۲)

اوست خدای یکتا که جز او خدایی نیست، پادشاه [بسزا و راستین]، پاک از هر عیب - و وصفی که در خور نباشد -، ایمنی بخش، نگاهبان [بر همه چیز]، توانای بی همتا، بر همه چیره، در

خور کبریا و بزرگی، پاک و منزّه است خدای از آنچه [با او] انباز می گیرند. (۲۳)

اوست خدای آفریدگار، هستی بخش، نگارنده صورتهای او راست نامهای بهین، آنچه در آسمانها و زمین است او را به پاکی می ستایند، و اوست توانای بی همتا و دانای با حکمت. (۲۴)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

خداوند را تسبیح گویند هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است. و اوست پیروزمند و حکیم. (۱)

اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند، از خانه هایشان بیرون راند و شما نمی پنداشتید که بیرون روند. آنها نیز می پنداشتند حصارهاشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد. خدا از سویی که گمانش را نمی کردند بر آنها تاخت آورد و در دلشان وحشت افکند، چنان که خانه های خود را به دست خود و به دست مومنان خراب می کردند. پس ای اهل بصیرت عبرت بگیرید. (۲)

اگر نه آن بود که خدا ترک دیار را بر آنها مقرر کرده بود، در دنیا به عذاب گرفتارشان می کرد و در آخرتشان عذاب آتش است. (۳)

و این به کیفر آن بود که با خدا و پیامبرش مخالفت ورزیدند، و هر که با خدا مخالفت می ورزد بداند که خدا به سختی عقوبت می کند. (۴)

هر درخت خرمایی را که بریدید، یا آن را بر ریشه اش باقی گذاردید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان خوار گردند. (۵)

و آنچه خدا از دارایشان به پیامبر خود غنیمت داد، آن نبود که شما با اسب یا شتری بر آن تاخته

بودید، بلکه خدا پیامبرانش را بر هر که بخواهد مسلط می سازد، و خدا بر هر چیزی قادر است. (۶)

آن غنیمتی که خدا از مردم قریه ها نصیب پیامبرش کرده است از آن خداست و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران در راه مانده ، تا میان توانگران دست به دست نشود. هر چه پیامبر به شما داد بستانید، و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید. و از خدا بترسید که خدا سخت عقوبت است. (۷)

نیز غنایم از آن مهاجران فقیری است که از سرزمینشان رانده شده اند و آنها در طلب فضل و خشنودی خداوند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند، اینان راستگویانند. (۸)

و کسانی که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده اند و ایمان آورده اند، آنهایی را که به سویشان مهاجرت کرده اند دوست می دارند. و از آنچه مهاجران را داده می شود در دل احساس حسد نمی کنند، و دیگران را بر خویش ترجیح می دهند هر چند خود نیازمند باشند. و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند رستگارانند. (۹)

کسانی که از پس ایشان آمده اند، می گویند: ای پروردگار ما، ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده اند بیامرز و کینه کسانی را که ایمان آورده اند، در دل ما جای مده . ای پروردگار ما، تو مشفق و مهربان هستی . (۱۰)

آیا منافقان را ندیده ای که به یاران خود از اهل کتاب که کافر بودند می گفتند: اگر شما را اخراج کنند، ما نیز با شما

بیرون می آیم و به زیان شما از هیچ کس اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما جنگیدند یاریتان می کنیم؟ و حال آنکه خدا می داند که دروغ می گویند. (۱۱)

اگر آنها را اخراج کنند، با آنها بیرون نشوند. و اگر به جنگشان بیایند یاریشان نمی کنند، و اگر هم به یاریشان برخیزند به دشمن پشت می کنند. پس روی یاری نبینند. (۱۲)

وحشت شما در دل آنها بیشتر از بیم خداست. زیرا مردمی هستند که به فهم در نمی یابند. (۱۳)

آنان همگی با شما جنگ نمیوندند مگر در قریه هایی که بارویشان باشد، یا از پس دیوار. آنها سخت با یکدیگر دشمنند. تو یکدل می پنداریشان و حال آنکه دلهاشان از هم جداست، که مردمی بی خردند. (۱۴)

همانند آنهایی هستند که چندی پیش و بال گناه خویش را چشیدند. و به عذابی دردآور نیز گرفتار خواهند شد. (۱۵)

همانند شیطان که به آدمی گفت: کافر شو. چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم. من از خدا، آن پروردگار جهانیان می ترسم. (۱۶)

سرانجامشان آن شد که هر دو به آتش افتند و جاودانه در آن باشند. این است کیفر ستمکاران. (۱۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید. و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است. از خدا بترسید که خدا به کارهایی که می کنید آگاه است. (۱۸)

از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. ایشان نافرمانند. (۱۹)

اهل آتش و اهل بهشت با هم برابر نیستند. اهل بهشت خود کامیافتگانند.

اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می دیدی . و این مثالهایی است که برای مردم می آوریم، شاید به فکر فرو روند. (۲۱)

اوست خدایی یگانه . هیچ خدایی جز او نیست. دانای نهان و آشکار و بخشاینده و مهربان است. (۲۲)

اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست، فرمانروا است، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، با جبروت است و بزرگوار است. و از هر چه برای او شریک قرار می دهند منزّه است. (۲۳)

اوست خدایی که آفریدگار است، موجد و صورتبخش است. اسمهای نیکو از آن اوست. هر چه در آسمانها و زمین است تسبیحگوی او هستند و او پیروزمند و حکیم است. (۲۴)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می گوید، و او پیروزمند فرزانه است (۱)

اوست که کافران اهل کتاب [یهودیان بنی نضیر] را از خانه و کاشانه شان در آغاز هنگامه رهسپاری انبوه آواره کرد، گمان نمی بردید که بیرون روند، و [خودشان هم] گمان می کردند که دژهایشان باز دارنده آنان در برابر امر و عقوبت الهی است، و امر [عذاب] الهی از جایی که گمانش را نمی بردند بر آنان فرود آمد و در دلهایشان هراس انداخت، [چندانکه] خانه هایشان را به دستهای خود و دستان مومنان ویران می کردند، پس ای دیده وران عبرت گیرید (۲)

و اگر خداوند جلای وطن را بر آنان مقرر نداشته بود، در دنیا [به عذابی سهمگین] معذبشان می داشت، و برای آنان در آخرت

عذاب آتش دوزخ است (۳)

این از آن است که با [امر] خداوند و پیامبرش مخالفت کردند، و هر کس با امر خداوند مخالفت کند، بی گمان خداوند سخت کیفر است (۴)

هر چه از درختان خرما بریدید یا آن را ایستاده با ریشه هایش باقی گذاردید، همه به اذن الهی بود تا نافرمانان را خوار بدارد (۵)

و هر چه خداوند از ایشان به [صورت فی]، عاید پیامبرش گرداند، شما در آن نه اسبان را به تاخت در آوردید و نه شتران را، بلکه خداوند پیامبرانش را بر هر کس که خواهد سلطه دهد، و خداوند بر هر کاری تواناست (۶)

آنچه خداوند [به صورت فی]، از اموال اهل آبادی ها عاید پیامبرش گرداند، خاص خداوند و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا در میان توانگران شما دستگردان نشود، و آنچه پیامبر شما را دهد آن را بپذیرید و آنچه شما را از آن بازدارد، از آن دست بردارید، و از خداوند پروا کنید، که بی گمان خداوند سخت کیفر است (۷)

برای بینوایان از مهاجران است که از خانه و کاشانه هایشان و ملک و مالهایشان رانده شده اند، و در طلب بخشش و خشنودی خداوندند و [دین] خداوند و پیامبر او را یاری می دهند، اینانند که راستگویانند (۸)

و کسانی که پیش از آنان در سرای اسلام [مدینه] جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند، دوست می دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است، در دل خود احساس نیاز نمی کنند، و [آنان را] ولو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود بر می گزینند،

و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، آناند که رستگارانند (۹)

و کسانی که پس از آنان آمده اند گویند پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت دارند، بیامرز، و در دلهای ما نسبت به مومنان کینه ای مگذار، پروردگارا تویی که رثوف مهربانی (۱۰)

آیا ننگریسته ای کسانی را که نفاق ورزیدند به دوستانشان از اهل کتاب که کفر ورزیدند، گفتند اگر شما رانده شوید، ما نیز همراه شما بیرون می آییم، و به زیان شما هرگز از امر هیچ کس اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما کارزار شود، حتما شما را یاری خواهیم کرد، خداوند شاهد است که آنان دروغگو هستند (۱۱)

اگر آنان [یهودیان بنی نضیر] رانده شوند، ایشان همراه آنان بیرون نروند، و اگر با آنان کارزار شود، ایشان را یاری ندهند، و اگر بخواهند یاریشان دهند، پشت کنند، سپس از هیچ کس یاری نیابند (۱۲)

بی شک شما در دلهای آنان هراسانگیزترید از خداوند، این از آن است که ایشان قومی بی تمیزند (۱۳)

هرگز همگی با شما کارزار نکنند مگر در میان برزنهای محصور، یا از پشت دیوارها، ستیز و صلابت آنان در میان خودشان سخت است، آنان را همدست می انگاری، حال آنکه دلهایشان پراکنده است، این از آن است که قومی نابخردند (۱۴)

همانند پیشینیان نزدیکشان که عقوبت کار [نادرست]شان را چشیدند و عذابی دردناک [در پیش] دارند (۱۵)

همانند شیطان که به انسان گوید کافر شو، و چون کافر شود، گوید من از تو بری و بر کنارم، که من از خداوند - پروردگار جهانیان - می ترسم (۱۶)

و سرانجام آن دو چنین است که

هر دو در آتش جهنمانند، و جاودانه در آنند، و این جزای ستمکاران [مشرك] است (۱۷)

ای مومنان از خداوند پروا کنید و هر کس بنگرد که برای فردا چه پیش اندیشی کرده است، و از خداوند پروا کنید، چرا که خداوند به آنچه می کنید آگاه است (۱۸)

و همانند کسانی که خداوند را فراموش کردند، مباشید که خداوند هم [تیمار] خودشان را از یادشان برد، اینانند که نافرمانند (۱۹)

دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیانند که رستگارند (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی فرو فرستاده بودیم، بی شک آن را از ترس خداوند خاکسار و فرو پاشیده می دیدی، و اینها مثللهایی است که برای مردم می زنیم باشد که اندیشه کنند (۲۱)

او خداوندی است که خدایی جز او نیست، دانای پنهان و پیدا، اوست خدای رحمان مهربان (۲۲)

اوست خداوندی که خدایی جز او نیست، فرمانروای قدوس سلام مومن مهیمن پیروزمند جبار صاحب کبریاست، پاک و برتر است خداوند از آنچه برای او شریک می انگارند (۲۳)

اوست خداوند آفریدگار پدیدآور صورتگر، او راست نامهای نیک، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می گوید، و اوست پیروزمند فرزانه (۲۴)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تسبیح گفت خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او است عزتمند حکیم (۱)

او است آنکه برون آورد آنان را که کفر ورزیدند از اهل کتاب از خانه های خویش در آغاز گردآوردن گمان نمی کردید که برون روند و می پنداشتند که بازدارنده است آنان را دژهای ایشان از خدا پس بیامدشان خدا از جایی که نمی پنداشتند و افکند در دلهای ایشان هراس را ویران می کردند خانه های

خود را با دستهای خود و دستهای مؤمنان پس عبرت گیرید ای دارندگان خردها (یا دیدگان) (۲)

و اگر نبود اینکه نوشته است خدا بر ایشان کوچ را هر آینه شکنجه می کرد ایشان را در دنیا و ایشان را است در آخرت عذاب آتش (۳)

این بدان است که ستیزه کردند با خدا و پیمبرش و آنکه بستیزد با خدا همانا خدا است سخت عقوبت (۴)

آنچه بریدید از خرما بنها یا باز گذارید آنها را ایستاده بر بنهای خود پس به دستور خدا است و تا خوار سازد نافرمانان را (۵)

و آنچه بهره داد خدا پیمبر خویش را از ایشان پس نتاختید بر آن اسبان و نه اشترانی و لیکن خدا چیره گرداند فرستادگانش را بر هر که خواهد و خدا است بر همه چیز توانا (۶)

و آنچه ارزانی داشت خدا بر پیمبرش از اهل شهرها پس از آن خدا است و از آن پیمبر و از آن نزدیکان (خویشاوندان) و یتیمان و بینوایان و درماندگان راه تا نباشد دستخوش گردش میانی توانگران شما و آنچه داد به شما پیمبر پس بگیرییدش و آنچه بازداشت شما را از آن پس باز ایستید و برسید خدا را که خدا است سخت عقوبت (۷)

برای بینوایان از مهاجرانی است که برون رانده شدند از خانه ها و خواسته های خویش در پی فضلی از خدا و خوشنودیی و یاری کنند خدا و پیمبرش را آنانند راستگویان (۸)

و آنان که جایگزین شدند خانه و ایمان را پیش از ایشان دوست دارند آنان را که هجرت کنند بسوی ایشان و نیابند در سینه های خویش نیازمندی بدانچه داده شدند و برگزینند بر

خویش و هر چند باشد بدیشان تنگدستی و آنکه نگهداشته شود از بخل خویش پس آنانند رستگاران (۹)

و آنان که آمدند از پس ایشان گویند پروردگارا بیمارز برای ما و برای برادران ما آنان که پیشی گرفتند ما را به ایمان و نگذار در دلهای ما کینی برای آنان که ایمان آوردند پروردگارا همانا توئی نوازنده مهربان (۱۰)

آیا ننگریستی بدانان که نفاق ورزیدند گویند به برادران خویش آنان که کفر ورزیدند از اهل کتاب اگر برون رانده شوید برون آئیم با شما و فرمان نبریم در شما کسی را هیچگاه و اگر کارزار با شما شود هر آینه یاری کنیم شما را و خدا گواهی دهد که ایشانند همانا دروغگویان (۱۱)

اگر برون رانده شوند برون نروند با ایشان و اگر نبرد با ایشان شود یاریشان نکنند و اگر یاریشان کنند برتابند پشتها را سپس یاری نشوند (۱۲)

همانا شما ترسناکترید در سینه های ایشان از خدا این بدان است که ایشانند گروهی نادریابندگان (۱۳)

بیکار نکنند با شما همگی جز در شهرهای بارودار یا از پشت دیوارها ترس ایشان میان ایشان است سخت پنداریشان پیوسته و دلهاشان پراکنده است این بدان است که ایشانند گروهی نابخردان (۱۴)

مانند آنان که پیش از ایشان بودند به نزدیک چشیدند بد فرجامی کار خویش را و ایشان را است عذابی دردناک (۱۵)

مانند شیطان گاهی که گفت به انسان کافر شو پس هنگامی که کفر ورزید گفت همانا من بیزارم از تو همانا من ترسم خدا را پروردگار جهانیان (۱۶)

پس شد فرجام آنان که هر دو در آتشند جاودان در آن و این است کیفر

ای آنان که ایمان آوردید بترسید خدا را و باید بنگرد هر کس چه چیز پیش فرستاده است برای فردا و بترسد خدا را که خدا آگاه است بدانچه کنید (۱۸)

و نباشید مانند آنان که فراموش کردند خدا را پس فراموششان ساخت خویشان را ایشانند نافرمانان (۱۹)

یکسان نیستند یاران آتش و یاران بهشت یاران بهشتند رستگاران (۲۰)

اگر می فرستادیم این قرآن را بر کوهی هر آینه می دیدیش سرافکننده از هم پاشیده از ترس خدا و این مثلها را همی زنیم برای مردم شاید اندیشه کنند (۲۱)

او است خدائی که نیست خدائی جز او دانای نهران و هویدا او است بخشنده مهربان (۲۲)

او است خدائی که نیست خدائی جز او پادشاه پاک سلام امان دهنده نگهبان عزتمند فرمانفرمای بزرگ جوی منزّه است خدا از آنچه شرک ورزند (۲۳)

او است خداوند آفریدگار پدیدآورنده پیکرساز او را است نامهای نکو تسیح گویدش آنچه در آسمانها و زمین است و او است عزتمند حکیم (۲۴)

ترجمه انگلیسی قرآنی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

Whatever there is in the heavens glorifies Allah and whatever there is in the earth, ۱
and He is the All-mighty, the All-wise

It is He who expelled the faithless belonging to the People of the Book from their ۲
homes at the outset of [their] en masse banishment. You did not think that they would
go out, and they thought their fortresses would protect them from Allah. But Allah
came at them from whence they did not reckon and He cast terror into their hearts.

They demolish their houses with

!their own hands and the hands of the faithful. So take lesson, O you who have insight

If Allah had not ordained banishment for them, He would have surely punished them ۞
.in this world, and in the Hereafter there is for them the punishment of the Fire

That is because they defied Allah and His Apostle; and whoever defies Allah, indeed ۞
.Allah is severe in retribution

Whatever palm trees you cut down or left standing on their roots, it was by Allah's ۞
.will, and in order that He may disgrace the transgressors

The spoils that Allah gave to His Apostle from them, you did not spur any horse for ۞
its sake, nor any riding camel, but Allah makes His apostles prevail over whomever He
.wishes, and Allah has power over all things

The spoils that Allah gave to His Apostle from the people of the townships, are for ۞
Allah and the Apostle, the relatives and the orphans, the needy and the traveller, so
that they do not circulate among the rich among you. Take whatever the Apostle
gives you, and relinquish whatever he forbids you, and be wary of Allah. Indeed Allah
.is severe in retribution

They are also] for the poor Emigrants who have been expelled from their homes] ۞
and [wrested of] their possessions, who seek grace from Allah and [His] pleasure and
.help Allah and His Apostle. It is they who are the truthful

They are as well] for those who were settled in the land] ۞

and [abided] in faith before them, who love those who migrate toward them, and do not find in their breasts any need for that which is given to them, but prefer [the Immigrants] to themselves, though poverty be their own lot. And those who are saved
.from their own greed—it is they who are the felicitous

And [also for] those who came in after them, who say, ‘Our Lord, forgive us and our ۱۰
brethren who were our forerunners in the faith, and do not put any rancour in our
'hearts toward the faithful. Our Lord, You are indeed most kind and merciful

Have you not regarded the hypocrites who say to their brethren, the faithless from ۱۱
among the People of the Book: ‘If you are expelled, we will surely go out with you, and
we will never obey anyone against you, and if you are fought against we will surely
.help you,’ and Allah bears witness that they are indeed liars

Surely, if they were expelled they would not go out with them, and if they were ۱۲
fought against they would not help them, and were they to help them they would
.surely turn their backs [to flee] and then they would not be helped

Indeed they have a greater awe of you in their hearts than of Allah. That is because ۱۳
.they are a lot who do not understand

They will not fight against you in a body except in fortified townships or from behind ۱۴
walls. Their might is

great among themselves. You suppose them to be a body, but their hearts are
,disunited. That is because they are a lot who do not apply reason

like those who, recently before them, tasted the evil consequences of their ١٥
.conduct, and there is a painful punishment for them

Or] like Satan, when he prompts man to renounce faith, then, when he renounces] ١٦
faith, he says, ‘Indeed I am absolved of you. Indeed I fear Allah, the Lord of all the
,worlds

So the fate of both is that they will be in the Fire, to remain in it [forever]. Such is the ١٧
.requit of the wrongdoers

O you who have faith! Be wary of Allah, and let every soul consider what it sends ١٨
ahead for tomorrow, and be wary of Allah. Allah is indeed well aware of what you do

And do not be like those who forget Allah, so He makes them forget their own souls. ١٩
.It is they who are the transgressors

Not equal are the inmates of the Fire and the inhabitants of paradise. It is the in- ٢٠
.habitants of paradise who are the successful ones

Had We sent down this Qur’an upon a mountain, you would have surely seen it ٢١
humbled [and] go to pieces with the fear of Allah. We draw such comparisons for
.mankind, so that they may reflect

He is Allah—there is no god except Him—Knower of the sensible and the Unseen, ٢٢
.He is the All-beneficent, the All-merciful

He is ٢٣

Allah—there is no god except Him—the Sovereign, the All-holy, the All-benign, the Securer, the All-conserver, the All-mighty, the All-compeller, the All-magnanimous.

! [Clear is Allah of any partners that they may ascribe [to Him

He is Allah, the Creator, the Maker, the Former. To Him belong the Best Names. ۲۴

Whatever there is in the heavens glorifies Him and [whatever there is in] the earth,
.and He is the All-mighty, the All-wise

ترجمہ انگلیسی شاکر

Whatever is in the heavens and whatever is in the earth declares the glory of Allah,
(and He is the Mighty, the Wise. (۱)

He it is Who caused those who disbelieved of the followers of the Book to go forth from their homes at the first banishment you did not think that they would go forth, while they were certain that their fortresses would defend them against Allah; but Alla
(۲

And had it not been that Allah had decreed for them the exile, He would certainly have punished them in this world, and in the hereafter they shall have chastisement of the
(fire. (۳

That is because they acted in opposition to Allah and His Messenger, and whoever
(acts in opposition to Allah, then surely Allah is severe in retributing (evil). (۴

Whatever palm-tree you cut down or leave standing upon its roots, It is by Allah's
(command, and that He may abase the transgressors. (۵

And whatever Allah restored to His Messenger from them you did not press forward against it any horse or a riding camel but Allah gives authority

(to His messengers against whom He pleases, and Allah has power over all things. ﴿٤

Whatever Allah has restored to His Messenger from the people of the towns, it is for Allah and for the Messenger, and for the near of kin and the orphans and the needy and the wayfarer, so that it may not be a thing taken by turns among the rich of you, a

﴿٥

It is) for the poor who fled their homes and their possessions, seeking grace of Allah) and (His) pleasure, and assisting Allah and His Messenger: these it is that are the

(truthful. ﴿٦

And those who made their abode in the city and in the faith before them love those who have fled to them, and do not find in their hearts a need of what they are given, and prefer (them) before themselves though poverty may afflict them, and whoever

(is pr ﴿٧

And those who come after them say: Our Lord! forgive us and those of our brethren who had precedence of us in faith, and do not allow any spite to remain in our hearts

(towards those who believe, our Lord! surely Thou art Kind, Merciful. ﴿٨

Have you not seen those who have become hypocrites? They say to those of their brethren who disbelieve from among the followers of the Book: If you are driven forth, we shall certainly go forth with you, and we will never obey any one concerning

(you, and ﴿٩

Certainly if these are driven forth, they will

not go forth with them, and if they are fought against, they will not help them, and even if they help them, they will certainly turn (their) backs, then they shall not be (helped). (۱۲)

You are certainly greater in being feared in their hearts than Allah; that is because (they are a people who do not understand (۱۳)

They will not fight against you in a body save in fortified towns or from behind walls; their fighting between them is severe, you may think them as one body, and their (hearts are disunited; that is because they are a people who have no sense. (۱۴)

Like those before them shortly; they tasted the evil result of their affair, and they shall (have a painful punishment. (۱۵)

Like the Shaitan when he says to man: Disbelieve, but when he disbelieves, he says: I (am surely clear of you; surely I fear Allah, the Lord of the worlds. (۱۶)

Therefore the end of both of them is that they are both in the fire to abide therein, (and that is the reward of the unjust. (۱۷)

O you who believe! be careful of (your duty to) Allah, and let every soul consider what it has sent on for the morrow, and be careful of (your duty to) Allah; surely Allah is (Aware of what you do. (۱۸)

And be not like those who forsook Allah, so He made them forsake their own souls: (these it is that are the transgressors. (۱۹)

Not alike are the inmates of

the fire and the dwellers of the garden: the dwellers of the garden are they that are
(the achievers. (۲۰

Had We sent down this Quran on a mountain, you would certainly have seen it falling
down, splitting asunder because of the fear of Allah, and We set forth these parables
(to men that they may reflect. (۲۱

He is Allah besides Whom there is no god; the Knower of the unseen and the seen; He
(is the Beneficent, the Merciful (۲۲

He is Allah, besides Whom there is no god; the King, the Holy, the Giver of peace, the
Grantor of security, Guardian over all, the Mighty, the Supreme, the Possessor of
(every greatness Glory be to Allah from what they set up (with Him). (۲۳

He is Allah the Creator, the Maker, the Fashioner; His are the most excellent names;
whatever is in the heavens and the earth declares His glory; and He is the Mighty, the
(Wise. (۲۴

ترجمہ انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving ,the Merciful

Whatever is in Heaven and whatever is on Earth celebrates God. He is the (۱)
!Powerful, the Wise

He is the One Who turned those People of the Book who disbelieved, out of their (۲)
homes in the first banishment . You (all) did not think that they would leave, while they
thought that their strongholds would keep God away from them. Yet God came at
them from where they did not anticipate it and cast such panic into their hearts, that
they tore their

houses down with their own hands as well as through believers' hands: so learn a
!lesson, you who have any insight

If God had not prescribed expulsion for them, He would still have punished them in (۳)
.this world. They shall have the torment of Fire in the Hereafter

That is because they have broken off with God and His messenger. Anyone who (۴)
.breaks with God [finds out] that God is Stern in punishment

Any nursery stock you cut down or leave standing on their roots, is with God's (۵)
,permission so He may disgrace such immoral people

as well as any [property] of theirs that God has assigned to His messenger, since (۶)
none of you spurred along any horses or riding camels to get it; however God gives
.His messenger authority over anyone He wishes. God is Capable of [doing] everything

Anything from townsfolk which God has assigned to His messenger belongs to God (۷)
and the Messenger, as well as near relatives, orphans, the needy and the wayfarer,
so that it will not be traded around merely among the rich men you have. Accept
anything the Messenger may give you, and keep away from anything he withholds
.from you. Heed God [Alone]: God is Stern with punishment

It is also] for those poor refugees who have been expelled from their homes and] (۸)
property, while they are seeking bounty and approval from God and are supporting
.God and His messenger; those are quite sincere

The ones who have set up (۹)

housekeeping and faith before them should love anyone who has migrated to them; they should not find any need in their breasts for anything that has been given them and prefer them ahead of themselves, even though some privation exists among them. Those who are shielded from their own avarice will be prosperous

The ones who came after them say: "Our Lord, forgive us and our brethren who (۱۰) have preceded us in faith, and do not place any rancor in our hearts concerning those who believe. Our Lord, You are Compassionate, Merciful

Have you not considered those who act hypocritically? They tell their brethren (۱۱) among the People of the Book who disbelieve: "If you are expelled, we will leave along with you. We shall never obey anyone concerning you. If you are attacked, we will support you." God will show them up as liars

If they ever are expelled, they will not leave with them, while if they are attacked, (۱۲) they will never support them. Even if they should support them, they will still turn their backs [on them]; then they will not be supported

They are more in dread of you (all) than anything they feel in their breasts (۱۳) [towards God. That is because they are a folk who do not comprehend [anything

They will not fight you as a group except from inside fortified towns or from (۱۴) behind walls. Their violence towards one another is serious; you would reckon they would stick together, while their hearts are so

.at odds. That is because they are a folk who do not use their reason

Just as the ones shortly before them tasted the consequence of their own action, (۱۵)
.even so they will have painful torment

It is just as Satan does when he tells a man: "Disbelieve," and then once he does (۱۶)
".disbelieve, says: "I am innocent of you; I fear God, Lord of the Universe

The outcome for them both is that they [will land] in the Fire, to remain there for (۱۷)
.ever. Such will be the reward for wrongdoers

You who believe, heed God! Let every soul watch out for whatever it has prepared (۱۸)
.for the morrow, and heed God; God is Informed about anything you do

Do not be like those who have forgotten about God, so He lets them forget about (۱۹)
!their own souls. Such people are immoral

The inmates of the Fire are not equal to the inhabitants of the Garden; the (۲۰)
.[inhabitants of the Garden will achieve [whatever they want

If We had sent this Qur'an down on a mountain, you would have seen it solemnly (۲۱)
splitting open out of awe for God. These are the parables We make up for mankind so
.that they may meditate

He is God, besides Whom there is no [other] deity; Knowing the Unseen and the (۲۲)
!Visible, He is the Mercy- giving, the Merciful

He is God [Alone] besides Whom there is no [other] god, the Sovereign, the Holy, (۲۳)
,the [Source of] Peace

the Secure, the Preserver, the Powerful, the Compeller, the Magnificent: glory be to
! [God ahead of anything they may associate [with Him

He is God, the Creator, the Maker, the Shaper. His are the Finest Names. (۲۴)
.Whatever is in Heaven and Earth celebrates Him. He is the Powerful, the Wise

ترجمہ انگلیسی آری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

All that is in the heavens and the earth magnifies God; He is the All-mighty, the All-
(wise. (۱)

It is He who expelled from their habitations the unbelievers among the People of the
Book at the first mustering. You did not think that they would go forth, and they
thought that their fortresses would defend them against God; then God came upon
them from whence they had not reckoned, and He cast terror into their hearts as they
destroyed their houses with their own hands, and the hands of the believers;
(therefore take heed, you who have eyes! (۲)

Had God not prescribed dispersal for them, He would have chastised them in this
(world; and there awaits them in the world to come the chastisement of the Fire. (۳)

That is because they made a breach with God and His Messenger; and
(whosoever makes a breach with God, God is terrible in retribution. (۴)

Whatever palm-trees you cut down, or left standing upon their roots, that was by
(God's leave, and that He might degrade the ungodly. (۵)

And whatever spoils of war God has given unto His Messenger from them, against that
you pricked neither horse nor camel; but God gives authority to His Messengers over

(whomsoever He will. God is powerful over everything. ﴿٤﴾

Whatsoever spoils of war God has given to His Messenger from the people of the cities belongs to God, and His Messenger, and the near kinsman, orphans, the needy and the traveller, so that it be not a thing taken in turns among the rich of you. Whatever the Messenger gives you, take; whatever he forbids you, give over. And (fear God; surely God is terrible in retribution. ﴿٥﴾

It is for the poor emigrants, who were expelled from their habitations and their possessions, seeking bounty from God and good pleasure, and helping God and His (Messenger; those--they are the truthful ones. ﴿٦﴾

And those who made their dwelling in the abode, and in belief, before them, love whosoever has emigrated to them, not finding in their breasts any need for what they have been given, and preferring others above themselves, even though poverty be their portion. And whoso is guarded against the avarice of his own soul, those--they (are the prosperers. ﴿٧﴾

And as for those who came after them, they say, 'Our Lord, forgive us and our brothers, who preceded us in belief, and put Thou not into our hearts any rancour towards those who believe. Our Lord, surely Thou art the All-gentle, the All-(compassionate.' ﴿٨﴾

Hast thou not regarded the hypocrites, saying to their brothers of the People of the Book who disbelieve, 'If you are expelled, we will go forth with you, and we will never obey anyone in regard to you. If you fought against, we will help you.' And God bears witness that they are truly

(liars. (۱۱)

If those are expelled, they will not go forth with them, and if they are fought against, they will not help them. Even if they helped them, they would surely turn their backs,
(then they would not be helped. (۱۲)

Why, you arouse greater fear in their hearts than God; that is because they are a
(people who understand not. (۱۳)

They will not fight against you all together except in fortified cities, or from behind walls. Their valour is great, among themselves; you think of them as a host; but their
(hearts are scattered, that is because they are a people who have no sense. (۱۴)

Like those who a short time before them tasted the mischief of their action; there
(awaits them a painful chastisement. (۱۵)

Like Satan, when he said to man, 'Disbelieve'; then, when he disbelieved, he said,
(`Surely I am quit of you. Surely I fear God, the Lord of all Being.' (۱۶)

Their end is, both are in the Fire, there dwelling forever; that is their recompense of the
(evil doers. (۱۷)

O believers, fear God. Let every soul consider what it has forwarded for the morrow.
(And fear God; God is aware of the things you do. (۱۸)

Be not as those who forgot God, and so He caused them to forget their souls; those—
(they are the ungodly. (۱۹)

Not equal are the inhabitants of the Fire and the inhabitants of Paradise. The
(inhabitants of Paradise—they are the triumphant. (۲۰)

If We had sent down this Koran upon a mountain, thou wouldst have seen it humbled,
split asunder out of the

﴿fear of God. And those similitudes--Westrike them for men; haply they will reflect.﴾ (۲۱)

He is God; there is no god but He. He is the knower of the Unseen and the Visible; He is
﴿the All-merciful, the All - compassionate.﴾ (۲۲)

He is God; there is no god but He. He is the King, the All-holy, the All-peaceable, the
All-faithful, the All-preserver, the All-mighty, the All-compeller, the All-sublime. Glory
﴿be to God, above that they associate!﴾ (۲۳)

He is God, the Creator, the Maker, the Shaper. To Him belong the Names
Most Beautiful. All that is in the heavens and the earth magnifies Him; He is the All-
﴿mighty, the All-wise.﴾ (۲۴)

ترجمہ انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

All that is in the heavens and all that is in the earth glorifieth Allah, and He is the
﴿Mighty, the Wise.﴾ (۱)

He it is Who hath caused those of the People of the Scripture who disbelieved to go
forth from their homes unto the first exile. Ye deemed not that they would go forth,
while they deemed that their strongholds would protect them from Allah. But Allah
reached them from a place whereof they reckoned not, and cast terror in their hearts
so that they ruined their houses with their own hands and the hands of the believers.

﴿So learn a lesson, O ye who have eyes!﴾ (۲)

And if Allah had not decreed migration for them, He verily would have punished them
.in this world, and theirs in the Hereafter is the punishment of the Fire

That is because they were opposed to Allah and His messenger; and whoso is
 (opposed to Allah, (for him) verily Allah is stern in reprisal. ﴿۴

Whatsoever palm trees ye cut down or left standing on their roots, it was by Allah's
 (leave, in order that He might confound the evil livers. ﴿۵

And that which Allah gave as spoil unto His messenger from them, ye urged not any
 horse or riding camel for the sake thereof, but Allah giveth His messenger lordship
 (over whom He will. Allah is Able to do all things. ﴿۶

That which Allah giveth as spoil unto His messenger from the people of the townships,
 it is for Allah and His messenger and for the near of kin and the orphans and the
 needy and the wayfarer, that it become not a commodity between the rich among
 you. And whatsoever the messenger giveth you, take it. And whatsoever he
 forbiddeth, abstain (from it). And keep your duty to Allah. Lo! Allah is stern in reprisal.

﴿۷

And (it is) for the poor fugitives who have been driven out from their homes and their
 belongings, who seek bounty from Allah and help Allah and His messenger. They are
 (the loyal. ﴿۸

Those who entered the city and the faith before them love these who flee unto them
 for refuge, and find in their breasts no need for that which hath been given them, but
 prefer (the fugitives) above themselves though poverty become their lot. And whoso
 is saved from his

(own avarice such are they who are successful. (٩

And those who came (into the faith) after them say: Our Lord Forgive us and our brethren who were before us in the faith, and place not in our hearts any rancor (toward those who believe. Our Lord! Thou art Full of Pity, Merciful. (١٠

Hast thou not observed those who are hypocrites, (how) they tell their brethren who disbelieve among the People of the Scripture: If ye are driven out, we surely will go out with you, and we will never obey anyone against you, and if ye are attacked we (verily will help you. And Allah beareth witness that they verily are liars. (١١

For) indeed if they are driven out they go not out with them, and indeed if they are) attacked they help not, and indeed if they had helped them they would have turned (and fled, and then they would not have been victorious. (١٢

Ye are more awful as a fear in their bosoms than Allah. That is because they are a folk (who understand not. (١٣

They will not fight against you in a body save in fortified villages or from behind walls. Their adversity among themselves is very great. Ye think of them as a whole whereas (their hearts are divers. That is because they are a folk who have no sense. (١٤

On the likeness of those (who suffered) a short time before them, they taste the ill .effects of their conduct, and theirs is painful punishment

And the hypocrites are) on the likeness of the devil when he telleth man to disbelieve,) then, when he disbelieveth saith: Lo! I am quit of thee. Lo! I fear Allah, the Lord of the
 (Worlds. (۱۶

And the consequence for both will be that they are in the Fire, therein abiding. Such is
 (the reward of evil doers. (۱۷

O ye who believe! Observe your duty to Allah. And let every soul look to that which it sendeth on before for the morrow. And observe your duty to Allah! Lo! Allah is
 (informed of what ye do. (۱۸

And be not ye as those who forgot Allah, therefore He caused them to forget their
 (souls. Such are the evil doers. (۱۹

Not equal are the owners of the Fire and the owners of the Garden. The owners of the
 (Garden, they are the victorious. (۲۰

If We had caused this Quran to descend upon a mountain, thou (O Muhammad) verily hadst seen it humbled, rent asunder by the fear of Allah. Such similitudes coin We for
 (mankind that haply they may reflect. (۲۱

He is Allah, than whom there is no other God, the Knower of the invisible and the
 (visible. He is the Beneficent, the Merciful. (۲۲

He is Allah, than whom there is no other God, the Sovereign Lord the Holy One, Peace, the Keeper of Faith, the Guardian, the Majestic, the Compeller, the Superb. Glorified
 (be Allah from all that they ascribe as partner (unto Him). (۲۳

,He is Allah

the Creator, the Shaper out of naught, the Fashioner. His are the most beautiful names. All that is in the heavens and the earth glorifieth Him, and He is the Mighty, the
(Wise. (۲۴

ترجمہ انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

Whatever is in the heavens and on earth let it declare the Praises and Glory of Allah:
(for He is the Exalted in Might the Wise. (۱

It is He who got out the Unbelievers among the People of the Book from their homes at the first gathering (of the forces). Little did ye think that they would get out: and they thought that their fortresses would defend them from Allah! but the (wrath of) Allah came to them from quarters from which they little expected (it) and cast terror into their hearts so that they destroyed their dwellings by their own hands and the
(hands of the Believers. Take warning then o ye with eyes (to see)! (۲

And had it not been that Allah has decreed banishment for them He would certainly have punished them in this world: and in the Hereafter they shall (certainly) have the
(Punishment of the Fire. (۳

That is because they resisted Allah and His Apostle: and if anyone resists Allah verily
(Allah is severe in Punishment. (۴

Whether ye cut down (o ye Muslims!) the tender palm-trees or ye left them standing on their roots it was by leave of Allah and in order that He might cover with shame the
(rebellious transgressors. (۵

What Allah has bestowed on His Apostle (and taken away) from them for this ye made no expedition with either cavalry or camelry: but Allah gives power to His apostles (over any He pleases: and Allah has power over all things. ﴿٤

What Allah has bestowed on His Apostle (and taken away) from the people of the townships belongs to Allah to His Apostle and to kindred and orphans the needy and the wayfarer; in order that it may not (Merely) make a circuit between the wealth among you. So take what the Apostle assigns to you and deny yourselves that which (he withholds from you. And fear Allah; for Allah is strict in Punishment. ﴿٥

Some part is due) to the indigent Muhajirs those who were expelled from their homes) and their property while seeking Grace from Allah and (His) Good pleasure and aiding (Allah and His Apostle: such are indeed the sincere ones ﴿٦

But those who before them had homes (in Medina) and had adopted the Faith show their affection to such as came to them for refuge and entertain no desire in their hearts for things given to the (latter) but give them preference over themselves even though poverty was their (own lot). And those saved from the covetousness of their (own souls they are the ones that achieve prosperity. ﴿٧

And those who came after them say: "Our Lord! Forgive us and our brethren who came before us into the Faith and leave not in our hearts rancor (or sense

of injury) against those who have believed our Lord! Thou art indeed Full of Kindness
(Most Merciful." (۱۰

Hast thou not observed the Hypocrites say to their misbelieving brethren among the
People of the Book? "If ye are expelled We too will go out with you and we will never
hearken to anyone in your affair; and if ye are attacked (in fight) we will help you." But
(Allah is witness that they are indeed liars. (۱۱

If they are expelled never will they go out with them; and if they are attacked (in fight)
they will never help them; and if they do help them they will turn their backs; so they
(will receive no help. (۱۲

Of a truth ye are stronger (than they) because of the terror in their hearts (sent) by
(Allah. This is because they are men devoid of understanding. (۱۳

They will not fight you (even) together except in fortified townships or from behind
walls. Strong is their fighting (spirit) amongst themselves: thou wouldst think they
were united but their hearts are divided: that is because they are a people devoid of
(wisdom. (۱۴

Like those who lately preceded them they have tasted the evil result of their conduct
(and (in the Hereafter there is) for them a grievous Penalty (۱۵

Their allies deceived them) like the Evil One when he says to man "Deny Allah"; but)
when (man) denies Allah (the Evil One) says "I am free of thee: I do fear Allah the Lord
"of the Worlds

The end of both will be that they will go into the Fire dwelling therein for ever. Such is
 (the reward of wrong-doers. (۱۷

O ye who believe! Fear Allah and let every soul look to what (provision) he has sent
 forth for the morrow. Yea fear Allah: for Allah is well-acquainted with (all) they ye do.
 ((۱۸

And be ye not like those who forget Allah; and He made them forget their own souls!
 (such are the rebellious transgressors! (۱۹

Not equal are the Companions of the Fire and the Companions of the Garden: it is the
 (Companions of the Garden that will achieve Felicity. (۲۰

Had We sent down this Quran on a mountain verily thou would have seen it humble
 itself and cleave asunder for fear of Allah such are the similitudes which We propound
 (to men that they may reflect. (۲۱

Allah is He than whom there is no other god Who knows (all things) both secret and
 (open; He Most Gracious Most Merciful. (۲۲

Allah is He than whom there is no other god the sovereign the Holy One the Source of
 Peace (and Perfection). The Guardian of Faith the Preserver of Safety the Exalted in
 Might the Irresistible the Supreme: Glory to Allah! (high is He) above the partners they
 (attribute to Him. (۲۳

He is Allah the Creator the Evolver the Bestower of Forms (or colors). To Him belong
 the Most Beautiful Names: Whatever is in the heavens and on earth doth declare His
 :Praises and Glory

Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

Ce qui est dans les cieux et ce qui est sur la terre glorifient Allah, et Il est le Puissant, ۱.
le Sage

C'est Lui qui a expulsé de leurs maisons, ceux parmi les gens du Livre qui ne ۲.
croyaient pas, lors du premier exode. Vous ne pensiez pas qu'ils partiraient, et ils
pensaient qu'en vérité leurs forteresses les défendraient contre Allah. Mais Allah est
venu à eux par où ils ne s'attendaient point, et a lancé la terreur dans leurs coeurs. Ils
démolissaient leurs maisons de leurs propres mains, autant que des mains des
croyants. Tirez-en une leçon, vous êtes doués de clairvoyance

Et si Allah n'avait pas prescrit contre eux l'expatriation, Il les aurait certainement ۳.
châtiés ici-bas; et dans l'au-delà ils auront le châtiment du Feu

Il en est ainsi parce qu'ils se sont dressés contre Allah et Son messenger. Et ۴.
quiconque se dresse contre Allah... alors, vraiment Allah est dur en punition

Tout palmier que vous avez coupé ou que vous avez laissé debout sur ses racines, ۵.
c'est avec la permission d'Allah et afin qu'Il couvre ainsi d'ignominie les pervers

Le butin provenant de leurs biens et qu'Allah a accordé sans combat à Son ۶.
Messenger, vous n'y aviez engagé ni chevaux, ni chameaux; mais Allah donne à Ses
messagers la domination sur qui Il veut, et Allah est Omnipotent

Le butin provenant [des biens] des habitants ۷.

des cités, qu'Allah a accordé sans combat à Son Messenger, appartient à Allah, au Messenger, aux proches parents, aux orphelins, aux pauvres et au voyageur en détresse, afin que cela ne circule pas parmi les seuls riches d'entre vous. Prenez ce que le Messenger vous donne; et ce qu'il vous interdit, absentez-vous en; et craignez Allah car Allah est dur en punition

Il appartient aussi] aux émigrés besogneux qui ont été expulsés de leurs demeures] ^٧ et de leurs biens, tandis qu'ils recherchaient une grâce et un agrément d'Allah, et qu'ils portaient secours à (la cause d') Allah et à Son Messenger. Ceux-là sont les .véridiques

Il [appartient également] à ceux qui, avant eux, se sont installés dans le pays et ^٨ dans la foi, qui aiment ceux qui émigrent vers eux, et ne ressentent dans leurs coeurs aucune envie pour ce que [ces immigrés] ont reçu, et qui [les] préfèrent à eux-mêmes, même s'il y a pénurie chez eux. Quiconque se prémunit contre sa propre avarice, .ceux-là sont ceux qui réussissent

Et [il appartient également] à ceux qui sont venus après eux en disant: «Seigneur, ^٩ pardonne-nous, ainsi qu'à nos frères qui nous ont précédés dans la foi; et ne mets dans nos coeurs aucune rancoeur pour ceux qui ont cru. Seigneur, Tu es .Compatissant et Très Miséricordieux

N'as-tu pas vu les hypocrites disant à leurs confrères qui ont mécré parmi les gens ^{١١} du Livre: «Si vous êtes chassés, nous partirons certes avec vous et nous n'obéirons jamais à personne contre vous; et

si vous êtes attaqués, nous vous secourrons certes». Et Allah atteste qu'en vérité ils
sont des menteurs

S'ils sont chassés, ils ne partiront pas avec eux; et s'ils sont attaqués, ils ne les
secourront pas; et même s'ils allaient à leur secours, ils tourneraient sûrement le dos;
puis ils ne seront point secourus

Vous jetez dans leurs coeurs plus de terreur qu'Allah. C'est qu'ils sont des gens qui
ne comprennent pas

Tous ne vous combattront que retranchés dans des cités fortifiées ou de dernière
des murailles. Leurs dissensions internes sont extrêmes. Tu les croirait unis, alors que
leurs coeurs sont divisés. C'est qu'ils sont des gens qui ne raisonnent pas

ils sont semblables à ceux qui, peu de temps avant eux, ont goûté la conséquence
;de leur comportement et ils auront un châtiment douloureux

ils sont semblables au Diable quand il dit à l'homme: «Sois incrédule». Puis quand il a
«mécrû, il dit: «Je te désavoue car redoute Allah, le Seigneur de l'Univers

Ils eurent pour destinée d'être tous deux dans le Feu pour y demeurer
éternellement. Telle est la rétribution des injustes

vous qui avez cru! Craignez Allah. Que chaque âme voit bien ce qu'elle a avancé
pour demain. Et craignez Allah, car Allah est Parfaitement Connaisseur de ce que vous
faites

Et ne soyez pas comme ceux qui ont oublié Allah; [Allah] leur a fait alors oublier leur
propres personnes; ceux-là sont les pervers

Ne seront pas égaux les gens du Feu et

.les gens du Paradis. Les gens du Paradis sont eux les gagnants

Si Nous avons fait descendre ce Coran sur une montagne, tu l'aurais vu s'humilier et .۲۱
se fendre par crainte d'Allah. Et ces paraboles Nous les citons aux gens afin
.qu'ils réfléchissent

C'est Lui Allah. Nulle divinité autre que Lui, le Connaisseur de l'Invisible tout comme .۲۲
.du visible. C'est Lui, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

C'est Lui, Allah. Nulle divinité que Lui; Le Souverain, le Pur, L'Apaisant, Le . ۲۳
Rassurant, le Prédominant, Le Tout Puissant, Le Contraignant, L'Orgueilleux. Gloire à
.Allah! Il transcende ce qu'ils Lui associent

C'est Lui Allah, le Créateur, Celui qui donne un commencement à toute chose, le .۲۴
Formateur. A Lui les plus beaux noms. Tout ce qui est dans les cieux et la terre Le
.glorifie. Et c'est Lui le Puissant, le Sage

ترجمہ اسپانیایی

.Lo que está en los cielos y en la tierra glorifica a Alá. Él es el Poderoso, el Sabio . ۱

Él es Quien expulsó de sus viviendas a los de la gente de la Escritura que no creían, .۲
cuando la primera reunión. No creíais que iban a salir y ellos creían que sus fortalezas
iban a protegerles contra Alá. Pero Alá les sorprendió por donde menos lo esp

Si Alá no hubiera decretado su destierro, les habría castigado en la vida de acá. En la .۳
,otra vida, no obstante, sufrirán el castigo del Fuego

...por haberse separado de Alá y de Su Enviado. Quien se separa de Alá .۴

.Alá castiga severamente

Cuando talabais una palmera o la dejabais en pie, lo hacíais con permiso de Alá y .۵
.para confundir a los perversos

No habéis contribuido ni con caballos ni con camellos a lo que, de ellos, ha concedido .۶
Alá a Su Enviado. Alá, empero, permite a Sus enviados que dominen a quien Él quiere.
.Alá es omnipotente

Lo que Alá ha concedido a Su Enviado, de la población de las ciudades, pertenece a .۷
Alá, al Enviado. a sus parientes, a los huérfanos, a los pobres y al viajero. Para que no
vaya de nuevo a parar a los que de vosotros ya son ricos. Pero, si el Enviado o

A los emigrados necesitados, que fueron expulsados de sus hogares y despojados .۸
de sus bienes cuando buscaban favor de Alá y satisfacerle, auxiliar a Alá y a Su
.Enviado. Ésos son los veraces

Los ya establecidos en la Casa y en la fe desde antes de su llegada, aman a los que .۹
han emigrado a ellos, no codician lo que se les ha dado y les prefieren a sí mismos,
aun si están en la penuria. Los que se guarden de su propia codicia, éstos son quien

Quienes vinieron después de ellos, dicen: «¡Señor! ¡Perdónanos, a nosotros y a .۱۰
nuestros hermanos que nos han precedido en la fe! ¡Haz que no abriguen nuestros
.corazones rencor a los que creen! ¡Señor! Tú eres manso, misericordioso

No has visto a los hipócritas, que dicen a sus hermanos infieles de¿ .۱۱

los de la gente de la Escritura: «Si os expulsan, nos iremos, ciertamente, con vosotros, y nunca obedeceremos a nadie que nos mande algo contra vosotros. Y si os atacan, ciertamente

Si son expulsados, no se irán con ellos. Si son atacados, no les auxiliarán. Y aun .۱۲ suponiendo que les auxiliaran, seguro que volvían la espalda. Luego, no serán .auxiliados

.Infundís en sus pechos más terror que Alá. Es que son gente que no comprende .۱۳

No combatirán unidos contra vosotros, sino en poblados fortificados o protegidos .۱۴ por murallas. Sus disensiones internas son profundas. Les creéis unidos, pero sus .corazones están desunidos. Es que son gente que no razona

Como los que fueron poco antes que ellos. Gustaron la gravedad de su conducta y .۱۵ .tendrán un castigo doloroso

Como el Demonio cuando dice al hombre: «¡No creas!». Y, cuando ya no cree, dice: .۱۶ .«Yo no soy responsable de ti. Yo temo a Alá, Señor del universo

.Su fin será el Fuego, eternamente. Ésa es la retribución de los impíos .۱۷

Creyentes! ¡Temed a Alá! ¡Que cada uno considere lo que prepara para Mañana!i .۱۸ .iTemed a Alá! Alá está bien informado de lo que hacéis

No seáis como quienes, habiendo olvidado a Alá, hace Él que se olviden de sí .۱۹ .mismos. Esos tales son los perversos

No son iguales los moradores del Fuego y los moradores del Jardín. Los moradores .۲۰ .del Jardín son los que triunfan

Si hubiéramos hecho descender este Corán en una montaña, habrías visto a .۲۱

ésta humillarse y henderse por miedo a Alá. Proponemos a los hombres estos símiles.
.Quizás, así, reflexionen

Es Alá –no hay más dios que Él–, el Conocedor de lo oculto y de lo patente. Es el .۲۲
.Compasivo, el Misericordioso

Es Alá –no hay más dios que Él–, el Rey, el Santísimo, la Paz, Quien da Seguridad, el .۲۳
Custodio, el Poderoso, el Fuerte, el Sumo. ¡Gloria a Alá! ¡Está por encima de lo que Le
asocian

Es Alá, el Creador, el Hacedor, el Formador. Posee los nombres más bellos. Lo que .۲۴
.está en los cielos y en la tierra Le glorifica. Es el Poderoso, el Sabio

ترجمه آلمانی

.digen, des Barmherzigen ۞ Im Namen Allahs, des Gn

Alles, was in den Himmeln, und alles, was auf Erden ist, preist Allah; und Er ist der .۱
.chtige, der Allweise ۞ Allm

ubig waren, austrieb aus ۞ Er ist es, Der diejenigen von dem Volk der Schrift, die ungl .۲
sie hinausziehen ۞ tten bei dem ersten Heerbann. Ihr glaubtet nicht, da ۞ ihren Heimst
ihre Burgen sie beschützen würden gegen Allah. Doch ۞ würden, und sie dachten, da
Allah kam über sie, von wo sie es nicht erwarteten, und warf Schrecken in ihre
nden ۞ nden und den H ۞ user zerstrten mit ihren eigenen H ۞ sie ihre H ۞ Herzen, so da
.ubigen. So zieht eine Lehre daraus, o die ihr Augen habt ۞ der Gl

Allah für sie Verbannung angeordnet hatte, Er ۞ re es nicht so gewesen, da ۞ Und w .۳
tte sie sicherlich hienieden bestraft, und im Jenseits wird ihnen die Strafe des ۞ h
.Feuers

Dies, weil sie sich Allah widersetzten und .۴

Seinem Gesandten; und wer sich Allah widersetzt – wahrlich, dann ist Allah streng im Strafen

et, es ۞ Was ihr umgehauen habt an Palmen oder auf ihren Wurzeln stehen lie ۞ .
.geschah mit Allahs Erlaubnis und damit Er die bertreter in Schmach stürze

Und was Allah Seinem Gesandten als Beute von ihnen gegeben hat, ihr habt weder ۞
noch Kamel dazu angespornt; aber Allah gibt Seinen Gesandten Gewalt über ۞ Ro
.wen Er will: und Allah vermag alle Dinge zu tun

dte gegeben ۞ Was Allah Seinem Gesandten als Beute von den Bewohnern der St ۞ .
hat, das ist für Allah und für den Gesandten und für die nahen Verwandten und die
bei den Reichen unter ۞ Waisen und die Armen und den Wanderer, damit es nicht blo
euch die Runde mache. Und was euch der Gesandte gibt, nehmt es: und was er euch
untersagt, enthaltet euch dessen. Und fürchtet Allah; wahrlich, Allah ist streng im
.Strafen

tten und ihren Besitztümern ۞ Es ist) für die armen Flüchtlinge, die von ihren Heimst) ۞
vertrieben wurden, indes sie nach Allahs Huld und Wohlgefallen trachteten und Allah
.und Seinem Gesandten beistanden. Diese sind die wahrhaft Treuen

Und jene, die vor ihnen in der Stadt wohnten und im Glauben (beharrten), lieben ۞ .
jene, die bei ihnen Zuflucht suchten, und finden in ihrer Brust keinen Wunsch nach
dem, was ihnen gegeben ward, sondern sehen (die Flüchtlinge gern) vor sich selber
bevorzugt, auch wenn sie selbst in Dürftigkeit sind. Und wer vor seiner eignen
.Habsucht bewahrt ist – das sind die Erfolgreichen

,Und die nach ihnen kamen ۞ .

sprechen: «Unser Herr, vergib uns und unseren Brüdern, die uns im Glauben
ubigen. Unser ^وvorangingen, und lasse in unseren Herzen keinen Groll gegen die Gl
«Herr! Du bist fürwahr gütig, barmherzig

Hast du nicht die beobachtet, die Heuchler sind? Sie sprechen zu ihren Brüdern, die .۱۱
ubig sind unter dem Volk der Schrift: «Wenn ihr vertrieben werdet, so werden wir ^وungl
sicherlich mit euch ziehen, und wir werden nie jemandem gegen euch gehorchen; und
wenn ihr angegriffen werdet, so werden wir euch sicherlich helfen.» Doch Allah ist
lich Lügner sind ^كsie gewi ^كZeuge, da

Wenn sie vertrieben werden, sie würden nie mit ihnen ausziehen; und wenn sie .۱۲
angegriffen werden, sie würden ihnen niemals helfen. Und helfen sie ihnen schon, so
werden sie sicherlich den Rücken wenden; und dann sollen sie (selbst) keine Hilfe
finden

ere Furcht vor euch in ihren Herzen als vor Allah. Dies, weil ^كWahrlich, sie hegen gr .۱۳
sie ein Volk sind, das nicht begreift

er in ^كmpfen – nicht einmal alle zusammen –, au^نSie würden euch nicht bek .۱۴
dten oder hinter Mauern, (obgleich) ihre Heldentaten untereinander ^وbefestigten St
sind. Du würdest denken, sie seien eine Einheit, aber ihre Herzen sind geteilt. ^كgro
Dies, weil sie ein Volk sind, das keine Einsicht hat

Gleich jenen, die kurz vor ihnen die ^بsen Folgen ihrer Handlungsweise kosteten. .۱۵
Und für sie ist qualvolle Strafe

ubig!); ist er aber ^وGleich Satan, wenn er zu dem Menschen spricht: «Sei ungl .۱۶
ubig, so spricht er: «Ich habe nichts mit dir zu schaffen, denn ich fürchte Allah, ^وungl
«den Herrn der Welten

sie im Feuer sein werden und darin bleiben. Das ^كUnd das Ende beider wird sein, da
ist der Lohn der Frevler

O die ihr glaubt, fürchtet Allah; und eine jede Seele schaue nach dem, was sie für ^{١٨}
morgen vorausschickt. Und fürchtet Allah; Allah ist wohl kundig dessen, was ihr tut

en und die Er darum ihre eignen ^كUnd seid nicht gleich jenen, die Allah verga ^{١٩}
.Das sind die bertreter ^ك.Seelen vergessen lie

Nicht gleich sind die Bewohner des Feuers und die Bewohner des Gartens. Es sind ^{٢٠}
die Bewohner des Gartens, die erfolgreich sind

ttest gesehen, wie er ^نتن Wir diesen Koran auf einen Berg herabgesandt, du h ^{٢١}
sich demütigte und sich spaltete aus Furcht vor Allah. Solche Gleichnisse stellen Wir
sie sich besinnen ^كfür die Menschen, auf da

er Dem es keinen Gott gibt, der Wissener des Ungesehenen und des ^كEr ist Allah, au ^{٢٢}
dige, der Barmherzige ^نSichtbaren. Er ist der Gn

er Dem es keinen Gott gibt, der Knig, der Heilige, der Eigner des ^كEr ist Allah, au ^{٢٣}
chtige, der ^ررhrer von Sicherheit, der Beschützer, der Allm ^نFriedens, der Gew
itische. Hoch erhaben ist Allah über all das, was sie anbeten ^نVerbesserer, der Majest

Er ist Allah, der Schpfer, der Bildner, der Gestalter. Sein sind die sch^نsten Namen. ^{٢٤}
chtige, der ^نAlles, was in den Himmeln und auf Erden ist, preist Ihn, und Er ist der Allm
Allweise

ترجمہ ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

.Glorifica Allah ciò che è nei cieli e ciò che è sulla terra . Egli è eccelso, saggio ^١

Egli ^٢

è Colui che ha fatto uscire dalle loro dimore , in occasione del primo esodo , quelli fra la gente della Scrittura che erano miscredenti. Voi non pensavate che sareste usciti, e loro credevano che le loro fortezze li avrebbero difesi contro Allah. Ma Allah li raggiunse da dove non se Lo aspettavano e gettò il terrore nei loro cuori: demolirono le loro case con le loro mani e con il concorso delle mani dei credenti Traetene dunque .una lezione, o voi che avete occhi per vedere

E se Allah non avesse decretato il loro bando, li avrebbe certamente castigati in .۳ ,questa vita: nell'altra vita avranno il castigo del Fuoco

poiché si opposero ad Allah e al Suo Inviato. E quanto a chi si oppone ad Allah..., .۴ !invero Allah è severo nel castigo

Tutte le palme che abbatteste e quelle che lasciaste ritte sulle loro radici, fu con il .۵ .permesso di Allah , affinché Egli copra gli empi di ignominia

Il bottino che Allah concesse [spetta] al Suo Inviato; non faceste correre [per .۶ conquistarlo] né cavalli, né cammelli . Allah fa trionfare i Suoi Inviati su chi vuole, e .Allah è onnipotente

Il bottino che Allah concesse al Suo Inviato, sugli abitanti delle città, appartiene ad .۷ Allah e al Suo Inviato, ai [suoi] famigliari, agli orfani, ai poveri e al viandante diseredato, cosicché non sia diviso tra i ricchi fra di voi. Prendete quello che il Messaggero vi dà e astenetevi da quel che vi nega e temete Allah. In

.verità Allah è severo nel castigo

Appartiene] inoltre agli emigrati bisognosi che sono stati scacciati dalle loro case e] ۸
dai loro beni poiché bramavano la grazia e il compiacimento di Allah, ausiliari di Allah e
;del Suo Inviato: essi sono i sinceri

e [appartiene] a quanti prima di loro abitavano il paese e [vivevano] nella fede, che ۹
amano quelli che emigrarono presso di loro e non provano in cuore invidia alcuna per
ciò che hanno ricevuto e che [li] preferiscono a loro stessi nonostante siano nel
.bisogno. Coloro che si preservano dalla loro stessa avidità, questi avranno successo

Coloro che verranno dopo di loro diranno: « Signore, perdona noi e i nostri fratelli ۱۰
che ci hanno preceduto nella fede, e non porre nei nostri cuori alcun rancore verso i
.credenti. Signor nostro, Tu sei dolce e misericordioso

Non hai visto gli ipocriti, mentre dicevano ai loro alleati miscredenti fra la gente ۱۱
della Scrittura: « Se sarete scacciati, verremo con voi e rifiuteremo di obbedire a
chiunque contro di voi. Se sarete attaccati vi porteremo soccorso» ? Allah è testimone
.che in verità sono bugiardi

Se verranno scacciati, essi non partiranno con loro, mentre se saranno attaccati ۱۲
non li soccorreranno, e quand' anche portassero loro soccorso, certamente
.volgerebbero le spalle e quindi non li aiuterebbero affatto

Voi mettete nei loro cuori più terrore che Allah Stesso, poiché invero è gente che ۱۳
.non capisce

Vi combatteranno uniti solo dalle loro fortezze o dietro le mura. Grande è ۱۴
l'acrimonia che regna

.tra loro. Li ritieni uniti, invece i loro cuori sono discordi: è gente che non ragiona

Sono simili a coloro che di poco li precedettero : subirono le conseguenze del loro .۱۵

.comportamento: riceveranno doloroso castigo

Furono traditi] come quando Satana disse all'uomo: « Non credere»; ma quando] .۱۶

.«questo fu miscredente gli disse: «Ti sconfesso, io temo Allah, il Signore dei mondi

La fine di entrambi sarà nel Fuoco, in cui rimarranno in perpetuo. Ecco il compenso .۱۷

.degli ingiusti

O voi che credete, temete Allah e che ognuno rifletta su ciò che avrà preparato per .۱۸

.l'indomani. Temete Allah: in verità Allah è ben informato di quello che fate

Non siate come coloro che dimenticano Allah e cui Allah fece dimenticare se stessi. .۱۹

.Questi sono i malvagi

Non saranno uguali i compagni del Fuoco e i compagni del Giardino: i compagni del .۲۰

.Giardino avranno la beatitudine

Se avessimo fatto scendere questo Corano su una montagna, l'avresti vista . ۲۱

umiliarsi e spaccarsi per il timor di Allah. Ecco gli esempi che proponiamo agli uomini

.affinché riflettano

Egli è Allah, Colui all'infuori del Quale non c'è altro dio, il Conoscitore dell'invisibile e .۲۲

;del palese. Egli è il Compassionevole, il Misericordioso

Egli è Allah, Colui all'infuori del Quale non c'è altro dio, il Re, il Santo, la Pace, il .۲۳

Fedele, il Custode, l'Eccelso, Colui che costringe al Suo volere, Colui che è cosciente

.della Sua grandezza. Gloria ad Allah, ben al di là di quanto Gli associano

Egli è Allah, il .۲۴

Creatore, Colui che dà inizio a tutte le cose, Colui che dà forma a tutte le cose. A Lui [appartengono] i nomi più belli. Tutto ciò che è nei cieli e sulla terra rende gloria a Lui.
.Egli è l'Eccelso, il Saggio

ترجمه روسی

Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

1. Хвалит Аллаха то, что в небесах, и то, что на земле. Он – Великий, Мудрый .1

2. Он – тот, кто вывел тех из обладателей писания, кто не веровал, из их .2
обиталищ при первом собрании. Вы не думали, что они уйдут, и они думали, что их защитят их крепости от Аллаха. Аллах пришел к ним оттуда, откуда они не рассчитывали, и вверг в их сердца страх. Они разрушают свои дома своими
!руками и руками верующих. Назидайтесь, обладающие зрением

3. Если бы Аллах не предписал им выселения, то Он наказал бы их в ближайшем .3
мире, а в последнем им – наказание огня

4. Это – за то, что они откололись от Аллаха и Его посланника, а кто .4
!откалывается от Аллаха..., то ведь Аллах силен в наказании

5. Что вы ссекли из пальм или оставили стоящим на своих корнях, – то по .5
.соизволению Аллаха и чтобы Он посрамил нечестивых

6. И что дал Аллах в добычу от них Своему посланнику, для этого не .6
приходилось вам гнать ни коней, ни верблюдов, но Аллах дает власть Своим
!посланникам, над кем хочет. Аллах мощен над каждой вещью

7. Что дал Аллах в добычу посланнику Своему от обитателей селений, – то .7
принадлежит Аллаху, и посланнику, и близким, и сиротам, и бедным, и путнику,
чтобы

не оказалось это распределением между богатыми у вас. И что даровал вам посланник, то берите, а что он вам запретил, от того удержитесь. И бойтесь Аллаха, ведь Аллах силен наказанием

беднякам, выселившимся, которые изгнаны из своих земель и имущества в ... л
поисках щедрости от Аллаха и расположения для помощи Аллаху и Его
!посланнику. Эти – правдивые

Те, которые утвердились в своем жилище и вере до них, любят выселившихся .а
к ним и не находят в груди своей никакой нужды к тому, что им даровано. Они
дают предпочтение пред собой, хотя бы и было у них стеснение. Кто
!обезопасен от скупости самого себя, – те счастливы

Те, которые пришли после них, говорят: "Господи, прости нам и нашим . ۱۰
братьям, которые опередили нас в вере! Не утверждай в сердцах наших злобы к
!тем, которые уверовали. Господи наш! Ведь Ты – Кроткий, Милостивый

Разве ты не видел тех, которые лицемерят, как они говорят своим братьям из . ۱۱
обладателей писания, которые не уверовали: "Если вы будете изгнаны, то мы
выйдем вместе с вами и не подчинимся из-за вас никогда никому. Если с вами
будут сражаться, мы непременно поможем вам". А Аллах свидетельствует, что
!они лжецы

Если они будут изгнаны, то они не выйдут вместе с ними; если с ними будут . ۱۲
сражаться, то они им не помогут, а если они и помогут, то обратят тыл, и не
будет им помощи

Ведь вы страшнее в их душах, чем Аллах. Это – за то, что они – народ, который . ۱۳
не понимает

,Они не будут сражаться с вами все . ۱۴

а только в укрепленных селениях или из-за стен. Ярость их между ними сильна: ты думаешь, что они вместе, а сердца их врозь. Это – за то, что они – народ, который не понимает

Наподобие тех, что были до них недавно: они вкусили зловредность своих . ۱۵ дел, и им – мучительное наказание

Наподобие сатаны: вот он сказал человеку: "Будь неверным!" А когда тот . ۱۶ стал неверным, он сказал: "Я отрекаюсь от тебя. Я боюсь Аллаха, Господа"
!миров

И завершением для них обоих было то, что они – в огне, вечно пребывая там. . ۱۷
!Таково воздаяние неправедным

О вы, которые уверовали! Бойтесь Аллаха, и пусть душа посмотрит, что она . ۱۸ уготовала раньше на завтра. Бойтесь Аллаха, ведь Аллах сведущ в том, что вы
!делаете

Не будьте, как те, которые забыли Аллаха, и Аллах заставил их забыть самих . ۱۹
.себя. Они – распутники

Не равны обитатели огня и обитатели рая. Обитатели рая, они – достигшие . ۲۰
.успеха

Если бы Мы низвели этот Коран на гору, ты бы увидел ее смиренно . ۲۱ расколовшейся от страха пред Аллахом. Таковы притчи, которые Мы
!предлагаем людям, – может быть, они одумаются

Он – Аллах, нет божества, кроме Него, знающий скрытое и созерцаемое. Он – . ۲۲
!Милостивый, Милосердный

Он – Аллах, нет божества, кроме Него, Царь, Святой, Мирный, Верный, . ۲۳ Охранитель, Великий, Могучий, Превознесенный; хвала Аллаху, превыше Он
!того, что они придают Ему в соучастники

Он – Аллах, Творец, Создатель, Образователь. У Него самые прекрасные . ۲۴

имена. Хвалит Его то, что в небесах и на земле. Он – Великий, Мудрый

ترجمہ ترکی استانبولی

Rahman ve rahîm

Tenzîh eder Allah' ne varsa gklerde ve ne varsa yeryüzünde ve odur üstün, hüküm – ١
.ve hikmet sâhibi

yle bir mâbuttur ki kitap ehlerinden kâfir olanlar, ilk defa toplanmalar için ض – ٢
ülkelerinden çkard; siz, onlarn çkacaklarn hiç sanmazdñz, onlar da üphesiz ki kaleleri,
kendilerini Allah'tan korur sanlard. Derken Allah, onlarn hesaplamadklar yerden gelip
çatt da yüreklerine deh etli bir korku dü ürdü, evlerini, kendi elleriyle ve inananlarn
.elleriyle ykmadalar, artk ibret aln ey can gzü açk olanlar

Ve eër Allah, onlara sürgünü takdîr etmemi olsayd elbette onlar dünyâda – ٣
.azaplandrrd; ve onlara, âhirette de ate le azap var

Bu da, onlarn, üphe yok ki Allah'a ve Peygamberine kar gelmelerindendir ve kim – ٤
.Allah'a kar gelirse bilsin ki artk Allah, pek çetin azâp eder

Güzelim hurmalardan kestikleriniz de, kesmeyip yle boy atm bir halde braktklarnz – ٥
da Allah'n izniyledir gerçekten ve bu da, buyruktan çkanlar hor-hakir bir hâle getirmesi
.içindir

Ve Allah'n, onlarn mallarndan, Peygamberine verdiî eyler için siz, gerçekten de ne – ٦
deve sürdünüz, ne at oynattñz ve fakat Allah, peygamberlerini, dilediî kimselerin
.üstüne atp üstün eder ve Allah'n, her eye gücü yeter

Allah'n, fethedilen kylerin mallarndan Peygamberine verdiî ganîmetler artk Allah'ndr – ٧
ve Peygamberin ve yaknlarn ve yetimlerin ve yoksullarn ve yolda kalm larn; bu da, o
maln, sizin içinizdeki zenginlerin ellerinde devreden bir mal, bir sermâye olmamas
içindir ve Peygamber, size ne verirse aln onu ve neden vazgeçmenizi emrederse
.vazgeçin ondan ve çekinin Allah'tan; üphe yok ki Allah'n azâb çetindir

O mallar, yurtlarndan gçenlerin yoksullarna âittir; onlar, ülkelerinden çkarlm lar, – ٨
mallarndan ayrılm lar, Allah'tan ancak bir

lütuf ve râzlık dileyegelmi lerdir ve Allah'a ve Peygamberine yardım etmi lerdir; on-
.lardır gerçeklerin ta kendileri

Ve onların geçmesinden önce yurtların hazırlayıp oradan bir iman konağı haline getirenlere – ۹
ve yurtlarına geçenleri sevenlere ve onlara verilen eylemlere karşın gnüllerinde bir ihtiyaç, bir
istek duymayanlara ve ihtiyaçları bile olsa onlar kendilerinden üstün tutanlara gelince:
Ve kim, nefsinin hırsından, kskançlık ve nekesliinden geçerse gerçekten de o çe it
.kimselerdir kurtulanların, muratlarına erenlerin ta kendileri

Ve onlardan sonra gelenler de Rabbimiz derler, suçlarımızı rt bizim ve bizden önce – ۱۰
inanana karde lerimize ve inananlara karşın gnümüze bir kin, bir haset verme; Rabbimiz,
.üphe yok ki sen esirgeyicisin, rahîmsin

Bakmaz msn münâfk olanlara, kitap ehlinden kâfir olan karde lerine, andolsun ki – ۱۱
derler, siz yurdunuzdan çıkarılırsanız biz de mutlaka sizinle berâber çıkarız ve aleyhinizde
itâat etmeyiz hiç kimseye ebedîyen ve eğer sizinle savaşılırsa elbette size yardım ederiz
.ve Allah, tanklık eder ki onlar, üphe yok, yalancılardır elbet

Ve andolsun ki çıkarılırlarsa yurtlarından onlarla berâber çıkmazlar ve andolsun ki – ۱۲
savaşılırsa onlarla, yardım etmezler onlara ve andolsun ki yardım etseler bile artların
.dnüp kaçarlar mutlaka, sonra da onlara hiçbir kimse yardım etmez

Mutlaka gnüllerinde, Allah'tan ziyâde sizin korkunuz vardır, bu da, üphe yok ki – ۱۳
.anlamayan bir topluluk olmalarındandır

Onların, hepsi birden sizinle savaşmazlar, ancak müstahkem yerlerde, yahut da – ۱۴
surların ardında çarpılırlar; onların gücü kuvveti, aralarında çetindir, onlar bir topluluk
.sanırsın ama gnülleri dañktr, ayr-ayrdır; bu da akl etmez bir topluluk olmalarındandır

Onlar, kendilerinden az önce gelip de yaptıkları işin vebâlini tatm olanlara benzerler – ۱۵
.ve onlara elemli bir azap var

.eytan gibi ق-۱۶

hani insana, kâfir ol der de insan kâfir oldu muydu, üphe yok ki der, ben senden
.tamâmyla uzaâm, üphe yok ki ben, âlemlerin Rabbi Allah'tan korkarm

üphe yok ki ikisi de, ebedî kalmak üzere ate e ق: Derken ikisinin de sonlar u olur – ۱۷
.girerler ve budur zulmedenlerin cezâs

Ey inananlar, saknn Allah'tan ve herkes, yarn için ne hazrlad, ona baksn ve çekinin – ۱۸
.Allah'tan; üphe yok ki Allah, ne yapyorsanz hepsinden haberdar

Ve o ki ilere benzemeyin ki Allah' unutmular da o da, kendilerini unutturmu tur – ۱۹
.onlara; onlardr, buyruktan çkanlarn ta kendileri

Bir deîldir cehennem ehli ve cennet ehli; cennet ehlidir kurtulup üst olanlarn, – ۲۰
.kutluluâ erip muratlarn bulanlarn ta kendileri

Bu Kur'ân', bir dañ üstüne indirseydik elbette grürdün ki da, Allah korkusundan eîlip – ۲۱
.çatlam paramparça olmu ve i te insanlara bu rnekleri, dü ünsünler diye getirmediyiz

O, bir Allah'tr ki yoktur ondan ba ka tapacak; gizliyi de bilir, grüneni de, odur – ۲۲
.rahman ve rahîm

O, bir Allah'tr ki yoktur ondan ba ka tapacak; her eye sâhiptir, ayplardan ve – ۲۳
noksanlardan ardr, kullarn esenliē erdirir ve kendi esendir, kullarna zulmetmez ve
onlar emniyete ula trr, her eyi grüp gzetir, üstündür, saltanatnda mutlaktr ve iradesini
geçirir de snklar onarr ve eksikleri tamamlar, ululuk ssdr ve ulu sfatlara lâyktr;
.münezzehtir, yücedir Allah, irk ko anlarn irk ko tuklar eylerden

O Allah, yaratandr, vâredip olgunla trandr, sûret verendir, onundur bütün güzel – ۲۴
adlar; tenzîh eder onu ne varsa gklerde ve ne varsa yeryüzünde ve odur üstün,
.hüküm ve hikmet sâhibi

ترجمه آذربایجانی

!Mərhamətli, rəhmli Allahın adı ilə

.۱ .Göylərdə və yerdə nə varsa, (hamısı) Allahı təqdis edib

İşə'ninə təriflər deyər. O, yenilməz qüvvət sahibi, hikmət sahibidir

Kitab əhlindən kafir olanları (Mədinə ətrafında yaşayıb Muhəmməd əleyhissəlamın .ı peyğəmbərliyini inkar edən Bəni Nəzir qəbiləsini) ilk dəfə (bir yerə) toplayıb öz yurdundan çıxardan (Şama sürgün edən) Odur. (Ey mö'minlər!) Siz onların (öz yurdundan) çıxacaqlarını güman etmirdiniz. Onlar isə öz qalalarının onları Allahdan (Allahın əzabından) qoruyacağını zənn edirdilər. Amma Allah (Allahın əzabı) onlara gözləmədikləri yerdən gəlib ürəklərinə qorxu saldı. Belə ki, onlar evlərini həm öz əlləri, həm də mö'minlərin əlləri ilə uçurdub dağıdırdılar. Ey bəsirət sahibləri! (Bəni Nəzir qəbiləsinin başına gələnlərdən) ibrət alın

Əgər Allah onlara (yurdlarından çıxardılıb) sürgün olunmağı hökm etməsəydi, onları .ı dünyada mütləq (başqa bir) əzaba düçar edərdi. Axirətdə isə onları cəhənnəm əzabı gözləyir

Bu onların Allaha və Onun Peyğəmbərinə asi olmalarına görədir. Kim Allaha asi olsa .ı (bilsin ki), Allahın cəzası çox şiddətlidir

Ey mö'minlər! Sizin kafirlərə məxsus olan) hər hansı bir xurma ağacını kəsməyiniz, .ı yaxud (toxunmayıb) onu kökü üstündə salamat qoymağınız Allahın iznilədir. Və bu (Allahın öz Rəbbinə asi olan) fasiqləri rüsvay etməsi üçündür

Ey mö'minlər!) Allahın onların (Bəni Nəzər qəbiləsinin) mallarından ?z Peyğəmbərinə) .ı verdiyi qənimət üçün siz onların üstünə nə at, nə də dəvə sürdünüz. Lakin Allah ?z peyğəmbərini istədiyi kimsələr üzərində hakim edər. Allah hər şeyə qadirdir

Allah ?z Peyğəmbərinə (fəth olunmuş) məmləkətlərin əhalisindən (dinc yolla) verdiyi .ı qənimət Allaha, Peyğəmbərə, (Muhəmməd əleyhissəlama yaxın olan) qohum-əqrabaya, yetimlərə, yoxsullara və (pulu qurtarıb yolda qalan) müsafirə (yolçulara) məxsusdur. Bu ona görədir ki, (həmin mal-dövlət) içərinizdəki zənginlər arasında əldən-ələ dolaşan bir sərvət olmasın (ondan yoxsullar da faydalansın). Peyğəmbər sizə nə

verirsə, onu götürün; nəyi qadağan edirsə, ondan əl çəkin. Allahdan qorxun.
.Həqiqətən, Allahın cəzası çox şiddətlidir

Bu qənimət) yurdlarından qovulub çıxardılmış, Allahdan mərhəmət və riza diləyən,) ۸
Allaha və Onun Peyğəmbərinə kömək edən yoxsul mühacirlərə məxsusdur. Onlar
!(imanlarında, sözlərində və işlərində) doğru olan kimsələrdir

Onlardan (mühacirlərdən) əvvəl (Mədinədə) yurd salmış və (Muhəmməd . ۹
əleyhissələmə qəlbən) iman gətirmiş kimsələr (ənsar) öz yanlarına (şəhərlərinə)
mühacirət edənləri sevər, onlara verilən qənimətə görə ürəklərində həsəd (qəzəb)
duymaz, özləri ehtiyac içində olsalar belə, onları özlərindən üstün tutarlar. (Allah
tərəfindən) nəfsinin xəsisliyindən (tamahından) qorunub saxlanılan kimsələr – məhz
!onlar nicat tapıb səadətə (Cənnətə) qovuşanlardır

Onlardan (mühacirlərdən və ənsarlardan) sonra gələnlər belə deyirlər: "Ey . ۱۰
Rəbbimiz! Bizi və bizdən əvvəlki iman gətirmiş (din) qardaşlarımızı bağışla. Bizim
qəlblərimizdə iman gətirənlərə qarşı kinə (həsədə) yer vermə. Ey Rəbbimiz! Sən,
!"həqiqətən, şəfqətli sən, mərhəmətli sən

Ya Peyğəmbər) Məgər kitab əhlindən kafir olan qardaşlarına: "Əgər (siz öz) . ۱۱
yurdunuzdan) çıxarılsanız, biz də sizinlə birlikdə mütləq (yurdumuzdan) çıxacaq, sizin
əleyhinizə heç vaxt heç kəsə qoşulub tabe olmayacağıq. Əgər (mö'minlər) sizinlə
vuruşsalar, şübhəsiz ki, sizə yardım edəcəyik!" – deyən münafıqləri görmədinmi? Allah
!onların xalis yalançı olduğuna şahiddir

And olsun ki, əgər onlar (Bəni Nəzər qəbiləsi) yurdlarından çıxarılsalar, (münafıqlər) . ۱۲
onlarla birlikdə (öz yurdlarından) çıxmazlar. Əgər (mö'minlər) onlarla vuruşsalar,
(münafıqlər) onlara (yəhudilərə) kömək etməzlər. Yox, əgər (münafıqlər) onlara
yardım etmiş olsalar, (özləri məğlubiyyətə uğrayaraq) arxa çevirib qaçar, sonra da
!onlara (Bəni Nəzir qəbiləsinə) heç bir kömək olunmaz

Ey mö'minlər!) Onların (münafıqlərlə yəhudilərin) ürəklərinə qorxu salan Allahdan) . ۱۳
çox sizsiniz. Bu isə onların (Allahın əzəmət və heybətini) anlamaz bir qövüm olduqlarına
.görədir

Onlar (münafıqlərlə yəhudilər) hamılıqla sizə qarşı ancaq möhkəm şəhərlərdə . ۱۴
(kəndlərdə), yaxud divar arxasında (qala içərisində) olarkən döyüşərlər (başqa
şəraitdə sizinlə vuruşmağa cür'ət etməzlər). Onların öz aralarındakı vuruşmaları (və
düşməncilikləri) isə çox güclüdür. (Ya Peyğəmbər!) Sən onların əlbir olduqlarını güman
edirsən, lakin onların qəlbləri dağınıqdır. Bunun səbəbi onların ağılsız bir qövm
.olmalarıdır

Onlar özlərindən bir az əvvəl əməllərinin cəzasını (dünyada) dadmış kimsələrə . ۱۵
(Bədrdə məğlub olmuş Məkkə müşriklərinə) bənzəyirlər. Onları (axirətdə) şiddətli bir
.əzab gözləyir

Münafıqlər Bəni Nəzir yəhudilərini aldatması) Şeytana (Şeytanın insanı) . ۱۶
aldatmasına) bənzəyir. O, insana: "Kafir ol !" – deyər. (İnsan) kafir olan kimi (Şeytan
onu qoyub qaçaraq): "Mənim səninlə heç bir əlaqəm yoxdur. Mən aləmlərin Rəbbi olan
.Allahdan qorxuram!" – deyər

Onların hər ikisinin (Şeytanla onun aldatdığı adamın, eləcə də münafıqlərlə Bəni . ۱۷
Nəzir qəbiləsinin) aqibəti cəhənnəm odu içində həmişəlik qalmaqdır. Zalımların
!(kafirlərin) cəzası budur

Ey iman gətirənlər! Allahdan qorxun! Hər kəs sabah üçün nə etdiyinə (axirət üçün . ۱۸
özünə nə hazırladığına) nəzər salsın. Allahdan qorxun. Həqiqətən, Allah etdiklərinizdən
!xəbərdardır

Allahı unuttuları üçün Allahın da onları özlərinə unutturduğu (xeyirlərini başa . ۱۹
!düşməyən) kimsələrə bənzəməyin! Onlar (Allahın itaətindən çıxmış) fasiqlərdir

Cəhənnəm əhli ilə cənnət əhli eyni ola bilməz. Cənnət əhli nicat tapıb (əbədi) . ۲۰
!səadətə qovuşanlardır

Ya Peyğəmbər!) Əgər Biz bu Qur'anı bir dağa nazil etsəydik, sən onun Allahın) . ۲۱
qorxusundan (kiçildiyini) parça-parça olduğunu görərdin (halbuki ağıl və ruh sahibi
olan insan onun öyüd-nəsihətlərindən ibrət almır). Biz bu misalları insanlar üçün çəkirik
.ki, bəlkə, düşünələr

O ?zündən başqa heç bir tanrı olmayan, gizlini də, aşkarı da bilən Allahdır. O . ۲۲
!rəhmlidir, mərhəmətlidir

Allah dünyada bütün bəndələrinə rəhm edən Rəhman, axirətdə isə yalnız mö'minləri)
(bağışlayan Rəhimdir

O ?zündən başqa heç bir tanrı (mə'bud) olmayan, (bütün məxluqatın) ixtiyar sahibi, .۲۳ müqəddəs (pak) olan, (bəndələrinə) salamatlıq, əmin-amanlıq bəxş edən, (hər şeydən) göz-qulaq olub (onu) qoruyan, yenilməz qüdrət (qüvvət) sahibi, (hamını istədiyi hər hansı bir şeyə) məcbur etməyə qadir olan, (hər şeydən) böyük (hər şeyin fəvqündə) olan Allahdır. Allah (müşriklərin) Ona qoşduqlarından (şəriklərdən) ucadır

O, (hər şeyi) yaradan, yoxdan var edən, (hər şeyə) surət verən Allahdır. Ən gözəl .۲۴ adlar (əsmayi-hüsna) ancaq Ona məxsusdur. Göylərdə və yerdə nə varsa (hamısı) !Onu təqdis edib şə'ninə tə'riflər deyər. O, yenilməz qüvvət sahibi, hikmət sahibidir

ترجمہ اردو

شروع خدا کا نام لے کر جو بے ایمانوں اور کفاروں کی تائید اور حمایت کے لیے شروع کیا گیا ہے

۱. جو چیزیں آسمانوں میں ہیں اور جو چیزیں زمین میں ہیں (سب) خدا کی تسبیح کرتی ہیں اور وہ غالب حکمت والا ہیں

۲. وہی تو ہیں جس نے کفاروں کو کتاب کو حشر اول کے وقت ان کے گروہوں سے نکال دیا ہے تمہارے خیال میں یہی نہیں ہے کہ وہ نکل جائیں گے اور وہ لوگ یہ سمجھیں گے کہ ان کے قلعوں کو خدا (کے عذاب) سے بچا لیا ہے مگر خدا نے ان کو اور ان کے دلوں میں دہشت ڈالی ہے ان کو گمان نہیں ہے کہ ان کے اپنے گروہوں کو خود اپنے لئے اور مومنوں کے لئے اور ان کے لئے لگاؤ (بصیرت کی) آنکھیں رکھنے والی عبرت پکڑو

۳. اور اگر خدا نے ان کے بارے میں جلاوطن کرنا نہیں لگا

رکھا ہوتا تو ان کو دنیا میں بھی عذاب دیا دیتا اور آخرت میں تو ان کو لہ آگ کا عذاب (تیار) ہوتا

۴. یہ اس لئے کہ انہوں نے خدا اور اس کے رسول کی مخالفت کی اور جو شخص خدا کی مخالفت کرے تو خدا سخت عذاب دینے والا ہے

۵. (مومنوں) کے جوار کے جو درخت تم نے کاٹے یا ان کو اپنی جگہوں پر کاٹ دیا سو خدا کے حکم سے تمہارا اور مقصود یہ تھا کہ وہ نافرمانوں کو رسوا کرے

۶. اور جو (مال) خدا نے اپنے پیغمبر کو ان لوگوں سے (بغیر لہائی بھائی کے) دلویا ہے اس میں تمہارا کچھ حق نہیں کیونکہ اس کے لئے تم نے گناہوں کو دہرائے اور انہیں لیکن خدا اپنے پیغمبروں کو جن پر چاہتا ہے مسلط کر دیتا ہے اور خدا ہر چیز پر قادر ہے

۷. جو مال خدا نے اپنے پیغمبر کو دیات والوں سے دلویا ہے وہ خدا کے اور پیغمبر کے اور (پیغمبر کے) قرابت والوں کے اور یتیموں کے اور حاجتمندوں کے اور مسافروں کے لئے ہے تاکہ جو لوگ تم میں دولت مند ہیں ان کی حالتوں میں نہ پلرتا رہیں سو جو چیز تم کو پیغمبر دینے والوں اور جس سے منع کریں (اس سے) باز رہیں اور خدا سے رتہ رہیں بیشک خدا سخت عذاب دینے والا ہے

۸. (اور) ان مفلسان تارک الوطن کے لئے بھی جو اپنے گھروں اور مالوں سے خارج (اور جدا) کر دیئے گئے ہیں (اور) خدا کے فضل اور اس کی خوشنودی کے

طلبگار اور خدا اور اس کے پیغمبر کے مددگار ہیں۔ یہی لوگ سچے (ایماندار) ہیں۔

۹. اور (ان لوگوں کے لئے ہلی) جو مہاجرین سے پہلے (ہجرت کے) گھر (یعنی مدینہ) میں مقیم اور ایمان میں (مستقل) رہے (اور) جو لوگ ہجرت کر کے ان کے پاس آئے ہیں ان سے محبت کرتے ہیں اور جو کچھ ان کو ملا۔ اس سے اپنے دل میں کچھ خواہش (اور خلش) نہیں پاتے اور ان کو اپنی جانوں سے مقدم رکھتے ہیں خواہ ان کو خود احتیاج ہی ہو اور جو شخص حرص نفس سے بچا لیا گیا تو ایسے لوگ مراد پانے والے ہیں۔

۱۰. اور (ان کے لئے ہلی) جو ان (مہاجرین) کے بعد آئے (اور) دعا کرتے ہیں کہ اے پروردگار ہمارے اور ہمارے بھائیوں کے جو ہم سے پہلے ایمان لائے ہیں گناہ معاف فرما اور مومنوں کی طرف سے ہمارے دل میں کینہ (وحسد) نہ پیدا ہونے دے اور ہمارے پروردگار تو بے شفقت کرنے والا مہربان ہے۔

۱۱. کیا تم نے ان منافقوں کو نہیں دیکھا جو اپنے کافر بھائیوں سے جو اللہ کتاب میں لکھا کرتے ہیں کہ اگر تم جلا وطن کئے گئے تو ہم بھی تمہارے ساتھ نکل چلیں گے اور تمہارے بارے میں کہیں کسی کا کہنا نہ مانیں گے اور اگر تم سے جنگ ہوئی تو تمہاری مدد کریں گے مگر خدا ظالم کئے دیتا ہے کہ یہ جو وہ ہیں۔

۱۲. اگر وہ نکالے گئے تو یہ ان کے ساتھ نہیں نکلیں گے اور اگر ان سے جنگ ہوئی تو ان کی مدد نہیں کریں گے اگر

مدد کریں گے تو پیسے پیر کر بلاگک جائیں گے پھر ان کو (کلیں سے ہلی) مدد نہ ملے گی

۱۳. (مسلمانو!) تمہاری ہیبت ان لوگوں کے دلوں میں خدا سے ہلی ہے کہ اس لئے کہ یہ سمجھتے ہیں کہ تمہاری

۱۴. یہ سب جمع ہو کر ہلی تم سے (بالمواجہ) نہیں لے سکیں گے مگر بستیوں کے قلعوں میں (پناہ لے کر) یا دیواروں کی اوٹ میں (مستور ہو کر) ان کا آپس میں ہل رعب ہے تم شاید خیال کرتے ہو کہ یہ اکٹھے (اور ایک جان) ہیں مگر ان کے دل ہل ہلے ہیں یہ اس لئے کہ یہ بیعقل لوگ ہیں

۱۵. ان کا حال ان لوگوں کا سا ہے جو ان سے کچھ ہی پیشتر اپنے کاموں کی سزا کا مزہ چکے چکے ہیں اور (اہلی) ان کے لئے دکھ دینے والا عذاب (تیار) ہے

۱۶. منافقوں کی) مثال شیطان کی سی ہے کہ انسان سے کہتا رہا کہ کافر ہوجا جب وہ کافر ہو گیا تو کہنے لگا کہ مجھے تجھ سے کچھ سروکار نہیں ہے مجھ کو خدائے رب العالمین سے ہل لگتا ہے

۱۷. تو دونوں کا انجام یہ ہوا کہ دونوں دوزخ میں (داخل ہوئے) ہمیشہ اس میں رہیں گے اور بیانصافوں کی ہلی سزا ہے

۱۸. ایمان والو! خدا سے ہل رتے رہو اور ہل شخص کو دیکھنا چاہیئے کہ اس نے کل (یعنی فردائے قیامت) کے لئے کیا (سامان) ہلیجا ہے اور (ہم پھر کہتے ہیں کہ) خدا سے ہل رتے رہو بیشک خدا تمہارے سب اعمال سے خبردار ہے

۱۹. اور ان لوگوں جیسے

نہ ہونا جنہوں نے خدا کو بلا دیا تو خدا نے انہیں ایسا کر دیا کہ خود اپنے تئیں بھول گئے۔ یہ بدکردار لوگ ہیں۔

۲۰۔ اللہ دوزخ اور اللہ بشت برابر نہیں۔ اللہ بشت تو کامیابی حاصل کرنے والا ہے۔

۲۱۔ اگر تم یہ قرآن کسی پر نازل کرتے تو تم اس کو دیکھتے کہ خدا کے خوف سے دبا اور پھا جاتا ہے اور یہ باتیں تم لوگوں کے لئے بیان کرتے ہیں تاکہ وہ فکر کریں۔

۲۲۔ وہی خدا ہے جس کے سوا کوئی معبود نہیں۔ پوشیدہ اور ظاہر کا جاننے والا ہے اور ہر مہربان نے ایت رحیم والا ہے۔

۲۳۔ وہی خدا ہے جس کے سوا کوئی عبادت کے لائق نہیں۔ بادشاہ (حقیقی) پاک ذات (ہر عیب سے) سلامتی امن دینے والا ننگہ بان غالب زبردست بھائی والا ہے۔ خدا ان لوگوں کے شریک مقرر کرنے سے پاک ہے۔

۲۴۔ وہی خدا (تمام مخلوقات کا) خالق ہے۔ ایجاد و اختراع کرنے والا صورتیں بنانے والا اس کے سب اچھے سے اچھے نام ہیں۔ جتنی چیزیں آسمانوں اور زمین میں ہیں سب اس کی تسبیح کرتی ہیں اور وہ غالب حکمت والا ہے۔

ترجمہ پشتو

(۱) \$

(۲) \$

(۳) \$

(۴) \$

(۵) \$

(۶) \$

(۷) \$

(۸) \$

(۹) \$

(۱۰) \$

(۱۱) \$

(۱۲) \$

(۱۳) \$

(۱۴) \$

(۱۵) \$

(۱۶) \$

(۱۷) \$

(۱۸) \$

(۱۹) \$

(۲۰) \$

(۲۱) \$

(۲۲) \$

(۲۳) \$

(۲۴) \$

ترجمه کردی

(۱) \$

(۲) \$

(۳) \$

(۴) \$

(۵) \$

(۶) \$

(۷) \$

(۸) \$

(۹) \$

(۱۰) \$

(۱۱) \$

(۱۲) \$

(۱۳) \$

(۱۴) \$

(۱۵) \$

(۱۶) \$

(۱۷) \$

(۱۸) \$

(۱۹) \$

(۲۰) \$

(۲۱) \$

(۲۲) \$

(۲۳) \$

(۲۴) \$

ترجمه اندونزی

Dan orang-orang yang telah menempati Kota Madinah dan telah beriman (Ansar)

sebelum (kedatangan) mereka (Muhajirin) , mereka mencintai orang yang berhijrah kepada mereka. Dan mereka tiada menaruh keinginan dalam hati mereka terhadap apa- apa yang diberikan kepada mereka (orang Muhajirin) ; dan mereka mengutamakan (orang- orang Muhajirin) , atas diri mereka sendiri. Sekalipun mereka memerlukan (apa yang mereka berikan itu) . Dan siapa yang dipelihara dari kekikiran (dirinya, mereka itulah orang- orang yang beruntung. (٩

Dan orang- orang yang datang sesudah mereka (Muhajirin dan Ansar) , mereka berdoa:" Ya Tuhan kami, beri ampunlah kami dan saudara- saudara kami yang telah beriman lebih dahulu dari kami, dan janganlah Engkau membiarkan kedengkian dalam hati kami terhadap orang- orang yang beriman; Ya Tuhan kami, sesungguhnya (Engkau Maha Penyantun lagi Maha Penyayang". (١٠

Apakah kamu tiada memperhatikan orang- orang munafik yang berkata kepada saudara- saudara mereka yang kafir di antara ahli Kitab:" Sesungguhnya jika kamu diusir niscaya kami pun akan keluar bersama kamu; dan kami selama- lamanya tidak akan patuh kepada siapa pun untuk (menyusahkan) kamu, dan jika kamu diperangi pasti kami akan membantu kamu". Dan Allah menyaksikan, bahwa sesungguhnya (mereka benar- benar pendusta. (١١) (٢

Sesungguhnya jika mereka diusir, orang- orang munafik itu tiada akan keluar bersama mereka, dan

sesungguhnya jika mereka diperangi; niscaya mereka tiada akan menolongnya; sesungguhnya jika mereka menolongnya niscaya mereka akan berpaling lari ke (belakang, kemudian mereka tiada akan mendapat pertolongan. (12) (3

Sesungguhnya kamu dalam hati mereka lebih ditakuti daripada Allah. Yang demikian (itu karena mereka adalah kaum yang tiada mengerti. (13) (4

Mereka tiada akan memerangi kamu dalam keadaan bersatu padu, kecuali dalam kampung- kampung yang berbenteng atau di balik tembok. Permusuhan antara sesama mereka adalah sangat hebat. Kamu kira mereka itu bersatu sedang hati mereka berpecah belah. Yang demikian itu karena sesungguhnya mereka adalah (kaum yang tiada mengerti. (14) (5

Mereka adalah) seperti orang- orang Yahudi yang belum lama sebelum mereka telah) merasai akibat buruk dari perbuatan mereka dan bagi mereka azab yang pedih. (15) ((6

Bujukan orang- orang munafik itu adalah) seperti (bujukan) setan ketika dia berkata) kepada manusia:" Kafirlah kamu", maka tatkala manusia itu telah kafir ia berkata:" Sesungguhnya aku berlepas diri dari kamu karena sesungguhnya aku takut kepada (Allah Tuhan semesta alam". (16) (7

Maka adalah kesudahan keduanya, bahwa sesungguhnya keduanya (masuk) ke dalam neraka, mereka kekal di dalamnya. Demikianlah balasan orang- orang yang (lalim. (17) (8

Hai orang- orang yang beriman, bertakwalah kepada Allah dan hendaklah setiap diri memperhatikan apa yang telah diperbuatnya untuk hari esok (akhirat) , dan bertakwalah kepada Allah, sesungguhnya Allah Maha Mengetahui apa yang kamu (kerjakan. (18) (9

Dan janganlah kamu seperti orang- orang yang lupa kepada Allah, lalu Allah menjadikan mereka lupa kepada diri mereka sendiri. Mereka itulah orang- orang (yang fasik.(19) (10

Tiada sama penghuni- penghuni neraka

dengan penghuni- penghuni surga; penghuni- penghuni surga itulah orang- orang
(yang beruntung.(۲۰) (۱۱)

Kalau sekiranya Kami menurunkan Al Quran ini kepada sebuah gunung, pasti kamu akan melihatnya tunduk terpecah belah disebabkan takut kepada Allah. Dan perumpamaan- perumpamaan itu Kami buat untuk manusia supaya mereka berpikir.
(۲۱) (۱۲)

Dia-lah Allah Yang tiada Tuhan (yang berhak disembah) selain Dia, Yang Mengetahui yang gaib dan yang nyata, Dia- lah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (۲۲)
(۱۳)

Dia-lah Allah Yang tiada Tuhan (yang berhak disembah) selain Dia, Raja, Yang Maha Suci, Yang Maha Sejahtera, Yang Mengaruniakan keamanan, Yang Maha Memelihara, Yang Maha Perkasa, Yang Maha Kuasa, Yang Memiliki segala (keagungan, Maha Suci, Allah dari apa yang mereka persekutukan.(۲۳) (۱۴)

Dia-lah Allah Yang Menciptakan, Yang Mengadakan, Yang Membentuk Rupa, Yang Mempunyai Nama- Nama Yang Paling baik. Bertasbih kepada- Nya apa yang ada di (langit dan di bumi. Dan Dia- lah Yang Maha Perkasa lagi Maha Bijaksana.(۲۴) (۱۵)

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (۱۶)

Hai orang- orang yang beriman, janganlah kamu mengambil musuh- Ku dan musuhmu menjadi teman- teman setia yang kamu sampaikan kepada mereka (berita- berita Muhammad) , karena rasa kasih sayang; padahal sesungguhnya mereka telah ingkar kepada kebenaran yang datang kepadamu, mereka mengusir Rasul dan (mengusir) kamu karena kamu beriman kepada Allah, Tuhanmu. Jika kamu benar- benar keluar untuk berjihad pada jalan- Ku dan mencari keridaan- Ku (janganlah kamu berbuat demikian). Kamu memberitahukan secara rahasia (berita- berita Muhammad) kepada mereka, karena rasa kasih sayang. Aku lebih mengetahui apa yang kamu sembunyikan dan apa yang

kamu nyatakan. Dan barang siapa di antara kamu yang melakukannya, maka
(sesungguhnya dia telah tersesat dari jalan yang lurus.(1) (17

Jika mereka menangkap kamu, niscaya mereka bertindak sebagai musuh bagimu dan melepaskan tangan dan lidah mereka kepadamu dengan menyakiti (mu); dan
(mereka ingin supaya kamu (kembali) kafir.(2) (18

Karib kerabat dan anak- anakmu sekali- kali tiada bermanfaat bagimu pada hari Kiamat. Dia akan memisahkan antara kamu. Dan Allah Maha Melihat apa yang kamu
(kerjakan).(3) (19

Sesungguhnya telah ada suri teladan yang baik bagimu pada Ibrahim dan orang- orang yang bersama dengan dia; ketika mereka berkata kepada kaum mereka:" Sesungguhnya kami berlepas diri dari kamu dan dari apa yang kamu sembah selain Allah, kami ingkari (kekafiran) mu dan telah nyata antara kami dan kamu permusuhan dan kebencian buat selama- lamanya sampai kamu beriman kepada Allah saja. Kecuali perkataan Ibrahim kepada bapaknya:" Sesungguhnya aku akan memohonkan ampunan bagi kamu dan aku tiada dapat menolak sesuatu pun dari kamu (siksaan) Allah". (Ibrahim berkata) : " Ya Tuhan kami, hanya kepada Engkau lah kami bertawakal dan hanya kepada Engkau lah kami bertobat dan hanya kepada
(Engkaulah kami kembali, (4) (20

Ya Tuhan kami, janganlah Engkau jadikan kami (sasaran) fitnah bagi orang- orang kafir. Dan ampunilah kami ya Tuhan kami. Sesungguhnya Engkau, Engkaulah Yang
(Maha Perkasa lagi Maha Bijaksana".(5) (21

Sesungguhnya pada mereka itu (Ibrahim dan umatnya) ada teladan yang baik bagimu; (yaitu) bagi orang yang mengharap (pahala) Allah dan (keselamatan pada) Hari kemudian. Dan barang siapa yang berpaling, maka sesungguhnya Allah, Dia- lah
(Yang Maha Kaya lagi terpuji. (6) (22

Mudah- mudahan

Allah menimbulkan kasih sayang antaramu dengan orang-orang yang kamu musuhi di antara mereka. Dan Allah adalah Maha Kuasa. Dan Allah Maha Pengampun lagi (Maha Penyayang). (۷) (۲۳)

Allah tiada melarang kamu untuk berbuat baik dan berlaku adil terhadap orang-orang yang tiada memerangimu karena agama dan tidak (pula) mengusir kamu dari negerimu. Sesungguhnya Allah menyukai orang-orang yang berlaku adil. (۸) (۲۴)

ترجمہ مالیزیائی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

Segala yang ada di langit dan di bumi tetap mengucap tasbih kepada Allah; dan Dialah Yang Maha Kuasa, lagi Maha Bijaksana. (۱)

Dialah yang telah mengeluarkan orang-orang kafir di antara Ahli Kitab – dari kampung halaman mereka pada julung-julung kali mereka berhimpun hendak memerangi Rasulullah. Kamu (wahai umat Islam) tidak menyangka bahawa mereka akan keluar (disebabkan bilangannya yang ramai dan pertahanannya yang kuat), dan mereka pula menyangka bahawa benteng-benteng mereka akan dapat menahan serta memberi perlindungan kepada mereka (dari azab) Allah. Maka Allah menimpakan (azabNya) kepada mereka dari arah yang tidak terlintas dalam fikiran mereka, serta dilemparkanNya perasaan cemas takut ke dalam hati mereka, (lalu) mereka membinasakan rumah-rumah mereka dengan tangan mereka sendiri (dari dalam) sambil tangan orang-orang yang beriman (yang mengepung mereka berbuat demikian dari luar). Maka insafilah dan ambilah pelajaran (dari peristiwa itu) wahai (orang-orang yang berakal fikiran serta celik mata hatinya. (۲)

Dan kalaulah tidak kerana Allah telah menetapkan pengusiran (yang demikian buruknya) terhadap mereka, tentulah Ia akan menyiksa mereka di dunia; dan (mereka pula akan beroleh azab seksa neraka pada hari akhirat kelak. (۳)

Mereka ditimpakan azab) yang)

demikian, kerana mereka mereka menentang (perintah) Allah dan RasulNya. Dan (ingatlah), sesiapa yang menentang (perintah) Allah, maka sesungguhnya Allah (amatlah berat azab seksaNya). ﴿٤﴾

Mana-mana jua pohon kurma (kepunyaan musuh) yang kamu tebang atau kamu biarkan tegak berdiri seperti keadaannya yang asal, maka yang demikian adalah dengan izin Allah (kerana Ia hendak memberi kemenangan kepada orang-orang mukmin), dan kerana Ia hendak menimpakan kehinaan kepada orang-orang yang (fasik). ﴿٥﴾

Dan apajua yang Allah kurniakan kepada RasulNya dari peninggalan harta benda mereka (yang telah diusir itu, maka kamu tidak berhak mendapatnya), kerana kamu tidak memecut seekor kuda pun dan tidak menunggang seekor unta pun (untuk berperang mengalahkan mereka); tetapi Allah memberikan kekuasaan kepada Rasul-rasulNya mengalahkan sesiapa yang dikehendakiNya (dengan tidak payah (berperang); dan Allah Maha Kuasa atas tiap-tiap sesuatu). ﴿٦﴾

Apa yang Allah kurniakan kepada RasulNya (Muhammad) dari harta penduduk negeri, bandar atau desa dengan tidak berperang, maka adalah ia tertentu bagi Allah, dan bagi Rasulallah, dan bagi kaum kerabat (Rasulallah), dan anak-anak yatim, dan orang-orang miskin, serta orang-orang musafir (yang keputusan). (Ketetapan yang demikian) supaya harta itu tidak hanya beredar di antara orang-orang kaya dari kalangan kamu. Dan apa jua perintah yang dibawa oleh Rasulallah (s.a.w) kepada kamu maka terimalah serta amalkan, dan apa jua yang dilarangNya kamu melakukannya maka patuhilah laranganNya. Dan bertaqwalah kamu kepada Allah; sesungguhnya Allah amatlah berat azab seksaNya (bagi orang-orang yang (melanggar perintahNya). ﴿٧﴾

Pemberian itu hendaklah diuntukkan) kepada orang-orang fakir yang berhijrah, yang) telah diusir keluar dari kampung halamannya dan harta bendanya (kerana berpegang teguh kepada ajaran Islam), untuk mencari

limpah kurnia dari Allah dan keredaanNya, serta menolong (agama) Allah dan (RasulNya; mereka itulah orang-orang yang benar (imannya dan amalnya). ﴿٨﴾

Dan orang-orang (Ansar) yang mendiami negeri (Madinah) serta beriman sebelum mereka, mengasihi orang-orang yang berhijrah ke negeri mereka, dan tidak ada pula dalam hati mereka perasaan berhajatkan apa yang telah diberi kepada orang-orang yang berhijrah itu; dan mereka juga mengutamakan orang-orang yang berhijrah itu lebih daripada diri mereka sendiri, sekalipun mereka dalam keadaan kekurangan dan amat berhajat. Dan (ingatlah), sesiapa yang menjaga serta memelihara dirinya daripada dipengaruhi oleh tabiat bakhilnya, maka merekalah orang-orang yang (berjaya. ﴿٩﴾

Dan orang-orang (Islam) yang datang kemudian daripada mereka (berdoa dengan) berkata: "Wahai Tuhan Kami! Ampunkanlah dosa kami dan dosa saudara-saudara kami yang mendahului kami dalam iman, dan janganlah Engkau jadikan dalam hati perasaan hasad dengki dan dendam terhadap orang-orang yang beriman. Wahai Tuhan kami! Sesungguhnya Engkau Amat Melimpah Belas kasihan dan RahmatMu". ﴿١٠﴾

Tidakkah engkau melihat dan merasa hairan (wahai Muhammad) terhadap sikap orang-orang munafik itu? Mereka tergamak berkata kepada saudara-saudara mereka yang kafir dari kalangan (kaum Yahudi) ahli Kitab: "Sesungguhnya, kalau kamu dihalau keluar sudah tentu kami akan keluar bersama-sama kamu, dan kami tidak akan tunduk taat kepada sesiapaupun untuk menentang kamu selama-lamanya; dan kalau kamu diperangi, sudah tentu kami akan membela kamu!" Padahal Allah (mengetahui dan menyaksikan bahawa sebenarnya mereka adalah pendusta. ﴿١١﴾

Demi sesungguhnya! Jika orang-orang (Yahudi) itu dihalau keluar (dari Madinah), mereka (yang munafik) ini tidak akan keluar bersama-samanya; dan demi sesungguhnya, jika orang-orang (Yahudi) itu diperangi, mereka (yang munafik) ini ;tidak akan membelanya

dan demi sesungguhnya, jika ditakdirkan mereka membelanya sekalipun, sudah tentu mereka (semuanya - Yahudi dan munafik) akan melarikan diri; kemudian (mereka tidak akan mendapat pertolongan, - (۱۲

Kerana) sesungguhnya kamu - dalam hati mereka, - sangat ditakuti lebih dari Allah; yang demikian itu, kerana mereka ialah kaum yang tidak mengerti (akan kekuasaan (Allah dan kebesarannya). (۱۳

Orang-orang Yahudi dan orang-orang munafik) dengan keadaan bersatu padu) sekalipun, tidak berani memerangi kamu melainkan di kampung-kampung yang berbenteng kukuh, atau dari sebalik tembok. (Sebabnya): permusuhan di antara mereka sesama sendiri amatlah keras; engkau menyangka mereka bersatu padu, sedang hati mereka berpecah belah (disebabkan berlainan kepercayaan mereka). Yang demikian itu, kerana mereka adalah kaum yang tidak memahami (perkara yang (sebenarnya yang memberi kebaikan kepada mereka). (۱۴

Keadaan kaum Yahudi itu) samalah seperti orang-orang (dari suku Yahudi) yang) terdahulu sedikit dari mereka, yang telah merasai akibat yang buruk (di dunia) dengan sebab bawaan kufur mereka; dan mereka pula akan beroleh azab seksa (yang tidak terperi sakitnya (pada hari akhirat kelak). (۱۵

Sikap kaum munafik dengan kaum Yahudi) itu samalah seperti (sikap) Syaitan ketika) ia berkata kepada manusia: "Berlaku kufurlah engkau!" Setelah orang itu berlaku kufur (dan tetap terkena azab), berkatalah Syaitan kepadanya: "Sesungguhnya aku adalah berlepas diri daripadamu, kerana sebenarnya aku takut kepada Allah, Tuhan (yang menguasai seluruh alam!" (۱۶

Maka kesudahan keduanya, bahawa mereka ditempatkan di dalam neraka, kekal mereka di dalamnya. Dan yang demikian itulah balasan makhluk-makhluk yang zalim.

((۱۷

Wahai orang-orang yang beriman! Bertaqwalah kepada Allah (dengan mengerjakan suruhanNya dan meninggalkan laranganNya); dan hendaklah tiap-tiap diri melihat

dan memerhatikan apa yang ia telah sediakan (dari amal-amalnya) untuk hari esok (hari akhirat). Dan (sekali lagi diingatkan): Bertaqwalah kepada Allah, sesungguhnya (Allah Amat Meliputi Pengetahuannya akan segala yang kamu kerjakan. (۱۸

Dan janganlah kamu menjadi seperti orang-orang yang telah melupakan (perintah-perintah) Allah, lalu Allah menjadikan mereka melupakan (amal-amal yang baik untuk (menyelamatkan) diri mereka. Mereka itulah orang-orang yang fasik - derhaka. (۱۹

Tidaklah sama ahli neraka dan ahli Syurga; ahli Syurgalah orang-orang yang beroleh (kemenangan (mendapat segala yang diinginkan). (۲۰

Sekiranya Kami turunkan Al-Quran ini ke atas sebuah gunung, nescaya engkau melihat gunung itu khusyuk serta pecah belah kerana takut kepada Allah. Dan (ingatlah), misal-misal perbandingan ini Kami kemukakan kepada umat manusia, (supaya mereka memikirkannya. (۲۱

Dia lah Allah, yang tidak ada Tuhan melainkan Dia; Yang Mengetahui perkara yang (ghaib dan yang nyata; Dia lah Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani. (۲۲

Dia lah Allah, yang tidak ada Tuhan melainkan Dia; Yang Menguasai (sekalian alam); Yang Maha Suci; Yang Maha Selamat Sejahtera (dari segala kekurangan); Yang Maha Melimpahkan Keamanan; Yang Maha Pengawal serta Pengawas; Yang Maha Kuasa; Yang Maha Kuat (menundukkan segala-galanya); Yang Melengkapi segala (Kebesarannya. Maha Suci Allah dari segala yang mereka sekutukan denganNya. (۲۳

Dia lah Allah, Yang Menciptakan sekalian makhluk; Yang Mengadakan (dari tiada kepada ada); Yang Membentuk rupa (makhluk-makhlukNya menurut yang dikehendakiNya); bagiNya lah nama-nama yang sebaik-baiknya dan semulia-mulianya; bertasbih kepadaNya segala yang ada di langit dan di bumi; dan Dia lah (Yang tiada bandingNya, lagi Maha Bijaksana. (۲۴

ترجمہ سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

Mungu vilivyomo mbinguni na vilivyorno ardhini na yeye ni Mwenye nguvu, Mwenye .hekima

Yeye ndiye aliyewatoa waliokufuru miongoni mwa watu wa Kitabu katika nyumba . ʒ
zao wakati wa uhamisho wa kwanza, hamkudhani kuwa watatoka, nao walidhani
kuwa ngome zao zitawalinda na Mwenyeezi Mungu, lakini Mwenyeezi Mungu
akawafikia kwa mahala wasipopatazamia, na akatia woga katika nyoyo zao,
wakazivunja nyumba zao kwa mikono yao na kwa mikono ya waumini, basi angalieni,
.enyi wenye macho

Na lau kama Mwenyeezi Mungu asingeliwaandikia uhamisho angeliwaadhibu . ʔ
.duniani, na katika Akhera watapata adhabu ya Moto

Hayo ni kwa sababu walimhalifu Mwenyeezi Mungu na Mtume wake, na . ƒ
atakayemhalifu Mwenyeezi Mungu basi kwa hakika Mwenyeezi Mungu ni Mkali wa
.kuadhibu

Mtende wowote mlioukata au mliouacha umesimama katika mizizi yake, basi ni kwa . ɔ
.idhini ya Mwenyeezi Mungu, na kuwafedhehesha wavunjao Sharia

Na mali aliyoleta Mwenyeezi Mungu kwa Mtume wake kutoka kwao hamkuyaenda . ɣ
kwa farasi wala kwa ngamia, lakini Mwenyeezi Mungu huwapa mamlaka Mitume
wake juu ya yeyote amtakaye, na Mwenyeezi Mungu ni Mwenye uwezo juu ya kila
.kitu

Mali aliyoleta Mwenyeezi Mungu kwa Mtume wake kutoka kwa watu wa vijijini, ni . ʋ
kwa ajili ya Mwenyeezi Mungu na Mtume na jamaa (zake) na mayatima na masikini
na msafiri, ili isiwe inayorudia baina ya matajiri wenu tu. Na anachokupeni Mtume basi
pokeeni, na anachokukatazeni basi jjepusheni, na mcheni Mwenyeezi Mungu, kwa
.hakika Mwenyeezi Mungu ni Mkali wa kuadhibu

na mali hayo) ni kwa mafukara walio hama ambao walifukuzwa katika nyumba zao) ʌ
na mali zao wakitafuta fadhili za Mwenyeezi Mungu na radhi

.yake) na wakamsaidia Mwenyeezi Mungu na Mtume wake hao ndio wakweli)

Na (pia wapewe) wale waliofanya maskani (yao madina) na kushika imani kabla ya .9
hao, wanawapenda waliohamia kwao, wala hawapati dhiki nyoyoni mwao kwa hayo
waliyopewa, na wanawapendelea kuliko nafsi zao ingawa wenyewe wana hali ndogo.

.Na aepushwaye na ubakhili wa nafsi yake, basi hao ndio wenye kufaulu

Na waliokuja baada yao wanasema: Mola wetu! tusamehe sisi na ndugu zetu .10
waliotutangulia katika imani wala usiweke mfundo katika nyoyo zetu kwa walioamini,

.Mola wetu! hakika wewe ni Mpole sana, Mwenye kurehemu

Je, huwaoni wale wanaofanya unafiki wanawaambia ndugu zao waliokufuru .11
miongoni mwa watu wa Kitabu: Kama mkifukuzwa bila shaka nasi pia tutaondoka
pamoja nanyi, wala hatutamtii yeyote kabisa juu yenu, na kama mkipigwa vita lazima
.tutakusaidieni, na Mwenyeezi Mungu anashuhudia kuwa wao kwa hakika ni waongo

Kama wakifukuzwa hawatatoka pamoja nao, na kama wakupigwa hawatawasaidia,.12
.na kama wakiwasaidia lazima watakimbia, kisha hawatasaidiwa

Hakika nyinyi mnaogopwa zaidi katika nyoyo zao kuliko (wanavyo muogopa) .13
.Mwenyeezi Mungu, hayo ni kwa sababu wao ni watu wasiofahamu

Hawatapigana nanyi kwa umoja (wao) isipokuwa katika vijiji vilivyohifadhiwa, au .14
nyuma ya kuta, mapigano yao baina yao ni makali, utawadhani kuwa wako pamoja,
.kumbe nyoyo zao ni mbali mbali. Hayo ni kwa sababu wao ni watu wasio na akili

Hali yao ni) kama ya wale waliowatangulia hivi karibuni, walionja ubaya wa) .15
.mambo yao, nao watapata adhabu yenye kuumiza

Ni kama shetani anapomwambia mtu: Kufuru: Lakini anapokufuru, husema: Mimi si .16
pamoja nawe, hakika namuogopa Mwenyeezi Mungu, Mola wa

Basi mwisho wa wote wawili ukawa kwamba waingie Motoni kukaa milele humo, . ۱۷
.na hayo ndiyo malipo ya madhalimu

Enyi mlioamini! mcheni Mwenyeezi Mungu na mtu aangalie aliyoyatanguliza kwa . ۱۸
ajili ya kesho, na mcheni Mwenyeezi Mungu, hakika Mwenyeezi Mungu anazo khabari
.za mnayoyatenda

Wala msiwe kama wale waliomsahau Mwenyeezi Mungu, kwa hiyo . ۱۹
.akawasahaulisha nafsi zao, hao ndio wavunjao Sharia

Hawawi sawa watu wa Motoni na watu wa Peponi, watu wa Peponi ndio wenye . ۲۰
.kufuzu

Lau kama tungeliiteremsha hii Qur'an juu ya mlima ungelikuona ukinyenyekea (na) . ۲۱
kupasuka kwa sababu ya khofu ya Mwenyeezi Mungu na hiyo ni mifano tunawapigia
.watu ili wafikiri

Yeye ndiye Mwenyeezi Mungu ambaye hapana aabudiwaye isipokuwa Yeye tu, . ۲۲
ajuaye yasiyoonekana na yanayoonekana, yeye ndiye Mwingi wa rehema, Mwenye
.kurehemu

Yeye ndiye Mwenyeezi Mungu ambaye hapana aabudiwaye isipokuwa Yeye tu, . ۲۳
Mfalme, Mtakatifu, Mwenye salama, Mtoaji wa amani. Mwangaliaji. Mwenye nguvu,
.Jabbaari, Mkubwa, Mwenyeezi Mungu yu mbali na hao wanaomshirikisha

Yeye ndiye Mwenyeezi Mungu, Muumbaji, Mtengenezaji, Mfanyaji wa sura, . ۲۴
Mwenye majina mazuri, kinamtukuza kilichomo mbinguni na ardhini. naye ni Mwenye
.nguvu, Mwenye hekima

(۵۹) سوره حشر مدنی است و بیست و چهار آیه دارد (۲۴)

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۱۰] صفحه ی ۳۴۷

ترجمه آیات به نام خدای رحمان و رحیم،

آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می گوید و او عزیز و حکیم است (۱).

او کسی است که برای اولین بار کافرانی از اهل کتاب را از دیارشان بیرون کرد با اینکه شما احتمالش را هم نمی دادید و می پنداشتید دژهای محکمی

که دارند جلوگیر هر دشمن و مانع آن می شود که خدا به ایشان دست یابد ولی عذاب خدای تعالی از راهی که به فکرشان نمی رسید به سراغشان رفت و خدا رعب و وحشت بر دلهایشان بیفکند چنان که خانه های خود را به دست خود و به دست مؤمنین خراب کردند، پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید (۲).

و اگر نه این بود که خدا جلای وطن را برای آنان مقدر کرده بود هر آینه در دنیا عذابشان می کرد و به هر حال در آخرت عذاب آتش دارند (۳).

این بدان جهت است که ایشان با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند (همین سرنوشت را دارد) چون خدا شدید العقاب است (۴).

شما مسلمانان هیچ نخلی را قطع نمی کنید و هیچ یک را سر پا نمی گذارید مگر به اذن خدا و همه اینها برای این است که خدا فاسقان را خوار کند (۵).

خدا هر غنیمتی از آنان به رسول خود رسانید بدون جنگ شما رسانید شما بر اموال آنان هیچ اسب و شتری نتاختید لیکن این خدا است که رسولان خود را بر هر کس که خواهد مسلط می کند که او بر هر چیزی قادر است (۶).

آنچه خدا از اموال اهل قری به رسول خود برگردانید از آن خدا و رسول او و از آن خویشان رسول و فقیران و مسکینان و درماندگان در راه است تا اموال بین توانگران دست به دست نچرخد. و هر دستوری که رسول به شما داد بگیرید و از هر گناهی نهیتان کرد آن را ترک کنید و از خدا بترسید که خدا عقابی سخت دارد (۷).

از

غنائم سهمی برای فقرای مهاجرین است، آنان که به دست دشمن از اموال و خانه های خود بیرون شدند، و به امید رسیدن به فضل و رضوان خدا ترک وطن کردند و همواره خدا و رسولش را یاری

صفحه ی ۳۴۸

می دهند اینان همان صادقانند (۸).

و نیز سهمی از آن غنائم از آن کسانی از اهل مدینه است که در مدینه و در قلعه ایمان جای دارند و قبل از مهاجرین ایمان آورده بودند و هر مؤمنی را که از دیار شرک به سویشان هجرت می کند دوست می دارند و وقتی اسلام به آنان چیزی می دهد در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و مهاجرین را بر خود مقدم می دارند هر چند که خود نیز محتاج باشند. و کسانی که بخل درونی خود را به توفیق خدای تعالی جلو می گیرند رستگارانند (۹).

و سهمی از آن کسانی است که بعدها به اسلام در می آیند می گویند: پروردگارا ما را و برادران ایمانیمان را که در ایمان از ما سبقت گرفتند بیامرز و کینه کسانی را که ایمان آوردند در دل های ما میفکن که تو رؤوف و رحیمی (۱۰).

بیان آیات [بیان آیات مربوط به اخراج بنی النضیر از سرزمینشان

این سوره به داستان یهودیان بنی النضیر اشاره دارد که بخاطر نقض پیمانی که با مسلمین بسته بودند محکوم به جلای وطن شدند. و نیز به این قسمت از داستان اشاره دارد که سبب نقض عهدشان این بود که منافقان به ایشان وعده دادند که اگر نقض عهد کنید ما شما را یاری می کنیم، ولی همین که ایشان نقض عهد کردند، منافقین به وعده ای که داده بودند

وفا نمودند. و در ضمن این اشارات مطالبی دیگر نیز در این سوره آمده، و از آن جمله مساله حکم غنیمت بنی النضیر است.

و از آیات برجسته این سوره هفت آیه آخر آن است که خدای سبحان در آنها بندگان خود را دستور می دهد به اینکه از طریق مراقبت نفس و محاسبه آن آماده دیدارش شوند، و عظمت کلام و جلالت قدر خود را در قالب بیان عظمت ذات مقدسش، و اسمای حسنی و صفات علیایش، بیان می فرماید. و این سوره به شهادت سیاقش در مدینه نازل شده.

"سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" این آیه آغاز سوره می باشد و سوره با مضمونی افتتاح شده که با همان مضمون ختم می شود، چون در آخر سوره باز سخن از تسبیح تمامی موجودات آسمانها و زمین رفته، می گوید: "يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ".

و اگر سوره را با مساله تسبیح افتتاح نمود، به خاطر مطالبی است که در خلال سوره آمده، و آن- همان طور که گفتیم- خیانت یهود و نقض عهدش، و وعده فریبکارانه منافقین

صفحه ی ۳۴۹

به یهودیان است، خواسته بفهماند این گونه مکرها بر دامن کبریایی خدا گردی نمی نشانند. و اگر آیه را با جمله " عزیز " و " حکیم " ختم کرد، برای این است که باز در این سوره سرانجام کار یهود و منافقین را تشبیه کرده به اقوامی که در قرنهای نزدیک به عصر یهودیان و منافقین وبال فریبکاریهای خود را چشیدند، و این خود شاهد عزت و اقتدار خداست. و نیز اگر دچار عذاب شدند، بدین جهت بوده که عذابشان بر

طبق حکمت و مصلحت بوده، و این خود شاهد حکمت خدا است.

"هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ" این آیه تسبیح موجودات و عزت و حکمت خدای را که در آیه قبلی آمده بود تایید می کند، و مراد از جمله "آنان که از اهل کتاب کافر شدند و خدا بیرونشان کرد" قبیله بنی النضیر است که یکی از قبائل یهود بودند، و در بیرون شهر مدینه منزل داشتند، و بین آنان و رسول خدا (ص) عهدهی برقرار شده بود که همواره با هم به مسالمت زندگی کنند، دشمنان هر یک دشمنان دیگری و دوستان هر یک دوستان دیگری باشد. ولی بنی النضیر این پیمان را شکستند، و رسول خدا (ص) دستور داد تا جلای وطن کنند که - ان شاء الله - شرح داستانشان در بحث روایتی آینده می آید.

کلمه "حشر" به معنای بیرون کردن است اما نه بیرون کردن یک نفر، بلکه یک جمعیت، و نه به اختیار، بلکه به اجبار. و اضافه "اول الحشر" اضافه صفت به موصوف، و به معنای حشر اولی است. و لام در "لاول" به معنای "فی" - در "است، نظیر لامی که بر سر کلمه "دلوک" در جمله "أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ" «۱» آمده، یعنی "نماز بخوان در هنگام دلوک شمس". و معنای آیه این است که: خدای تعالی همان کسی است که یهودیان بنی النضیر را برای اولین بار از جزیره العرب از خانه و زندگیشان بیرون کرد.

[معنای اینکه فرمود: "يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ"]

آن گاه به اهمیت این جریان اشاره نموده، می فرماید: "ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا" یعنی:

هیچ احتمال نمی دادید که دست از وطن

خود کشیده بیرون روند، چون شما از این قبیله قوت و شدت و نیرومندی سابقه داشتید. " وَظُنُّوا أَنَّهُمْ مَانَعَتْهُمْ حُصُونَهُمْ مِّنَ اللَّهِ " خود آنها هم هرگز چنین احتمالی نمی دادند، آنها پیش خود فکر می کردند قلعه های محکمشان نمی گذارد خدا آسایشان برساند، و ما دام که در آن قلعه ها متحصن هستند، مسلمانان بر آنان غلبه نمی یابند. در

(۱) سوره اسه _____ ری، آی ۷۸.

صفحه ی ۳۵۰

این آیه با اینکه می توانست بفرماید "مانعتهم حصونهم من المسلمین" فرمود "من الله" و این بدان جهت است که در آیه قبلی اخراج آنان را به خدا نسبت داده بود. و همچنین در ذیل آیه، القای رعب در دلهای آنان را به خدا نسبت داد. از لحن این آیه استفاده می شود که بنی النضیر چندین قلعه داشتند، نه یکی، چون فرموده "حصونهم".

آن گاه به فساد پندار آنان، و خبط و اشتباهشان پرداخته، می فرماید: "فَأَنَّهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا" خدای تعالی از جایی و از دری به سراغشان آمد که هیچ خیال نمی کردند.

و منظور از "آمدن خدا" نفوذ اراده او در میان آنان است، اما نه از راهی که آنان گمان می کردند- که همان دژها و درها است- بلکه از طریق باطنشان که همان راههای قلبیشان است، لذا می فرماید: "وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ". و کلمه "رعب" به معنای خوفی است که دل را پر کند، "يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ"، خانه هایشان را به دست خود ویران می کردند که به دست مسلمانان نیفتد. و این از قوت سیطره ای بود که خدای تعالی بر آنان داشت، برای اینکه خانمانشان را به دست خود آنان و به دست مؤمنان ویران کرد. و اینکه فرمود: "و به دست

مؤمنان " بدین جهت است که خدا به مؤمنان دستور داده، و آنان را به امتثال دستور و به کرسی نشاندن اراده اش موفق فرموده بود. " فَاعْتَبِرُوا " پس پند بگیرید ای صاحبان بصیرت، چون می بینید که خدای تعالی یهودیان را به خاطر دشمنیشان با خدا و رسول چگونه در بدر کرد.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: خود یهودیان خانه هایشان را خراب کردند، تا بهتر بتوانند فرار کنند، و مؤمنین خانه های ایشان را خراب کردند تا به آنان برسند.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: منظور از تخریب خانه ها اختلال نظام زندگی است. یهودیان به خاطر نقض عهد، خانه های خود را خراب کردند. و منظور از خراب کردن آن به دست مؤمنین، این است که مؤمنین مامور شدند با ایشان قتال کنند.

ولی هیچ یک از این دو قول به نظر درست نمی رسد، زیرا ظاهر جمله " يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ ... " این است که بیان باشد برای جمله " فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا " و معلوم می شود که تخریب بیوت اثر نقض عهد است، و بعد از آن واقع شده است، و وجه اول می خواست بگوید: تخریب خانه ها به نقشه خود یهود بود، نه نقشه الهی. و وجه دوم می خواست بگوید: تخریب خانه ها عین نقض عهد است، نه اینکه به راستی خانه ها را خراب

۱) و ۲) مجمع البیوع، ج ۹، ص ۲۵۹.

صفحه ی ۳۵۱

کرده باشند.

" وَ لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ " گفتیم جلاء به معنای ترک وطن است. و نوشتن جلاء علیه یهود " به معنای راندن قضاء آن است، و مراد از عذاب دنیوی آنان، عذاب انقراض و یا کشته شدن و

یا اسیر گشتن است.

و معنای آیه این است که: اگر خدای تعالی این سرنوشت را برای آنان ننوشته بود که جان خود را برداشته و جلای وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل یا اسیری گرفتارشان می کرد، همانطور که با بنی قریظه چنین کرد، ولی در هر حال در آخرت به عذاب آتش معذبشان می سازد.

"ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ" کلمه "مشاقه" به معنای مخالفت از روی دشمنی است. و اشاره با کلمه "ذلك" به همان مساله بیرون راندن بنی النضیر، و استحقاق عذاب آنان در صورت عدم جلاء است. در این آیه شریفه نخست مشاقه با خدا و رسول را ذکر نموده، سپس خصوص مشاقه با خدا را آورده، و این اشاره است به اینکه مخالفت با رسول خدا (ص) هم مخالفت با خداست. و بقیه الفاظ آیه روشن است.

"مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ" راغب می گوید: کلمه "لینه" به معنای درخت خرمای خرم و پر بار است، حال هر نوع خرما که باشد «۱». روایت هم شده که رسول خدا دستور داده بودند که نخلستان بنی النضیر را قطع کنند، همین که دست به قطع چند درخت زدند، یهودیان فریاد زدند: ای محمد تو همواره مردم را از فساد نهی می کردی، حال این درختان خرما چه گناهی دارند که قطع می شوند. به دنبال این جریان بود که آیه مورد بحث نازل شد، و پاسخ آنان را چنین داد که:

هیچ درخت خرم و پرباری را قطع نمی کنید، و یا آن را باقی نمی گذارید مگر

به اذن خدا، و خدا در این فرمانش نتایجی حقه و حکمت‌هایی بالغه در نظر دارد که یکی از آنها خوار ساختن فاسقان، یعنی بنی‌النضیر، است.

بنا بر این حرف "لام" در جمله "وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ" لام تعلیل است. و این جمله که _____

(۱) مفردات راغ_____ب، م_____اده "لی" _____ن."

صفحه ی ۳۵۲

حرف عطف "واو" بر سر آن آمده عطف است بر جمله ای محذوف، و تقدیر آن این است که:

قطع کردن و نکردن درختان بنی‌النضیر به اذن خدا بود، تا چنین و چنان کند، و تا فاسقان را خوار سازد. بنا بر این، عطف در این آیه نظیر عطف در آیه "وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ" (۱) است، که می‌فرماید: و ما این چنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا چنین و چنان شود، و تا از صاحبان یقین گردد.

"وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ..."

مصدر "افائه" که فعل ماضی "أفاء" مشتق از آن است، به معنای ارجاع است، چون خود آن مصدر از مصدر ثلاثی مجرد "فیء" گرفته شده، که به معنای رجوع است. و ضمیر در "منهم" به بنی‌النضیر برمی‌گردد، که البته منظور خود آنان نیست، بلکه اموال ایشان است.

و مصدر "ایجاف" که فعل "اوجفتم" از آن گرفته شده وقتی در مورد حیوانات سواری استعمال می‌شود، معنای راندن حیوان به سرعت و به اجبار است. و کلمه "خیل" به معنای اسبان، و کلمه "رکاب" به معنای شتران است. و جمله "مِنْ خَيْلٍ وَلَا"

رِکَابٍ" مفعول فعل " اوجفتم" و کلمه " من" در آن زائده است که کلیت را افاده می کند.

و معنای آیه این است که: آنچه خدای تعالی از اموال بنی النضیر به رسول خدا (ص) برگردانید- و ملک آن را به رسول خدا (ص) اختصاص داد- بدین جهت به آن جناب اختصاص داد و شما مسلمانان را در آن سهیم نکرد که در گرفتن قلعه آنان مرکبی سوار نشدید، و به خاطر اینکه راه قلعه تا مدینه نزدیک بود پیاده بدانجا رفتید، و خدای تعالی پیامبران خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خدا بر هر چیزی قادر است. و اینک رسول اسلام را بر بنی النضیر مسلط ساخت، در نتیجه فیء (غنیمت) و اموالی که از این دشمنان به دست آمده خاص آن جناب است، هر کاری که بخواهد در آن اموال می کند.

[موارد مصرف " فیء]

" مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ..."

از ظاهر این آیه برمی آید که می خواهد موارد مصرف فیء در آیه قبلی را بیان کند. و فیء در آن آیه را که خصوص فیء بنی النضیر بود به همه فیء های دیگر عمومیت دهد، و

(۱) سوره انعام، آیه ۷۵.

صفحه ی ۳۵۳

بفرماید حکم فیء مخصوص فیء بنی النضیر نیست، بلکه همه فیء ها همین حکم را دارد.

" فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ" - یعنی قسمتی از فیء مخصوص خدا و قسمتی از آن مخصوص رسول خدا است. و منظور از اینکه گفتیم مخصوص خداست، این است که باید زیر نظر رسول خدا (ص) در راه رضای خدا صرف شود، و آنچه سهم رسول

خدا است در مصارف شخصی آن جناب مصرف می شود. پس اینکه بعضی «۱» گفته اند: " ذکر نام خدا در بین صاحبان سهم تنها به منظور تبرک بوده " سخن درستی نیست، و نباید بدان توجه کرد.

" وَ لِتَدَى الْقُرْبَى - منظور از ذی القربى، ذی القربای رسول خدا و دودمان آن جناب است، و معنا ندارد که ما آن را به قرابت عموم مؤمنین حمل کنیم - دقت فرمایید. - و مراد از کلمه " یتامی " ایتم فقیرند، نه مطلق هر کودکی که پدرش را از دست داده باشد. خواهی گفت: اگر منظور این بود کافی بود تنها مساکین را ذکر کنند، چون یتیم فقیر هم مسکین است، جواب این است که: بله این سخن درست است، لیکن این که ایتم را جداگانه ذکر کرد برای این بوده که اهمیت رسیدگی به این طایفه را برساند.

و از ائمه اهل بیت (ع) روایت شده که فرموده اند: منظور از ذی القربى، اهل بیت، و مراد از یتامی و مساکین و ابن السبیل هم یتیمان و مساکین و ابن السبیل آنها است.

" كَيْ لَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ " - یعنی حکمی که ما در باره مساله فیء کردیم، تنها برای این بود که این گونه درآمدها " دوله " میان اغنیاء نشود، و " دوله " چیزی را گویند که در بین مردم متداول است و دست به دست می گردد.

" وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا " - یعنی آنچه را که رسول خدا (ص) از فیء به شما می دهد - هم چنان که به هر یک از مهاجرین و بعضی از اصحاب مقداری داد - بگیریید، و آنچه نداد و شما را از آن نهی فرمود

شما هم دست بردارید، و مطالبه نکنید، پس هرگز پیشنهاد نکنید که همه فیء را در بین همه مؤمنان تقسیم کند. پس روشن شد که چرا اینگونه غنیمت‌ها را فیء نامید و چرا در آیه فرمود: امر آن را به رسول ارجاع داد، و معنای ارجاع دادن این شد که باید زیر نظر آن جناب مصرف شود.

و این آیه با صرف نظر از سیاقی که دارد، شامل تمامی اوامر و نواهی رسول خدا (ص) می‌شود، و تنها منحصر به دادن و ندادن سهمی از فیء نیست، بلکه شامل همه اوامری که می‌کند و نواهی که صادر می‌فرماید هست.

(۱) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۴۶
صفحه ی ۳۵۴

"وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ" - این جمله مسلمانان را از مخالفت دستورات آن جناب بر حذر می‌دارد و در عین حال، جمله "مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ..." را تاکید می‌کند.

"لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا..."

بعضی از مفسرین «۱» گفته‌اند: کلمه "لِلْفُقَرَاءِ" بدل است از جمله "ذی القربی" و جملات بعدی اش. و آوردن نام "اللّه" صرفاً به منظور تبرک است، در نتیجه هر فیء که در اسلام آن روز به دست می‌آمده، مخصوص رسول اللّه (ص) و فقرای مهاجرین بوده. در روایت هم آمده که رسول خدا (ص) فیء بنی النضیر را بین مهاجران تقسیم نمود، و به انصار نداد، الا به دو نفر، و یا سه نفر از فقرای ایشان.

بعضی «۲» دیگر گفته‌اند: بدل است از یتامی و مساکین و ابن سبیل، در نتیجه صاحبان سهم عبارت بوده‌اند از رسول خدا (ص)، و ذی القربی - چه اینکه فقیر

باشند و یا غنی- و فقرای مهاجرین و یتام و مساکین آنان، و در راه ماندگان ایشان. و شاید مراد از قول آن کس که گفته: جمله "لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ" بیان مساکین در آیه قبلی است، نیز همین باشد.

ولی آنچه با روایاتی که ما قبلا- از ائمه اهل بیت (ع) نقل کردیم مناسب تر است، این است که بگوییم جمله "لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ ..."، بیان مصداق و موارد فیء در راه خداست، که کلمه "فله" بدان اشاره است، نه اینکه فقرای مهاجرین یکی از سهامداران فیء باشند، بلکه به این معنا است که اگر در مورد آنان صرف شود در راه خدا صرف شده است.

در این صورت حاصل معنای آیه چنین می شود: خدای عز و جل امر فیء را به رسول خود ارجاع داد، او به هر نحو که بخواهد می تواند مصرف کند- آن گاه به عنوان راهنمایی آن جناب به موارد صرف فیء فرموده: یکی از موارد آن راه خدا است، و یکی هم سهم رسول است، و یکی ذی القربی، و چهارم یتامی، و پنجم مساکین، و ششم ابن السبیل. و سپس موارد راه خدا و یا بعضی از آن موارد را نام برده، می فرماید: یکی از موارد سبیل الله فقرای مهاجرین است که رسول هر مقدار که مصلحت بداند به آنان می دهد.

(۱) تفسیر ابی السعود، ج ۸، ص ۲۲۸.

(۲) روح المعانی _____، ج ۲۸، ص ۵۱.
_____ صفحه ی ۳۵۵

بنا بر این، مناسب آن است که آن روایاتی را هم که می گوید: رسول خدا (ص) فیء بنی النضیر را در بین مهاجرین تقسیم کرد، و به انصار چیزی نداد، الا به سه نفر از فقرای آنان: ابو

دجانه سماک ابن خرشه، و سهل بن حنیف، و حارث ابن صمه، به این وجه حمل نموده، بگوئیم اگر در بین مهاجرین تقسیم کردند نه از این باب بوده که مهاجرین سهمی از فیء داشتند، بلکه از این باب بود که صرف در بین آنان مورد رضای خدا بوده، و از مصادیق سبیل الله بوده است.

و به هر حال منظور از فقرای مهاجرین که می فرماید: "لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ" مسلمانانی هستند که قبل از فتح مکه از مکه به مدینه هجرت کردند، و آنان تنها کسانی هستند که کفار مکه مجبورشان کردند از شهر و وطن خود بیرون شده خانه و اموال خود را بگذارند، و به مدینه الرسول کوچ کنند.

"يَتَتَّعُونَ فِضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا" - کلمه فضل به معنای رزق است، می فرماید از خانه و دیار خود بیرون شدند تا از خدا رزقی برای دنیا و رضوانی برای آخرتشان طلب کنند.

"وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ" - یعنی خدا و رسولش را با آن اموال و با جانهایشان یاری کنند.

"أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ" - اینهاست راستگویان. این جمله راستگویی مهاجرینی را که چنین صفاتی داشته اند تصدیق می کند.

[شرح آیه: "وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ..."] که متضمن مدح انصار در چشم نداشتنشان به اموالی که بین مهاجران تقسیم شد می باشد]

"وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ..."

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: این آیه مطلبی جدید را بیان می کند، می خواهد انصار را که از فیء سهم نخواستند مدح فرماید، تا دلگرم شوند. و جمله "وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ" مبتداء است، و خبر آن جمله "يُحِبُّونَ" می باشد، و

منظور از این کسان همان انصارند، و مراد از "تبوی دار" تعمیر خانه گلی نیست، بلکه کنایه است از تعمیر بنای مجتمع دینی، به طوری که همه صاحبان ایمان در آن مجتمع گرد آیند. و کلمه "ایمان" عطف است بر کلمه "الدار". و منظور از "تبوی ایمان" و تعمیر آن، رفع نواقص ایمان از حیث عمل است، چون ایمان دعوت به سوی عمل صالح می کند، و اگر جو زندگی جوی باشد که صاحب ایمان نتواند عمل صالح کند، چنین ایمانی در حقیقت ناقص است، و وقتی کامل می شود که قبلا جوی درست شده باشد که هر صاحب ایمانی بتواند دعوت ایمان خود را لَبِیک گوید، و مانعی بر سر

(۱) تفسیر ابی السیر عود، ج ۸، ص ۲۲۸.

صفحه ی ۳۵۶

راهش نباشد.

بعضی از مفسرین «۱» احتمال داده اند که ایمان عطف بر کلمه "دار" نباشد، بلکه عطف باشد بر مساله تبوی دار، و فعلی که عامل در آن است حذف شده، و تقدیر آیه چنین باشد: "و الذین تبوؤا الدار و آثروا الایمان".

بعضی «۲» دیگر گفته اند: جمله "و الذین تبوؤا... عطف است بر کلمه "مهاجرین".

بنا بر این نظریه، انصار هم در فیء شریک مهاجرین خواهند بود. این مفسر سپس گفته اگر کسی اشکال کند که در روایت آمده "رسول خدا (ص) فیء بنی النضیر را تنها به مهاجرین داد، و به انصار نداد، مگر به سه نفر از فقرای ایشان" در پاسخ می گویم این روایت خود دلیل بر عطف است، نه استیناف، برای اینکه اگر جازز نبوده به انصار بدهد، به آن سه نفر هم نمی داد، و حتی به یک نفر هم نمی داد، پس اینکه به بعضی

داده خود دلیل بر شرکت انصار با مهاجرین است. چیزی که هست از آنجا که امر فیء ارجاع به رسول الله (ص) شده، او می توانسته به هر نحو که صلاح بداند به مصرف برساند، و آن روز و در شرایط آن روز مصلحت دیده آن طور تقسیم کند.

از نظر ما هم مناسب تر آن است که جمله "وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا..." و همچنین جمله بعدی را که می فرماید: "وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ" عطف بر کلمه "المهاجرین" بگیریم، نه استیناف، برای اینکه کلمه "للفقراء" بیان مصادیق سهم سبیل الله است.

بلکه روایتی هم که می فرماید: "به سه نفر از انصار سهم داد" همان طور که آن مفسر گفت خود مؤید این نظریه است، برای اینکه اگر سهمیم در فیء تنها مهاجرین بودند و بس، به سه نفر از انصار سهم نمی داد، و اگر فقرای انصار هم مانند مهاجرین سهم می بردند، با در نظر گرفتن اینکه به شهادت تاریخ بسیاری از انصار فقیر بودند باید به همه فقرای انصار سهم می داد، نه فقط به سه نفر، و همان طور که دیدیم به تمامی مهاجرین سهم داد، (و خلاصه کلام این شد که اولاً اختیار فیء به رسول خدا (ص) سپرده شد، و در ثانی ذکر مهاجرین صرفاً به منظور بیان مصداق بوده، نه اینکه مهاجرین سهم داشته اند، و ثالثاً جمله "وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا..." عطف به ما قبل است، و جمله ای جدید نیست).

پس بنا بر این، ضمیر "هم" در جمله "وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ" به _____

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۲.

ص ۵۱.

، ج ۲۸،

(۲) روح المعانی _____

صفحه ی ۳۵۷ _____

مهاجرین برمی گردد. و مراد، قبل

از آمدنشان و هجرتشان به مدینه است.

"يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ" - یعنی مردم مدینه کسانی را که از مکه به سویشان هجرت می کنند به خاطر اینکه از دار کفر به دار ایمان و به مجتمع مسلمین هجرت می کنند دوست می دارند.

"وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا" - ضمیر در "لا یجدون" و در "صدورهم" به انصار برمی گردد، می فرماید: انصار در باطن خود حاجتی نمی یابند. و ضمیر "أوتوا" به مهاجرین برمی گردد، و منظور از حاجت بدانچه به مهاجرین دادند، این است که چشم داشتی به فیء بنی النضیر نداشتند. و کلمه "من" در "مما أوتوا" به قول بعضی «۱» بیانیه، و به قول بعضی «۲» دیگر تبعیضی است. و معنای جمله این است که: انصار حتی به خاطرشان هم نگذشت که چرا رسول خدا (ص) از فیء بنی النضیر به مهاجرین داد و به ایشان نداد، و از این بابت نه دلتنگ شدند، و نه حسد ورزیدند.

بعضی «۳» هم گفته اند: مراد از حاجت، معلول حاجت است و آن حالتی است که حاجت انسان را دچار آن می سازد، یعنی حالت غیظ. و معنای جمله این است که: انصار در دل خود از این بابت خشمی احساس نمی کنند.

"وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ" - ایشار "به معنای اختیار و انتخاب چیزی بر غیر آن است. و کلمه "خصاصه" به معنای فقر و حاجت است. راغب گفته: کلمه "خصاص البیت" به معنای شکاف خانه است، و اگر فقر را "خصاصه" خوانده است، بدین جهت است که فقر نمی تواند شکاف حاجت را پر کند، و به همین جهت است که از آن به کلمه "خلة" نیز

تعبیر می کنند «۴».

و معنای آیه این است که: انصار، مهاجرین را بر خود مقدم می دارند، هر چند که خود مبتلا به فقر و حاجت باشند. و این توصیف از توصیف سابق در مدح رساتر، و گرانقدرتر از آن است. پس در حقیقت این آیه در معنای این است که بفرماید: "نه تنها چشمداشتی ندارند.

بلکه مهاجرین را مقدم بر خود می دارند".

"و مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" - راغب می گوید: کلمه "شح" به معنای بخل توأم با حرص است، البته نه در یک مورد، بلکه در صورتی که عادت شده باشد «۵».

(۱ و ۲ و ۳) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۵۲.

(۴) مفردات راغب، ماده "خص".

(۵) مفردات راغب، ماده "شح".

صفحه ی ۳۵۸

و کلمه "یوق" که در اصل "یوقی" بوده، مضارع مجهول از مصدر "وقایه" است که به معنای حفظ کردن است. و معنای آیه چنین است: هر کس که خدا او را از شر تنگ چشمی و بخل حفظ فرموده، در نتیجه نه خودش از بذل مال مضایقه دارد، و نه از اینکه دیگران مالدار شوند ناراحت می شود، چنین کسانی رستگارند.

"و الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ" این آیه هم می تواند عطف به آیه قبل باشد، و هم استینافی و جدید، همان طور که آیه "و الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ" دو احتمال داشت. و بنا بر این که استینافی باشد موصول "الذین" مبتداء، و جمله "يَقُولُونَ رَبَّنَا..." خبر آن خواهد بود، و منظور از آمدن این طایفه بعد از آمدن آن طایفه، این است که این طایفه، یعنی انصار، بعد از

مهاجرین و بعد از پایان یافتن دوران هجرت، یعنی بعد از فتح مکه به اسلام در آمدند. بعضی «۱» هم گفته اند: مراد مردمی است که بعد از مسلمانان صدر اول می آیند.

و جمله " رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ " دعایی است به جان خودشان، و به جان مؤمنینی که قبل از ایشان بودند، دعائی است به مغفرت. و اگر از مسلمانان قبل از خود تعبیر کردند به " اخوان " برای این بود که اشاره کنند به اینکه ایشان را از خود می دانند، هم چنان که قرآن در باره همه مسلمانان فرموده: " بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ " «۲» پس مسلمانان یکدیگر را دوست می دارند، همان طور که خود را دوست می دارند، و برای یکدیگر دوست می دارند، آنچه را که برای خود دوست می دارند.

و به همین جهت انصار بعد از آن دعای خود گفتند: " وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ " از خدا خواستند که هیچ غلی، یعنی عداوتی، از مؤمنین در دلشان قرار ندهد. و در جمله " لِلَّذِينَ آمَنُوا " همه مساله را نسبت به همه مؤمنین تعمیم دادند، چه مؤمنین از بین خودشان، یعنی انصار، و چه از مهاجرین، که قبل از ایشان ایمان آورده بودند. و هم اشاره کردند که به جز ایمان هیچ غرض و هدفی ندارند.

بحث روایتی [روایاتی در باره ماجرای اخراج و تبعید بنی النضیر، و چشم پوشی انصار از غنائم آنان برای تقسیم بین مهاجرین

در تفسیر قمی در ذیل آیه شریفه " هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ "

(۱) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۵۴.

(۲) هم از همی... د. سوره نساء، آیات ۲۵.

سبب نزول این آیه چنین بود که در مدینه سه طایفه و دودمان از یهودیان زندگی می کردند، یکی بنی النضیر بود، و یکی بنی قریظه، و یکی بنی قینقاع. و این سه طایفه با رسول خدا (ص) عهدی داشتند که تا مدتی مورد احترام بود، و بعدا یهودیان آن عهد را شکستند.

و سبب این عهدشکنی در بنی النضیر این بود که مردی از اصحاب آن جناب دو نفر را ترور کرده بود، و قرار شد که به صاحبان خون، دیه و خونبها پردازند، رسول خدا (ص) به میان بنی النضیر آمد تا از آنان مقداری پول برای این منظور قرض کند. در بین افراد بنی النضیر کعب بن اشرف بود که رسول خدا (ص) بر وی در آمد. کعب گفت: مرحبا ای ابو القاسم، خوش آمدی. و برخاست و چنین وانمود کرد که می خواهد طعامی درست کند، ولی در دل نقشه کشتن آن جناب را می ریخت، و در سر می پروراند که بعد از کشتن آن جناب بر سر اصحابش بتازد. در همین حال جبرئیل نازل و جریان را به آن جناب اطلاع داد. حضرت برخاست و به مدینه برگشت، و به محمد بن مسلمه انصاری فرمود: برو در قبیله بنی النضیر، و به مردم آنجا بگو که خدای عز و جل توطئه شما را به من خبر داد، یا از سرزمین ما بیرون شوید، و یا آماده جنگ باشید. آنان گفتند از بلاد تو بیرون می شویم.

از سوی دیگر عبد الله بن ابی شخصی را نزد ایشان فرستاد که بیرون نروید، و هم چنان در محل خود بمانید، و با محمد جنگ کنید که اگر چنین

کنید من با قوم خود و هم سوگندنام شما را یاری خواهم کرد، و اگر هم بیرون بروید من نیز با شما بیرون می آیم، و اگر قتال کنید با شما در قتال همدست می شوم. قبیله بنی النضیر چون این وعده را شنیدند دلگرم شده، تصمیم گرفتند بمانند، و به اصلاح قلعه ها پرداخته آماده جنگ شدند، و شخصی را نزد رسول خدا (ص) فرستادند که ما از دیار خود بیرون نمی رویم، هر کاری که می خواهی بکن. رسول خدا (ص) برخاست و تکبیر گفت، اصحابش یک صدا تکبیر گفتند. به امیر المؤمنین فرمود: تو پیشاپیش لشکر به قبیله بنی النضیر برو. امیر المؤمنین بیرق جنگ را برداشت، و به راه افتاد، و رسول خدا (ص) قلعه آنان را محاصره کرد، و عبد الله بن ابی به کمک آنان نیامد، و بدینسان ایشان را فریب داد.

رسول خدا (ص) به هر یک از قلعه های ایشان که نزدیک می شد آن قلعه را خراب می کردند، و به قلعه بعدی منتقل می شدند. و با اینکه بعضی از یهودیان خانه های گران بها داشتند، رسول خدا (ص) دستور داد درختان

صفحه ی ۳۶۰

خرمای آنان را قطع کنند. یهودیان به جزع در آمدند، و گفتند: ای محمد! مگر خدای تعالی تو را امر به فساد کرده، اگر این درختان از تو شد بگذار سالم از آن تو باشد، و اگر از ما است چرا قطع می کنی.

یهودیان وقتی چنین دیدند گفتند: ای محمد! ما حاضریم از سرزمین تو بیرون شویم، به شرطی که اموال ما را به ما بدهی. حضرت فرمود: این کار را نمی کنم، و لیکن به شما اجازه می دهم از اموالتان آن مقدار را که

شتران شما حمل کند با خود ببرید. یهودیان قبول نکردند، و چند روزی هم ماندند، آن گاه گفتند می رویم، و به مقدار بار شتران از اموال خود می بریم. فرمود: نه باید بروید و هیچ چیز با خود نبرید، هر کس از شما را ببینم که با خود چیزی می برد او را خواهیم کشت.

یهودیان از قلعه های خود بیرون شده، جمعی از ایشان به فدک، و جمعی به وادی القری، و گروهی به شام رفتند. در این باره بود که آیات زیر نازل شد: "هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا... فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ". و در باره اعتراضی که یهودیان به آن جناب در مورد قطع اشجار کرده بودند، فرمود: "مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينِهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ... رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ".

و در باره عبد الله بن ابی، و همفکرانش این آیه نازل شد: "أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا... ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ" «۱».

و در مجمع البیان از ابن عباس روایت آورده که گفت: رسول خدا (ص) مردم بنی النضیر را محاصره کرد، به طوری که کاملاً در چنگال او قرار گرفتند، و به ناچار حاضر شدند هر چه آن جناب خواست بدهند، و در آخر این طور با ایشان مصالحه کرد که جان خود را سالم برگرفته از سرزمین و وطن خود بیرون شوند، و ایشان را به اذرعات شام گسیل بدارد. و برای هر سه نفر از ایشان یک شتر و یک مشک آب داد.

یهودیان به اذرعات شام، و به اریحا رفتند، مگر دو خانواده از آنان یکی خانواده ابی الحقیق، و یکی خانواده حی بن اخطب، که به خیبر رفتند. و

طایفه ای هم خود را به حیره رساندند «۲».

و نیز در همان کتاب از محمد بن مسلمه روایت آورده که گفت: رسول خدا (ص)

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۸.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۷ و ۲۵۸. صفحه ی ۳۶۱

مرا به سوی طایفه بنی النضیر فرستاد و دستور داد تا به ایشان سه شب مهلت دهم تا در این سه شب از سرزمین خود کوچ کنند «۱».

و نیز از محمد بن اسحاق روایت آورده که گفت: بیرون کردن بنی النضیر از قلعه هایشان بعد از مراجعت رسول خدا (ص) از جنگ احد اتفاق افتاد، و فتح بنی قریظه بعد از مراجعتش از جنگ احزاب رخ داد، ولی نظر زهری این است که اخراج بنی النضیر شش ماه بعد از واقعه بدر، و زمانی اتفاق افتاد که هنوز جنگ احد واقع نشده بود «۲».

باز از ابن عباس روایت کرده که گفت: آیه شریفه " مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى ... " در باره اموال کفار " اهل قری " نازل شد. و اهل قری عبارت بودند از بنی النضیر و بنی قریظه که در مدینه بودند، و اهل فدک که سرزمینی است در سه میلی مدینه، و اهل خیبر و دهات عربیه و ینبع که خدای تعالی اختیار اموال اینان را به رسول خدا (ص) سپرد، تا به هر نحوی که خواست در آن حکم کند، و خبر داد که تمامی این اموال ملک شخصی او است، و لذا عده ای اعتراض کردند که چرا این اموال را تقسیم نمی کند، در پاسخشان آیه مذکور نازل شد «۳».

و نیز در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول

خدا (ص) در حادثه بنی النضیر به انصار فرمود: اگر میل دارید آنچه از مال و خانه و زمین دارید با مهاجرین تقسیم کنید، و در غنائم بنی النضیر هم با آنان شریک باشید، و اگر بخواهید می توانید مال و خانه و زمین شما مال خودتان باشد، و غنائم بنی النضیر تنها در بین مهاجرین تقسیم گردد. انصار در پاسخ گفتند: هم اموال و زمین های خود را با آنان تقسیم می کنیم، و هم غنائم بنی النضیر را به آنان واگذار می نماییم، و از آن سهم نمی خواهیم. در این مورد بود که آیه شریفه " وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ ... " نازل گردید «۴».

مؤلف: در ایثار انصار و اینکه آیه شریفه در باره آن نازل شده داستانهایی دیگر روایت شده. و ظاهراً همه این روایات از باب تطبیق آیه بر یک واقعه و داستان بوده، نه اینکه آیه تنها در باره فلان قصه نازل شده باشد. معانی سابق در الدر المنثور به طرق بسیار مختلف نیز نقل شده «۵».

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۸.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۸.

(۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۹۲۶۰.

(۵) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۹۵.

صفحه ی ۳۶۲

[چند روایت در باره فیء و موارد مصرف آن، و در ذیل آیه " ما آتاکم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ... "]

و در کتاب توحید از علی (ع) روایت شده که در پاسخ شخصی که آیاتی از قرآن برایش مشتبه شده بود در مورد آیه " فَأَتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا " که معنای آمدن خدا چیست؟ فرمود: یعنی عذابی بر آنان فرستاد «۱».

و در تهذیب به سند خود از حلبی از امام صادق (ع)

روایت آورده که فرمود:

فیء در آیه شریفه " ما أفاءَ اللهُ على رَسولِهِ مِنْهُمَ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ " عبارت است از آن اموالی که بدون جنگ و خونریزی از دشمن گرفته شده باشد. و کلمه " أنفال " شامل این قسم غنیمت هم می شود، و در حقیقت فیء به منزله انفال است «۲».

و در مجمع البیان آمده که منهال بن عمر از علی بن الحسین (ع) روایت کرده که فرمود: منظور از ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل در آیه " وَ لِدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ " قربای ما، و مسکینان ما، و ابن السبیل ما است «۳».

مؤلف: این معنا در تهذیب از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین (ع) نیز روایت شده. و در مجمع البیان بعد از نقل روایت منهال گفته است: همه فقهاء گفته اند که منظور آیه، یتامای عموم مردم است، و همچنین مساکین و ابنای سبیل. و این معنا از ائمه (ع) هم روایت شده «۴».

و در کافی به سند خود از زراره نقل کرده که از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) شنیده که فرمودند: خدای تعالی امور خلق خود را به پیامبرش تفویض نموده تا معلوم کند اطاعتشان چگونه است، آن گاه این آیه را تلاوت فرمودند: " ما آتاکُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا " «۵».

مؤلف: روایات در این معنا از ائمه اهل بیت (ع) بسیار وارد شده، و مراد از " واگذار نمودن امور خلق " به طوری که از روایات برمی آید، امضایی است که خدای تعالی از تشریحات رسول خدا (ص) نموده، و اطاعت آن جناب را در آن تشریحات واجب ساخته، و ولایت و سرپرستی

مردم را به آن جناب واگذار نموده. این است معنای تفویض نه اینکه از خود سلب اختیار نموده، و امور را به کلی به آن جناب واگذار کرده

(۱) التوحید، ص ۲۶۶.

(۲) تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۵.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۱.

(۴) تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۳.

(۵) اصول کفای، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۳.
صفحه ی ۳۶۳

باشد، چون چنین چیزی عقلا محال است.

[چند روایت در باره ایمان و اینکه دین حب، و حب دین است و در باره صفت رذیله "شح"]

و نیز در همان کتاب به سند خود از امام صادق (ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: ایمان اجزایی دارد که به هم متصلند، پس ایمان خود یک خانه است، هم چنان که اسلام یک خانه، و کفر یک خانه است (و لذا می گویند: فلان جا دار الایمان است، یا دار الکفر است) «۱».

و در کتاب محاسن به سند خود از ابی عبیده از امام باقر (ع) روایت شده که در ضمن حدیثی فرمود: ای زیاد! وای بر تو، مگر دین بجز حب چیز دیگری است. مگر نمی بینی کلام خدای را که می فرماید: "إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ". آیا به کلام خدا نظر نمی کنید که به محمد (صلوات الله علیه) فرموده: "حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ - ایمان را محبوب دلهایتان کرد، و آن را در دلهایتان بیاراست". و نیز فرموده: "يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ - دوست می دارند مسلمانانی را که به سویشان هجرت می کنند". آن گاه فرمود: پس دین همان حب است، و حب هم دین است «۲».

و در

مجمع البیان می گوید: در حدیثی آمده که بخل و ایمان در قلب هیچ مسلمانی جمع نمی شود، و همچنین غبار در راه خدا و دود جهنم در جوف مرد مسلمانی جمع نمی شود «۳».

و در کتاب فقیه آمده که: فضل بن ابی قره سمندی گفته است: امام صادق (ع) به من فرمود: آیا می دانی " شحیح " کیست؟ عرضه داشتم: شحیح همان بخیل است. فرمود: نه، شحیح از بخیل بدتر است، برای اینکه بخیل به معنای کسی است که از آنچه خودش دارد بخل می ورزد، و در راه خدا نمی دهد، ولی شحیح کسی است که حتی از آنچه در دست مردم است بخل می ورزد، نه خودش به کسی چیزی می دهد، و نه می گذارد دیگران بدهند، و حتی هیچ چیزی در دست مردم نمی بیند، مگر اینکه آرزو می کند از آن او می بود، چه از حلال و چه از حرام، و به هیچ رزقی از خدای عز و جل قانع نمی شود «۴».

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷، ح ۱.

(۲) محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۳۲۷.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۲.

(۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۴، ح ۹.

ترجمه آیات آیا به وضع کسانی که نفاق ورزیدند نیندیشیدی که به برادران خود، یعنی به آنهایی که از اهل کتاب کافر شدند، می گویند: اگر مسلمانان شما را از دیارتان بیرون کنند ما نیز مطمئنا با شما بیرون خواهیم شد و در باره شما احدی را ابدا اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما جنگ کنند بطور یقین و حتما یاریتان خواهیم نمود و خدا شهادت می دهد به اینکه ایشان دروغگویند (۱۱).

از دیارشان بیرون شوند این منافقین با آنان بیرون نخواهند رفت و اگر با ایشان بجنگند یاریشان نخواهند نمود و بر فرض هم که یاریشان کنند در وسط کارزار فرار خواهند کرد و آن وقت خودشان هم یاری نخواهند شد (۱۲).

شما مسلمانان در نظر آنان ترسناکترید از خدا و این بدان جهت است که ایشان مردمی نفهمند (۱۳).

اینها دسته جمعی با شما نمی جنگند مگر در داخل قریه های محکم و یا از پس دیوارها. شجاعتشان بین خودشان شدید است تو آنان را متحد می بینی ولی دلهایشان پراکنده است و این بدان جهت است که مردمی بی تعقل اند (۱۴).

وضع آنان درست مثل کسانی است که قبل از ایشان در همین سالهای نزدیک وبال کار خود را چشیدند و عذابی الیم هم در پی دارند (۱۵).

درست مثل شیطان که به انسان گفت کافر شو و چون کافر شد گفت من از تو بیزارم من از خدا می ترسم که رب العالمین است (۱۶).

در نتیجه عاقبت آن شیطان و آن انسان کافر این شد که هر دو برای ابد در آتشند و همین است کیفر ستمکاران (۱۷).

بیان آیات [دروغگویی و پیمان شکنی منافقین در وعده ها و قرارهایی که با برادران کافرشان می گذارند]

این آیات به حال منافقین و وعده هایی که به مردم بنی النضیر دادند که اگر با مسلمین بجنگید کمکتان می کنیم، و اگر بیرون بروید با شما می آییم، و نیز به خلف وعده شان اشاره می کند.

" أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ... "

کلمه " اخوان " جمع " اخوه " است، و کلمه " اخوه " جمع " أخ - برادر " است. و کلمه " اخوه " - به ضم همزه و ضم خاء - به معنای

مشترک بودن دو نفر در انتسابشان به یک پدر است. این معنای اصلی اخوت است، ولی بعدها در معنایش توسعه داده، در افراد مشترک در یک عقیده، و یا مشترک در صداقت و امثال آن نیز استعمال شده، البته کلمه "اخوه" بیشتر در همان معنای اصلی به کار می رود. و به طوری که گفته اند: بیشتر مورد استعمال "اخوان" اشتراک در اعتقاد و امثال آن است.

استفهامی که در ابتدای آیه آمده است تفهام تعجبی است. و منظور از جمله "الَّذِينَ" صفحه ی ۳۶۶

نَافِقُوا" عبد الله بن ابی و یاران او است. و مراد از "برادران ایشان از اهل کتاب" به طوری که سیاق شهادت می دهد همان یهودیان بنی النضیر است، برای اینکه مفاد آیات این است که این کفار از اهل کتاب که برادران منافقین بوده اند مردمی بوده اند که امرشان دائر شده بین ماندن و جنگیدن بعد از جنگیدن قومی دیگر، و یا ترک وطن کردن و رفتن. و چنین مردمی جز همان مردم بنی النضیر نمی توانند باشند، چون تنها آنها بودند که بعد از بنی قینقاع چنین سرنوشتی پیدا کردند.

"لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ" - این آیه حکایت کلام منافقین است، و حرف لام در جمله "لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ" لام قسم است. و معنایش این است که: ما سوگند می خوریم که هر گاه مسلمانان شما را از دیارتان بیرون کنند ما نیز از دیار خود بیرون شده، همه جا با شما می آییم، نه از شما جدا شویم، و نه در جدا شدن از شما سخن کسی را گوش دهیم. و اگر مسلمانان به جنگ شما آیند به یاریتان

" وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ " - در این جمله آشکار و صریح می فرماید: منافقین به این وعده خود وفا نخواهند کرد.

" لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ " در جمله قبلی به طور اجمال وعده منافقین را تکذیب می کرد. و در این قسمت از آیه به طور تفصیل آن را تکذیب نموده، لام سوگند را به منظور تاکید تکرار می کند. و معنایش این است که: سوگند می خورم، که اگر بنی النضیر از دیارشان بیرون شوند، منافقین با ایشان بیرون نخواهند رفت. و باز سوگند می خورم که اگر به جنگ مبتلا شوند یاریشان نخواهند کرد «۱».

" وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصُرُونَ " این جمله اشاره است به اینکه: بر فرضی که جنگی واقع شود- که ابدا واقع نمی شود و نشد- جنگی با دوام نخواهد بود، و یاری منافقین سودی به حال یهودیان نخواهد داشت، بلکه خود آنان پا به فرار خواهند گذاشت، و بدون اینکه کسی یاریشان کند همه هلاک خواهند شد.

(۱) این آیه شریفه را باید از اخبار غیبی قرآن شمرد، برای اینکه هم در عصر نزول به صحت رسید و منافقین با همه تاکید که در حمایت خود از بنی النضیر نمودند در هنگام کوچ کردن بنی النضیر حمایتی از آنان نکردند و حتی یک نفر هم از ایشان با بنی النضیر کوچ نکرد با اینکه بسیاری از آنان خود از قبیله بنی النضیر بودند، و هم در قرون گذشته به صحت رسیده که هیچگاه به وعده های پوچ خود وفا نکردند.

مترجم. _____ صفحه ی ۳۶۷

" لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ... "

همه ضمیرهای جمع به منافقین برمی گردد. و کلمه "

رهبه " به معنای خشیت و ترس است. و این آیه شریفه جمله " وَ لَئِنْ نَصَبْنَا رُؤُوسَهُمْ لَيَوَلَّنَّ الْأَذْبَارَ " را تعلیل نموده، بیان می کند که چرا در فرض یاری دادن فرار می کنند. می فرماید: علتش این است که منافقین از شما مسلمانان بیشتر می ترسند تا از خدا، و به همین جهت اگر به جنگ شما آیند در مقابل شما تاب مقاومت نمی آورند. این علت را با علتی دیگر تعلیل نموده، می فرماید: علت بیشتر ترسیدنشان این است که مردمی نادان هستند: " ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ". و اشاره با کلمه " ذلک " به بیشتر ترسیدنشان از مؤمنین است، و معنایش چنین است: اینکه گفتیم از شما بیشتر می ترسند تا از خدا، علتش این است که مردمی بی شعورند، یعنی آن طور که باید نمی فهمند. و اگر حقیقت امر را می فهمیدند، دستگیرشان می شد که زمام امر به دست خداست، نه به دست غیر خدا، حال این غیر خدا چه مسلمانان باشند، و چه دیگران غیر از خدای تعالی کسی قادر بر هیچ عمل خیر یا شر و نافع و ضاری نیست مگر به حول و قوه او.

پس منافقین نباید از کسی جز خدا بترسند.

" لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ ... "

این آیه شریفه هم اثر رهبت منافقین از مسلمین را بیان می کند، و هم اثر بزدلی یهودیان را. می فرماید: بنی النضیر و منافقین هر دو طایفه از جنگیدن با شما در فضای باز خودداری می کنند، و جز در قلعه های محکم و یا از پس و پشت دیوارها با شما کارزار نمی کنند.

" بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ " - یعنی شجاعت و دلاوریشان در بین خودشان شدید است، اما همین که با

شما روبرو می شوند خدای تعالی رعبی از شما به دل‌هایشان می افکند، و در نتیجه از شما سخت می ترسند.

"تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى" - تو ای پیامبر! ایشان را متحد و متشکل می بینی، و می پنداری که با هم الفت و اتحاد دارند، ولی اینطور نیست، دل‌هایشان متفرق و پراکنده است، و همین عامل قوی برای خواری و بیچارگی ایشان است. و علت آن پراکندگی هم این است که مردمی فاقد تعقلند، چون اگر تعقل می داشتند متحد گشته آرای خود را یکی می کردند.

[تمثیل حال منافقین به شیطان که انسان را تا مرز کفر می کشاند و سپس از او بیزاری می جوید]

"كَمْثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ" کلمه "وبال" به معنای عاقبت بد است. و کلمه "قریبا" قائم مقام ظرف است، و به

صفحه ی ۳۶۸

همین جهت منصوب شده، یعنی "در زمانی نزدیک".

و جمله "کمثل" خبری است که مبتدای آن حذف شده، تقدیرش "مثلهم کمثل... است. و معنای آیه این است که: مثل یهودیان بنی النضیر در عهدشکنی، و در اینکه منافقین وعده دروغی نصرت به آنان دادند، و سرانجام کارشان به جلای وطن انجامید، مثل اقوامی است که در این نزدیکی ها قبل از ایشان بودند. و منظور از آن اقوام "بنی قینقاع" است که تیره دیگری از یهودیان مدینه بودند، آنها هم بعد از جنگ بدر عهدشکنی کردند، و رسول خدا (ص) از سرزمین مدینه بیرونشان کرد، و به سرزمین اذرعات فرستاد. منافقین به آنها هم نیرنگ زدند وعده داده بودند که در باره آنان با رسول خدا (ص) صحبت می کنند و نمی گذارند آن جناب بیرونشان کند. و بنی قینقاع

فریب آنان را خورده سرانجام از مدینه بیرون شدند، و وبال کار خود را چشیدند، و در آخرت عذابی الیم دارند.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: منظور از جمله "الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" کفار مکه است که در جنگ بدر وبال کفر خود را چشیدند. ولی بیان قبلی با سیاق آیه بهتر می سازد.

به هر حال مثلی که در آیه شریفه زده شده برای قوم بنی النضیر است، نه برای منافقین، چون از سیاق این طور استفاده می شود.

"كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ ..."

از ظاهر سیاق برمی آید که این مثل بیانگر حال منافقین باشد، که بنی النضیر را فریب داده، وعده نصرتشان دادند، و به آن عمل نکرده، در هنگام حاجت و سختی تنهایشان گذاشتند.

و باز از ظاهر سیاق استفاده می شود که منظور از شیطان، ابلیس، و منظور از انسان، آدم ابو البشر نیست، بلکه منظور از اولی جنس شیطان، و از دومی جنس آدمیان است که شیطان هر انسانی او را به سوی کفر دعوت نموده و برای اینکه دعوتش را بپذیرد متاعهای زندگی دنیا را در نظرش زینت داده، و روگردانی از حق را با وعده های دروغی و آرزوهای بیجا در نظر وی جلوه می دهد، و او را گرفتار کفر می سازد، به طوری که در طول عمر از کفر خود خرسندی هم می کند تا آنکه نشانه های مردن یکی پس از دیگری برسند، آن وقت به تدریج می فهمد آرزوهایی که شیطان در دلش افکنده سرابی بیش نبوده و یک عمر فریب آن _____

ص ۲۶۴.

(۱) مجمع البیان، ج ۹، _____

صفحه ی ۳۶۹ _____

سراب را خورده، و با خیال بازی می کرده، آن

وقت همان شیطان خود را کنار کشیده، می گوید: من از تو و رفتار تو بیزارم، و نه تنها به وعده هایش عمل نمی کند، بلکه این سوز را هم به او می گذارد که "إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ".

و کوتاه سخن آنکه: مثل منافقین در اینکه مردم بنی النضیر را به مخالفت با رسول خدا (ص) واداشته، و وعده نصرتشان دادند، و سپس بی وفایی کرده، وعده خود را خلف نمودند، نظیر مثل شیطان است در اینکه انسان را به سوی کفر می خواند، و با وعده های دروغی اش فریبش داده، به کفر وادارش می کند. و در آخر از او بیزاری جسته، بعد از یک عمر کفر ورزیدن، در روزی که بسیار به کمک نیازمند است تنهایش می گذارد.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: مراد از آوردن این مثل، اشاره به داستان برصیصای عابد است که شیطان زنای با زنی را در نظرش جلوه داد، و در آخرش به کفرش هم کشانید که داستانش در بحث روایتی آینده- ان شاء الله تعالی- خواهد آمد.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: منظور از این مثل که فرمود "كَمْثِلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا" بیان حال کفار مکه در روز جنگ بدر است که نقل این قول در سابق هم گذشت. و مراد از کلمه "انسان" در این مثل ابو جهل است. و منظور از اینکه فرموده "شیطان به او گفت کفر بورز" همان داستانی است که خدای تعالی در این خصوص نقل نموده است: "وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا- غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى

مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ " (۳).

بنا بر این احتمال، گفتار شیطان که گفت " إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ " کلامی جدی بوده است، چون می ترسیده همان فرشتگانی که در بدر نازل شده بودند تا مؤمنین را یاری کنند، او را عذاب کنند. و اما بنا بر دو وجه قبلی، گفتار مذکور جدی نبوده، بلکه نوعی استهزاء و خوار داشتن بوده است.

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۵۹.

(۳) زمانی که شیطان برای ایشان اعمالشان را جلوه داد و گفت که امروز احدی از مردم نیست که بتواند شما را شکست دهد، و من به شما تامین می دهم، ولی همین که دو صف در برابر هم قرار گرفتند، پای خود را عقب کشید و گفت من از شما بیزارم، من چیزهایی می بینم که شما نمی بینید، و من از خدا می ترسم که خدا شدید العقاب است. سوره انفال، آیه ۴۸.

صفحه ی ۳۷۰

" فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ " از ظاهر آیه برمی آید که ضمیرهای تشبیه به شیطان و انسان برمی گردد که نامشان در ضمن مثل گذشته آمده بود. در نتیجه در این آیه عاقبت شیطان در فریبکاری اش و عاقبت انسان در فریب خوردن و گمراه شدنش بیان شده، و در آن اشاره شده که این عاقبت هم عاقبت منافقین است در وعده های دروغین که به بنی النضیر دادند، و هم عاقبت بنی النضیر است در فریب خوردنش از وعده های دروغی منافقین، و در اصرارشان بر مخالفت با رسول خدا (ص). و معنای آیه روشن است.

بحث روایتی [چند روایت راجع به تبعید بنی النضیر، عهد شکنی منافقان

با آنان و داستان برصیصای عابد که کارش به کفر انجامید)[

در الدر المنثور است که ابن اسحاق، ابن منذر، و ابو نعیم- در کتاب دلائل- از ابن عباس روایت کرده اند که گروهی از قبیله بنی عوف بن حارث- که عبد الله بن ابی بن سلول، و ودیعه بن مالک، و سدید، و داعس از ایشان بودند- شخصی را نزد بنی النضیر فرستادند که قلعه های خود را خالی نکنید، و ایستادگی کنید و ما به آسانی شما را تسلیم دشمن نمی کنیم، و اگر کارتان به جنگ بیانجامد با دشمن شما می جنگیم، و اگر به جلای وطن بکشد، با شما می آییم، و ما نیز جلای وطن می کنیم. بنی النضیر به امید یاری آنان تن به جنگ دادند، ولی منافقین یاریشان نکردند، برای اینکه خدا ترس از مسلمانان را در دلهایشان بیفکند.

به ناچار بنی النضیر از رسول خدا (ص) خواهش کردند به ریختن خون ایشان نپردازد، و به جلای وطن ایشان رضایت دهد، و قبول کردند که بیش از بار یک شتر از اموال خود نبرند، و هر چه حلقه (گویا منظور طلا آلات باشد) دارند نیز با خود نبرند. رسول خدا (ص) هم این تقاضا را پذیرفت. و بنی النضیر (برای اینکه خانه هایشان سالم به دست مسلمین نیفتد) آنها را خراب کردند، و آن را (گویا منظور اثاث است) بر پشت شتر خود نهاده روانه خیبر شدند، و بعضی هم به شام رفتند «۱».

مؤلف: این روایت با تعدادی از روایات که می گفت رسول خدا (ص) در آغاز شرط کرد که بیش از بار یک شتر نبرند، منافات دارد، چون در آن روایات آمده که بنی النضیر اول

این پیشنهاد را نپذیرفتند، و در آخر وقتی از روی ناچاری پذیرفتند، رسول خدا (ص) قبول نکرد، و فرمود: اجازه ندارید به غیر از زن و بچه خود

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۹۹.
صفحه ی ۳۷۱

چیزی ببرید. و آنها ناگزیر شدند دست خالی بیرون شوند، و رسول خدا (ص) به هر سه نفر از آنان یک شتر و یک مشک آب داد.

و نیز در همان کتابست که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه "أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا" گفته است: اینها عبارت بودند از عبد الله بن ابی بن سلول، رفاعه بن تابوت، عبد الله بن نبتل، اوس بن قیظی، و برادرانشان «۱» از بنی النضیر «۲».

مؤلف: منظور روایت این نیست که تنها این نامبردگان، در این توطئه دست داشته اند، پس با روایت قبلی که افراد دیگری را نام می برد منافات ندارد.

و باز در الدر المنثور است که ابن ابی الدنیا- در کتاب مکائد الشیطان- و ابن مردویه، و بیهقی در- کتاب شعب الایمان- از عبید بن رفاعه دارمی- و او سند را می رساند به رسول خدا- که راوی گفت، رسول خدا (ص) فرمود: در بنی اسرائیل راهبی بود. شیطان، دختری را بیمار کرد، و به دل خانواده اش انداخت که دوی درد دخترتان نزد فلان راهب است. دختر را نزد راهب بردند، او از نگهداری دختر امتناع می کرد، و ایشان اصرار می کردند تا سرانجام قبول کرد، و دختر نزد راهب بماند.

روزی شیطان راهب را وسوسه کرد، و کام گیری از او را در نظرو ی زینت داد، و هم چنان او را وسوسه کرد تا آنکه دختر را حامله

کرد، بعد از آنکه دختر حامله شد، شیطان به دلش انداخت که هم اکنون رسوا خواهی شد او را بکش، و اگر خانواده اش آمدند که دختر ما چه شد بگو دخترتان مرد. راهب دختر را کشت، و دفن کرد. از سوی دیگر شیطان نزد خانواده دختر رفت، و گفت: راهب دخترتان را حامله کرد و سپس او را کشت، خانواده دختر نزد راهب آمدند که دختر ما چه شد؟ گفت دخترتان مرد، خانواده دختر، راهب را دستگیر کردند.

شیطان به سوی او برگشت، و گفت: من بودم که جنایت تو را به خانواده دختر گزارش دادم، و من بودم که تو را به این گرفتاری دچار ساختم، حال اگر هر چه گفتم اطاعت کنی نجات می یابی، راهب قبول کرد. گفت: باید دو نوبت برایم سجده کنی. راهب دو بار برای شیطان سجده کرد. و آیه شریفه "كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ..." اشاره به این داستان دارد. «۳».

مؤلف: این قصه معروف است، و به طور مختصر و یا مفصل در روایات بسیاری آمده است.

(۱) معلوم می شود منافقین عده ای از همان بنی النضیر بودند که به ظاهر مسلمان شده بودند، و در این جریان از خویشاوندان یهودی خود حمایت می کردند. مترجم.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۹۹.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۰۰.

ترجمه آیات ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید. و هر انسانی منتظر رسیدن به اعمالی که از پیش فرستاده باشد. و از خدا بترسید چون خدا با خبر است از آنچه می کنید (۱۸).

و مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد

اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند و معلوم است که بهشتیان رستگارانند (۲۰).

اگر، این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم مسلماً او را می دیدی که خاشع و از ترس خدا متلاشی
صفحه ی ۳۷۳

می شود. این مثلهایی است که برای مردم می زنیم تا شاید به فکر بیفتند (۲۱).

او الله است که هیچ معبودی به جز او نیست عالم به غیب و آشکار است او رحمان و رحیم است (۲۲).

او الله است که هیچ معبودی جز او نیست ملک و منزه است، سلام و ایمنی دهنده است مسلط و مقتدر است جبار و متکبر
است، آری الله منزه است از آن شرک ها که برایش می ورزند (۲۳).

او الله است که آفریننده و پدید آورنده و صورتگر است او اسمایی حسنی دارد آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح گوی
اویند و او عزیزی است حکیم (۲۴).

بیان آیات [معارف و مواعظی که از مضامین این آیات برداشت می شود]

مضمونی که این آیات شریفه دارد به منزله نتیجه ای است که از آیات سوره گرفته می شود. در سوره به مخالفت و دشمنی
یهودیان بنی النضیر و عهدشکنی آنان اشاره شده که همین مخالفتشان آنان را به خسران در دنیا و آخرت افکند. و نیز در
سوره آمده که منافقین، بنی النضیر را در مخالفت با رسول خدا (ص) تحریک می کردند، و همین باعث هلاکتشان شد، و
سبب حقیقی در این جریان این بود که این مردم در اعمال خود، خدا را رعایت نمی کردند و او را فراموش نموده، و خدا هم
ایشان را به فراموشی سپرد، نتیجه اش این شد که خیر خود را اختیار نکردند، و آنچه

مایه صلاح دنیا و آخرتشان بود بر نگزیدند، و در آخر سرگردان و هلاک شدند.

پس بر کسی که ایمان به خدا و رسول و روز جزا دارد واجب است که پروردگار خود را به یاد آورد، و او را فراموش ننماید، و ببیند چه عملی مایه پیشرفت آخرت او است، و به درد آن روزش می خورد که به سوی پروردگارش برمی گردد. و بداند که عمل او هر چه باشد علیه او حفظ می شود، و خدای تعالی در آن روز به حساب آن می رسد، و او را بر طبق آن محاسبه و جزا می دهد، جزائی که دیگر از او جدا نخواهد شد.

و این همان هدفی است که آیه "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ" دنبال نموده، مؤمنین را وادار می کند که به یاد خدای سبحان باشند، و او را فراموش نکنند، و مراقب اعمال خود باشند، که چه می کنند، صالح آنها کدام، و طالحش کدام است، چون سعادت زندگی آخرتشان به اعمالشان بستگی دارد. و مراقب باشند که جز اعمال صالح انجام ندهند، و صالح را هم خالص برای رضای خدا به جای آورند، و این مراقبت را استمرار دهند، و همواره از نفس خود حساب بکشند، و هر عمل نیکی که در کرده هـ ای خـود

صفحه ی ۳۷۴

یافتند خدا را شکر گزارند، و هر عمل زشتی دیدند خود را توبیخ نموده، نفس را مورد مؤاخذه قرار دهند، و از خدای تعالی طلب مغفرت کنند. و ذکر خدای تعالی به ذکرى که لایق ساحت عظمت و کبریایی او است یعنی ذکر خدا به اسمای حسنی و صفات علیای او که قرآن بیان

نموده تنها راهی است که انسان را به کمال عبودیت می رساند، کمالی که انسان، ما فوق آن، دیگر کمالی ندارد.

و این بدان جهت است که انسان عبد محض، و مملوک طلق برای خدای سبحان است، و غیر از مملوکیت چیزی ندارد، از هر جهت که فرض کنی مملوک است و از هیچ جهتی استقلال ندارد. هم چنان که خدای عز و جل مالک او است، از هر جهت که فرض شود.

و او از هر جهت دارای استقلال است. و معلوم است که کمال هر چیزی خالص بودن آنست، هم در ذاتش و هم در آثارش. پس کمال انسانی هم در همین است که خود را بنده ای خالص، و مملوکی برای خدا بداند، و برای خود هیچگونه استقلالی قائل نباشد، و از صفات اخلاقی به آن صفتی متصف باشد، که سازگار با عبودیت است، نظیر خضوع و خشوع و ذلت و استکانت و فقر در برابر ساحت عظمت و عزت و غنای خدای عز و جل. و اعمال و افعالش را طبق اراده او صادر کند، نه هر چه خودش خواست. و در هیچ یک از این مراحل دچار غفلت نشود، نه در ذاتش، و نه در صفاتش و نه در افعالش.

و همواره به ذات و افعالش نظیر تبعیت محض و مملوکیت صرف داشته باشد، و داشتن چنین نظری دست نمی دهد مگر با توجه باطنی به پروردگاری که بر هر چیز شهید و بر هر چیز محیط، و بر هر نفس قائم است. هر کس هر چه بکند او ناظر عمل او است و از او غافل نیست، و فراموشش نمی کند.

در این هنگام است که قلبش

اطمینان و سکونت پیدا می کند، هم چنان که فرموده:

"أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" «۱»، و در این هنگام است که خدای سبحان را به صفات کمالش می شناسد، آن صفاتی که اسمای حسنایش حاکی از آن است. و در قبال این شناسایی صفات عبودیت و جهات نقصش برایش آشکار می گردد، هر قدر خدا را به آن صفات بیشتر بشناسد خاضع تر، خاشع تر، ذلیل تر، و فقیرتر، و حاجتمندتر می شود.

و معلوم است که وقتی این صفات در آدمی پیدا شد، اعمال او صالح می گردد و ممکن نیست عمل طالحی از او سر بزند، برای اینکه چنین کسی دائما خود را حاضر در گاه می داند، و همواره به یاد خداست، هم چنان که خدای تعالی فرموده:

(۱) سوره رعد، آیه ۲۸.

صفحه ی ۳۷۵

"وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ" «۱»، و نیز فرموده: "فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لَا يَسْأَمُونَ" «۲».

و آیه شریفه "لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ" - تا آخر آیات مورد بحث- با در نظر گرفتن سیاقی که دارند، به همین معارفی که ما خاطر نشان کردیم- یعنی شناختن خدا به صفات کمالش، و شناختن نفس به صفاتی مقابل آن صفات، و به عبارتی دیگر: به صفات نقص و حاجت- اشاره می کنند.

[امر به تقوی در اعمال و امر به محاسبه و نظر در اعمال، در آیه: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتُنظُرُنَّ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ"]

"يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتُنظُرُنَّ"

نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ... "

در این آیه شریفه مؤمنین را به تقوی و پروای از خدا امر نموده، و با امری دیگر دستور می دهد که در اعمال خود نظر کنند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می فرستند. و متوجه باشند که آیا اعمالی که می فرستند صالح است، تا امید ثواب خدا را داشته باشند، و یا طالح است. و باید از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالی توبه نموده نفس را به حساب بکشند.

اما امر اول، یعنی تقوی، که در احادیث به ورع و پرهیز از حرامهای خدا تفسیر شده، و با در نظر گرفتن اینکه تقوی هم به واجبات ارتباط دارد، و هم به محرمات، لا- جرم عبارت می شود از: اجتناب از ترک واجبات، و اجتناب از انجام دادن محرمات.

و اما امر دوم، یعنی نظر کردن در اعمالی که آدمی برای فردایش از پیش می فرستد، امری دیگری است غیر از تقوی. و نسبتش با تقوی نظیر نسبتی است که یک نظر اصلاحی از ناحیه صنعتگری در صنعت خود برای تکمیل آن صنعت دارد، همان طور که هر صاحب عملی و هر صانعی در آنچه کرده و آنچه ساخته نظر دقیق می کند، ببیند آیا عیبی دارد یا نه، تا اگر عیبی در آن دید در رفع آن بکوشد، و یا اگر از نکته ای غفلت کرده آن را جبران کند، همچنین یک مؤمن نیز باید در آنچه کرده دوباره نظر کند، ببیند اگر عیبی داشته آن را برطرف سازد.

پس بر همه مؤمنین واجب است از خدا پروا کنند، و تکالیفی که خدای تعالی متوجه ایشان کرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند،

نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانیش پرهیزند، و بعد از آنکه اطاعت کردند، دوباره نظری به کرده های خود بیندازند، چون این _____

(۱) پروردگارت را در نفس خود و از روی تضرع و ترس و بدون سر و صدا صبح و شام بیاد آر، و از غافلان مباش. آنان که نزد پروردگار تواند از عبادت او سرپیچی نداشته، تسبیحش می گویند، و برایش سجده می کنند. سوره اعراف، آیه ۲۰۵ و ۲۰۶.

(۲) حال اگر استکبار ورزیدند باکی نیست، برای اینکه آنان که نزد پروردگار تواند او را شب و روز تسبیح گفته، و خسته نمی شوند. _____ سوره _____ سجده، آیه _____ ه ۳۸. _____ صفحه ی ۳۷۶

اعمال مایه زندگی آخرتشان است که امروز از پیش می فرستند، با همین اعمال به حسابشان می رسند تا معلوم کنند آیا صالح بوده یا نه. پس خود آنان باید قبلاً حساب اعمال را برسند تا اگر صالح بوده امید ثواب داشته باشند، و اگر طالح بوده از عقابش بترسند، و به درگاه خدا توبه برده، از او طلب مغفرت کنند.

و این وظیفه، خاص یک نفر و دو نفر نیست، تکلیفی است عمومی، و شامل تمامی مؤمنین، برای اینکه همه آنان احتیاج به عمل خود دارند، و خود باید عمل خود را اصلاح کنند، نظر کردن بعضی از آنان کافی از دیگران نیست. چیزی که هست در بین مؤمنین کسانی که این وظیفه را انجام دهند، بسیار کمیاب اند، به طوری که می توان گفت نایاب اند. و جمله " و لنتظر نفس " که کلمه نفس را مفرد و نکره آورده، به همین نایابی اشاره دارد.

پس اینکه فرمود: " وَ لَتَنْتَظُرُ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ " خطابی است به عموم مؤمنین، و لیکن

از آنجا که عامل به این دستور در بین اهل ایمان و حتی در بین اهل تقوی از مؤمنین در نهایت قلت است، بلکه می توان گفت وجود ندارد، برای اینکه مؤمنین و حتی افراد معدودی که از آنان اهل تقوی هستند، همه مشغول به زندگی دنیایند، و اوقاتشان مستغرق در تدبیر معیشت و اصلاح امور زندگی است، لذا آیه شریفه خطاب را به صورت غیبت آورده، آن هم به طور نکره و فرموده: نفسی از نفوس باید که بدانچه می کند نظر بیفکند. و این نوع خطاب با اینکه تکلیف در آن عمومی است، به حسب طبع دلالت بر عتاب و سرزنش مؤمنان دارد. و نیز اشاره دارد بر اینکه افرادی که شایسته امتثال این دستور باشند در نهایت کمی هستند.

"ما قدمت لغد" - این جمله استفهامی از ماهیت عملی است که برای فردای خود ذخیره می کند، و هم بیانگر کلمه "نظر" است. ممکن هم هست کلمه "ما" را در آن موصوله بگیریم، و بگوییم موصول وصله اش متعلق به نظر است.

در صورت استفهام معنا چنین می شود: "باید نفسی از نفوس نظر کند چه عملی برای فردای خود از پیش فرستاده". و بنا بر این که موصول وصله باشد معنا چنین می شود: "باید نفسی از نفوس نظر کند در آنچه برای فردای خود از پیش فرستاده".

و مراد از کلمه "غد- فردا" روز قیامت است، که روز حسابرسی اعمال است. و اگر از آن به کلمه "فردا" تعبیر کرده برای این است که بفهماند قیامت به ایشان نزدیک است، آن چنان که فردا به دیروز نزدیک است، هم چنان که در آیه "إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً"

(۱) ایشان آن را دور می‌پندارند، ولی ما نزدیکش می‌بینیم. سوره معارج، آیه ۶.

صفحه ی ۳۷۷

و معنای آیه چنین است: ای کسانی که ایمان آورده اید با اطاعت از خدا تقوی به دست آورید، اطاعت در جمیع اوامر و نواهی اش، و نفسی از نفوس شما باید در آنچه می‌کند نظر افکند، و ببیند چه عملی برای روز حسابش از پیش می‌فرستد، آیا عمل صالح است، یا عمل طالح. و اگر صالح است عمل صالحش شایستگی برای قبول خدا را دارد، و یا مردود است؟

و در جمله " وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ "، برای بار دوم امر به تقوی نموده، می‌فرماید: علت اینکه می‌گوییم از خدا پروا کنید این است که " إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ " او با خبر است از آنچه می‌کنید. و تعلیل امر به تقوی به اینکه خدا با خبر از اعمال است، خود دلیل بر این است که مراد از این تقوی که بار دوم امر بدان نموده، تقوای در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقوای در اعمال که جمله اول آیه بدان امر می‌نمود، و می‌فرمود: " اتَّقُوا اللَّهَ " .

پس حاصل کلام این شد که: در اول آیه مؤمنین را امر به تقوی در مقام عمل نموده، می‌فرماید عمل شما باید منحصر در اطاعت خدا و اجتناب گناهان باشد، و در آخر آیه که دوباره امر به تقوی می‌کند، به این وظیفه دستور داده که هنگام نظر و محاسبه اعمالی که کرده اید از خدا پروا کنید، چنان نباشد که عمل زشت خود را و یا عمل صالح ولی غیر خالص خود را

به خاطر اینکه عمل شما است زیبا و خالص به حساب آورید.

اینجاست که به خوبی روشن می گردد که مراد از تقوی در هر دو مورد یک چیز نیست، بلکه تقوای اولی مربوط به جرم عمل است، و دومی مربوط به اصلاح و اخلاص آن است. اولی مربوط به قبل از عمل است، و دومی راجع به بعد از عمل. و نیز روشن می گردد اینکه بعضی «۱» گفته اند: "اولی راجع به توبه از گناهان گذشته، و دومی مربوط به گناهان آینده است" صحیح نیست. و نظیر این قول گفتار بعضی «۲» دیگر است که گفته اند: امر دومی تاکید امر اولی است و بس.

[بیان رابطه و ملازمه بین فراموش کردن خدا و فراموش کردن خود (وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ...)]

"وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ..."

کلمه "نسیان" که مصدر فعل "نسوا" است به معنای زایل شدن صورت معلوم از صفحه خاطر است، البته بعد از آنکه در صفحه خاطر نقش بسته بود. این معنای اصلی "نسیان" است، ولی در استعمال آن توسعه دادند، و در مطلق روگردانی از چیزی که قبلا-مورد توجه بوده نیز استعمال نمودند. آیه شریفه "وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَا أَوَاكُمْ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ" «۳»، در معنای دوم استعمال _____

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۵.

(۳) و گفته می شود: امروز ما شما را فراموش می کنیم، همان طور که شما در دنیا دیدار امروزتان را فراموش کرده بودید، در نتیجه منزلگاهتان آتش است، و از یاوران هیچ قسم یآوری نخواهید داشت. سوره جاهیه، آیه ۳۴.

_____ صفحه ی

آیه شریفه مورد بحث به حسب لب معنا، به منزله تأکیدی برای مضمون آیه قبلی است، گویا فرموده: برای روز حساب و جزاء عمل صالح از پیش بفرستید، عملی که جانهایتان با آن زنده شود، و زنده زنگی خود را در آن روز فراموش نکنید. و چون سبب فراموش کردن نفس فراموش کردن خدا است، زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کرد اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم با آن دارد نیز فراموش می کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می برد، قهرا انسان نفس خود را مستقل در هستی می پندارد، و به خیالش چنین می رسد که حیات و قدرت و علم، و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است، و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تاثیر می پندارد، و خیال می کند که این خود آنهاست که یا تاثیر می کنند و یا متاثر می شوند.

اینجا است که بر نفس خود اعتماد می کند، با اینکه باید بر پروردگارش اعتماد نموده، امیدوار او و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آنها، و به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند، بلکه به پروردگارش اطمینان کند.

و کوتاه سخن اینکه: چنین کسی پروردگار خود و بازگشتش به سوی او را فراموش می کند، و از توجه به خدا اعراض نموده، به غیر او توجه می کند، نتیجه همه اینها این می شود که خودش را هم فراموش کند، برای اینکه او از خودش تصویری دارد که آن نیست. او خود را موجودی مستقل الوجود، و مالک کمالات ظاهر خود، و مستقل در

موجودی می پندارد که از اسباب طبیعی عالم کمک گرفته، خود را اداره می کند، در حالی که انسان این نیست، بلکه موجودی است وابسته، و سراپا جهل و عجز و ذلت و فقر، و امثال اینها. و آنچه از کمال از قبیل وجود، علم، قدرت، عزت، غنی و امثال آن دارد کمال خودش نیست، بلکه کمال پروردگارش است، و پایان زندگی او و نظائر او، یعنی همه اسباب طبیعی عالم، به پروردگارش است.

حاصل اینکه «۱»: علت فراموش کردن خویش فراموش کردن خدا است. و چون چنین بود آیه شریفه نهی از فراموشی خویشتن را به نهی از فراموش کردن خدای تعالی مبدل کرد، چون انقطاع مسبب به انقطاع سببش بلیغ تر و مؤکدتر است، و به این هم اکتفاء نکرد که از فراموش کردن خدا نهی کلی کند، و مثلاً بفرماید: "و لا تنسوا الله فی نسیتکم انفسکم - زنهار خدا را

(۱) چون فراموشی واقعی از جانب خدا محال است، و منظور از این فراموشی همین است که شما که مخلوق ما و مورد توجه ما بودید، امروز دیگر مورد اعراض قرار دارید. ————— ترجم.

صفحه ی ۳۷۹

فراموش نکنید، که اگر بکنید خدا خود شما را از یادتان می برد" بلکه مطلب را به بیانی اداء کرد که نظیر اعطای حکم به وسیله مثال باشد، و در نتیجه مؤثرتر واقع شود، و به قبول طرف نزدیک تر باشد، لذا ایشان را نهی کرد از اینکه از کسانی باشند که خدا را فراموش کردند. و در این تعبیر اشاره ای هم به سرنوشت یهودیانی کرد که قبل از این آیه سرگذشتشان را بیان نموده بود، یعنی یهودیان بنی النضیر، و

بنی قینقاع. و نیز منافقینی که حالشان در دشمنی و مخالفت با خدا و رسولش حال همان یهودیان بود.

و لذا فرمود: " وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ " و دنبالش به عنوان نتیجه گیری فرمود:

" فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ " که در حقیقت نتیجه گیری مسبب است از سبب. آن گاه دنبالش فرمود:

" أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ " و با این جمله راهنمایی کرد بر اینکه چنین کسانی فاسقان حقیقی هستند، یعنی از زی عبودیت خارجند.

و آیه شریفه هر چند از فراموش کردن خدای تعالی نهی نموده، و فراموش کردن خویشتن را فرع آن و نتیجه آن دانسته، لیکن از آنجا که آیه در سیاق آیه قبلی واقع شده، با سیاقش دلالت می کند بر امر به ذکر خدا، و مراقبت او. ساده تر بگوییم: لفظ آیه از فراموش کردن خدا نهی می کند ولی سیاق به ذکر خدا امر می نماید. " لا- يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ " راغب می گوید کلمه " فوز " به معنای دست یافتن به خیر با حصول سلامت است « ۱ » و سیاق آیه شهادت می دهد به اینکه مراد از " اصحاب نار " همان کسانی هستند که خدا را از یاد برده اند. و مراد از " اصحاب جنت " آنهاست که به یاد خدا و مراقب رفتار خویشند.

و این آیه شریفه حجتی تمام بر این معنا اقامه می کند که بر هر کس واجب است به دسته یادآوران خدا و مراقبین اعمال پیوندد، نه به آنهایی که خدا را فراموش کردند. بیان این حجت آن است که این دو طائفه- یعنی یادآوران خدا و فراموشکاران خدا و سومی ندارند- و سایرین بالأخره باید به یکی از این دو طائفه ملحق شوند، و این دو

طائفه یکسان نیستند تا پیوستن به هر یک نظیر پیوستن به دیگری باشد، و آدمی از اینکه به هر یک ملحق شود پروایی نداشته باشد، بلکه یکی از این دو طائفه راجح، و دیگری مرجوح است، و عقل حکم می کند که انسان طرف راجح را بگیرد، و آن را بر مرجوح ترجیح دهد و آن طرف یادآوران خدا است، چون تنها ایشان رستگارند، نه دیگران، پس ترجیح در جانب ایشان است، در نتیجه بر هر انسانی واجب است پیوستن به آنان را اختیار کند.

(۱) مفردات راغ_____ب، م_____اده "ف_____وز".

صفحه ی ۳۸۰

[مثلی گویای عظمت و جلالت قدر قرآن

"لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ..."

در مجمع البیان گفته: کلمه "تصدع" به معنای پراکنده شدن بعد از التیام است.

کلمه "تفطر" هم به همین معنا است «۱».

باید دانست که زمینه آیه شریفه زمینه مثل زدن است، مثلی که اساسش تخیل است، به دلیل اینکه در ذیل آیه می فرماید: "وَ تَلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ..."

و منظور آیه شریفه تعظیم امر قرآن است، به خاطر استعمالش بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعیدهایی که در آن است، و نیز به خاطر اینکه کلام خدا عظیم است. و معنای آیه این است که: اگر ممکن بود قرآن بر کوهی نازل شود، و ما قرآن را بر کوه نازل می کردیم، قطعاً کوه را با آن همه صلابت و غلظت و بزرگی هیکل و نیروی مقاومتی که در برابر حوادث دارد، می دیدی که از ترس خدای عز و جل متاثر و متلاشی می شود، و وقتی حال کوه در برابر

قرآن چنین است، انسان سزاوارتر از آن است که وقتی قرآن بر او تلاوت می شود و یا خودش آن را تلاوت می کند قلبش خاشع گردد. بنا بر این، بسیار جای تعجب است که جمعی از همین انسانها نه تنها از شنیدن قرآن خاشع نمی گردند، و دچار ترس و دلواپسی نمی شوند، بلکه در مقام دشمنی و مخالفت هم برمی آیند.

در این آیه شریفه التفاتی از تکلم مع الغیر به غیبت به کار رفته، و این بدان جهت است که بر علت حکم دلالت کرده، بفهماند اگر کوه با نزول قرآن متلاشی و نرم می شود، علتش این است که قرآن کلام خدای عز و جل است.

" وَ تَلْمِکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ " - این جمله از باب به کار بردن حکمی کلی در موردی جزئی است تا دلالت کند بر اینکه حکم این مورد حکمی نو ظهور نیست، بلکه در همه موارد دیگری - که بسیار هم هست - جریان دارد.

پس اینکه فرمود: " لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ " مثلی است که خدای تعالی برای مردم در امر قرآن زده تا عظمت و جلالت قدر آن را از این نظر که کلام خدا است و مشتمل بر معارفی عظیم است به ذهن مردم نزدیک سازد تا در باره آن تفکر نموده، و آن طور که شایسته آن است با آن برخورد کنند، و در صدد تحقیق محتوای آن که حق صریح است برآمده، به هدایتی که از طریق عبودیت پیشنهاد کرده مهتدی شوند، چون انسانها برای رسیدن به کمال و سعادتشان طریقی بجز قرآن ندارند، و از جمله معارفش همان مساله مراقبت و محاسبه است که آیات قبلی بدان سفارش

[توضیحی در مورد اینکه خداوند عالم غیب و شهادت است. و معانی پاره ای از اسماء حسناى دیگر خدا]

"هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ" این آیه با دو آیه بعدش هر چند در مقام شمردن طائفه ای از اسمای حسناى خدای تعالی و اشاره به این نکته است که او دارای بهترین اسماء و منزله از هر نقصی است، و آنچه را که در آسمانها و زمین است شاهد بر این معنا می گیرد، و لیکن اگر آن را با مضمون آیات قبل که امر به ذکر می کرد در نظر بگیریم، از مجموع، این معنا استفاده می شود که افرادی که یادآور خدایند او را با اسمای حسناى ذکر می کنند، و به هر اسمی از اسمای کمال خدا بر می خورند، به نقصی که در خویشان در مقابل آن کمال است پی می برند- دقت فرمایید.

و اگر آن را با مضمون آیه قبلی و مخصوصا جمله "مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ" در نظر بگیریم، به علت خشوع کوه و متلاشی شدن آن از ترس خدا پی می بریم. و معنای مجموع آنها چنین می شود: چگونه کوه ها از ترس او متلاشی نشود، با اینکه او خدایی است که معبودی بجز او نیست، و عالم به غیب و آشکار و چنین و چنان است.

"هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ" - موصول "الذی" وصله آن، مجموعا اسمی از اسمای خدا را معنا می دهد، و آن وحدانیت خدا در الوهیت و معبودیت است. در سابق هم پاره ای مطالب راجع به معنای تهلیل در تفسیر آیه شریفه "وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ"

وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ" (۱) آوردیم.

"عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ" - کلمه "شهادت" به معنای چیزی است که مشهود و حاضر در نزد مدرک باشد، هم چنان که غیب معنای مخالف آن را می دهد. و این دو، معنایی اضافی و نسبی است، به این بیان که ممکن است یک چیز برای کسی یا چیزی غیب و برای شخصی و یا چیزی دیگر شهادت باشد. در شهود، امر دائر مدار نوعی احاطه شاهد بر موجود مشهود است، یا احاطه حسی، یا خیالی، یا عقلی، و یا وجودی. و در غیب دائر مدار نبودن چنین احاطه است.

و هر چیزی که برای ما غیب و یا شهادت باشد، از آنجا که محاط خدای تعالی و خدا محیط به آنست، قهرا معلوم او، و او عالم به آن است. پس خدای تعالی هم عالم به غیب و هم عالم به شهادت است، و غیر او هیچ کس چنین نیست، برای اینکه غیر خدا هر که باشد وجودش محدود است، و احاطه ندارد مگر بدانچه خدا تعلیمش کرده، هم چنان که قرآن کریم فرموده: "عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ" (۲) و اما خود خدای تعالی غیب علی الاطلاق است، و احدی و چیزی به هیچ وجه نمی تواند به او احاطه یابد،

(۱) سوره بقره، آیه ۱۶۳.

(۲) خدایی که عالم به غیب است پس کسی را بر غیبش احاطه نمی دهد، مگر رسولی را که بپسندد. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

صفحه ی ۳۸۲

هم چنان که باز قرآن کریم در این باره فرموده: "وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا" (۱).

و اما جمله "هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ" از

آنجا که در سوره فاتحه در تفسیر این دو اسم سخن رفت، دیگر تکرار نمی کنیم.

"هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ ..."

کلمه "ملک" - به فتح میم و کسره لام- به معنای مالک تدبیر امور مردم، و اختیاردار حکومت آنان است. و کلمه "قدوس" - به فتح میم و کسره لام- به معنای پاک و نزهت و پاکی را افاده می کند. و کلمه "سلام" به معنای کسی است که با سلام و عافیت با تو برخورد کند، نه با جنگ و ستیز، و یا شر و ضرر. و کلمه "مؤمن" به معنای کسی است که به تو امنیت بدهد، و تو را در امان خود حفظ کند. و کلمه "مهیمن" به معنای فائق و مسلط بر شخصی و یا چیزی است.

و کلمه "عزیز" به معنای آن غالبی است که هرگز شکست نمی پذیرد، و کسی بر او غالب نمی آید. و یا به معنای کسی است که هر چه دیگران دارند از ناحیه او دارند، و هر چه او دارد از ناحیه کسی نیست. و کلمه "جبار" صیغه مبالغه از "جبر" یعنی شکسته بند و اصلاح کننده است، و بنا بر این "جبار" کسی است که اراده اش نافذ است. و اراده خود را بر هر کس که بخواهد به جبر تحمیل می کند. و "متکبر" آن کسی است که با جامه کبریاپی خود را بنمایاند.

"سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ" - این جمله ثنائی است بر خدای تعالی، هم چنان که در- سوره بقره بعد از نقل این مطلب که کفار گفتند خدا فرزند گرفته، فرمود: "سبحانه" «۲».

"هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ ..."

کلمه "خالق" به معنای کسی است

که اشیایی را با اندازه گیری پدید آورده باشد. و کلمه "بارئ" نیز همان معنا را دارد، با این فرق که "بارئ" پدید آورنده ای است که اشیایی را که پدید آورده از یکدیگر ممتازند. و کلمه "مصور" به معنای کسی است که پدید آورده های خود را طوری صورتگری کرده باشد که به یکدیگر مشتبه نشوند. بنا بر این، کلمات سه گانه هر سه متضمن معنای ایجاد هستند، اما به اعتبارات مختلف که بین آنها ترتیب هست، برای اینکه تصویر فرع این است که خدای تعالی بخواهد موجودات را متمایز از یکدیگر خلق کند، و این نیز فرع آنست که اصلاً بخواهد موجوداتی بیافریند.

در اینجا سؤالی پیش می آید، و آن این است که چرا در دو آیه قبل بعد از نام "الله"

(۱) احاطه علمی به او پیدا نمی کنند. سوره طه، آیه ۱۱۰.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۱۶.

صفحه ی ۳۸۳

بلافاصله کلمه توحید "لا اله الا الله" را ذکر نمود و سپس اسمای خدا را شمرد، ولی در آیه مورد بحث بعد از نام "الله" به شمردن اسماء پرداخت، و کلمه توحید را ذکر نکرد؟ جوابش این است که بین صفاتی که در آن دو آیه شمرده شده که یازده صفت، و یا یازده نام است، با نامهایی که در آیه مورد بحث ذکر شده فرق است، و این فرق باعث شده که در آن دو آیه کلمه توحید را بیاورد و در این آیه نیاورد، و آن فرق این است که صفات مذکور در دو آیه قبل الوهیت خدا را که همان مالکیت توأم با تدبیر است اثبات می کند، و در حقیقت مثل این می ماند که فرموده باشد: "لا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" معبودی به جز خدا نیست، به دلیل اینکه او عالم به غیب و شهادت، و رحمان و رحیم و ... است. و این صفات به نحو اصالت و استقلال خاص خدا است، و شریکی برای او در این استقلال نیست، چون غیر او هر کس هر چه از این صفات دارد، خدا به وی داده، پس قهرا الوهیت و استحقاق معبود شدن هم خاص او است، و به همین جهت در آخر آیه دوم فرمود: "سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ". و با این جمله اعتقاد شرک را که مذهب مشرکین است رد نمود.

و اما صفات و اسمایی که در آیه مورد بحث آمده صفاتی است که نمی تواند اختصاص الوهیت به خدا را اثبات کند، چون صفات مذکور عبارتند از: خالق، باری و مصور، که مشرکین هم آنها را قبول دارند. آنان نیز خلقت و ایجاد را خاص خدا می دانند، و در عین حال مدعی آنند که به غیر خدا ارباب و الهه دیگر هست که در استحقاق معبودیت شریک خدایند.

و اما اینکه در ابتدای هر سه آیه اسم جلاله "الله" آمده، به منظور تاکید و تثبیت مقصود بوده، چون این کلمه علم (اسم خاص) است برای خدا، و معنایش ذات مستجمع تمامی صفات کمال است، و قهرا تمامی اسمای الهی از آن سرچشمه می گیرد.

"لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى - این جمله اشاره به بقیه اسمای حسنی است، چون کلمه "الاسماء" هم جمع است، و هم الف و لام بر سرش آمده، و از نظر قواعد ادبی جمع دارای الف و لام افاده عموم می کند.

"يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" - یعنی هر آنچه

مخلوق که در عالم است حتی خود آسمانها و زمین تسبیح گوی اویند. و ما در سابق مکرر پیرامون اینکه تسبیح موجودات چه معنا دارد بحث کردیم.

این آیات سه گانه با جمله " وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ " ختم شده یعنی او غالبی است شکست ناپذیر، و کسی است که افعالش متقن است، نه گزاف و بیهوده. پس نه معصیت

صفحه ی ۳۸۴

گناه کاران او را در آنچه تشریح کرده و بشر را به سویش می خواند عاجز می سازد، و نه مخالفت معاندان، و نه پاداش مطیعان و اجر نیکوکاران در درگاهش ضایع می گردد.

و همین عنایت که گفتیم باعث شد گفتار در سه آیه با ذکر اسم " عزیز " و " حکیم " ختم شود، و به طور اشاره بفهماند که کلام او هم عزیز و حکیم است، باعث شد که در آغاز هر سه آیه نام الله تکرار شده، و مقدم بر سایر اسما ذکر شود. و نیز باعث شد که اسم عزیز با اسم حکیم دوباره ذکر شود، با اینکه در وسط آیه دوم ذکر شده بود.

و اینکه گفتیم توصیف خدا به دو وصف عزیز و حکیم اشاره دارد به اینکه کلامش هم، عزیز و حکیم است، از این بابت بود که در قرآن کریم کلام خود را هم عزیز و حکیم خوانده، یک جا فرموده: " وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ " «۱»، و جایی دیگر فرموده: " وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ " «۲».

بحث روایتی [روایاتی در باره بعضی اسماء و صفات خداوند، و در باره محاسبه نفس و نظر در اعمال].

در مجمع البیان در تفسیر جمله " عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ " از امام ابی جعفر (ع) روایت آورده که فرمود: غیب عبارت است از چیزی که تا

کنون نبوده، و شهادت چیزهایی است که بوده «۳».

مؤلف: البته این تفسیر تفسیر به بعضی از مصادیق است، نه اینکه معنای غیب و شهادت تنها همین باشد که در روایت آمده. و ما روایاتی را که در تفسیر اسم جلاله و دو اسم رحمان و رحیم آمده در سوره فاتحه آوردیم.

و در توحید به سند خود از ابی بصیر از امام ابی جعفر باقر (ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی از ازل حی و زنده بوده، اما حی بدون حیات. و از ازل ملک و قادر بوده، حتی قبل از اینکه چیزی را ایجاد کرده باشد، و بعد از آنکه خلق را بیافرید ملکی جبار شد «۴».

مؤلف: اینکه فرمود: "حی بدون حیات" معنایش این است که حیات او مانند حیات موجودات زنده چیزی غیر از ذات و زائد بر ذاتش نیست، بلکه حیاتش عین ذات او

(۱) سوره حم سجده، آیه ۴۱.

(۲) سوره یس، آیه ۲.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۷.

(۴) توحید _____ ص _____ دوق، ص ۱۷۳، ح ۲.

_____ صفحه ی ۳۸۵

است. و اینکه فرمود "قبل از خلقت عالم ملکی قادر بود و بعد از خلقت ملکی جبار شد" در حقیقت خواسته است ملک را که از صفات فعل است، به قدرت ارجاع دهد، که از صفات ذات است تا تحققش قبل از ایجاد فرض داشته باشد.

و در کافی به سند خود از هشام جوالیقی روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) از معنای کلام خدا که می فرماید: "سُبْحَانَ اللَّهِ" پرسیدم که منظور از آن چیست؟ فرمود: منظور منزّه بودن خدا (از نواقص) است «۱».

و در نهج البلاغه است که: خدای تعالی

خالق است، اما نه با حرکت و رنج «۲».

مؤلف: ما تعدادی از روایات وارده در اسمای حسناى خدا و شمار آنها را در بحث از اسمای حسنی در جلد ششم این کتاب آوردیم.

و در روایت نبوی معروف آمده که: "حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وزنوا قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر- از نفس خود حسابکشی کنید، قبل از آن که از شما حساب بکشند، و خود را بسنجید، قبل از آن که شما را بسنجند، و برای روز قیامت آماده شوید" «۳».

و در کافی به سند خود از ابی الحسن ماضی (ع) روایت آورده که فرمود:

کسی که روز به روز به حساب نفس خود رسیدگی نمی کند از ما نیست (آن کس از ما است که روز به روز به حساب خود برسد) اگر عمل نیکی داشت شکرش نسبت به خدا بیشتر شود و اگر عمل زشتی داشت از خدا طلب مغفرت نموده، توبه کند «۴».

مؤلف: قریب به این معنا روایاتی دیگر است، و ما روایاتی از ائمه اهل بیت (ع) در معنای ذکر خدا در ذیل تفسیر آیه "فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ... «۵» و آیه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا" «۶» نقل کردیم، اگر کسی بخواهد می تواند بدانجا مراجعه کند.

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۱۱.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

(۳) وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۸۰، ح ۹.

(۴) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۲.

(۵) سوره بقره، آیه ۱۵۲.

(۶) سوره احزاب، آیه ۴۱.

تفسیر نمونه

مفسران و محدثان و ارباب تواریخ در مورد این آیات شاءن نزول مفصلی ذکر کرده اند که فشرده آن چنین است:

در سرزمین مدینه سه گروه

از یهود زندگی می کردند ((بنی نضیر)) و ((بنی قریظه)) و ((بنی قینقاع)) و گفته می شود که آنها اصلاً اهل حجاز نبودند ولی چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین مدینه ظهور می کند، به این سرزمین کوچ کردند، و در انتظار این ظهور بزرگ بودند.

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت فرمود با آنها پیمان عدم تعرض بست، ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند از نقض این پیمان فروگذار نکردند.

از جمله از اینکه بعد از جنگ ((احد)) (غزوه احد در سال سوم هجرت واقع شد) ((کعب بن اشرف)) با چهل مرد سوار از یهود به مکه آمدند و یکسر به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحداً بر ضد محمد (صلی الله علیه و آله) پیکار کنند، سپس ابوسفیان با چهل نفر از مکیان، و کعب بن اشرف یهودی با چهل نفر از یهود وارد مسجدالحرام شدند، و در کنار خانه کعبه پیمانها را محکم ساختند، این خبر از طریق وحی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید.

دیگر اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) روزی با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضیر که در نزدیکی مدینه زندگی می کردند آمد و می خواست از آنها

کمک یا وامی بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست ((عمرو بن امیه)) (یکی از مسلمانان) کشته شده بود، و شاید پیامبر (صلی الله علیه و آله)

و یارانش می خواستند در زیر این پوشش وضع ((بنی نضیر)) را از نزدیک بررسی کنند، مبادا مسلمانان غافلگیر شوند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بیرون قلعه یهود بود و با ((کعب بن اشرف)) در این زمینه صحبت کرد، در این هنگام در میان یهودیان بذر توطئه ای پاشیده شد، و با یکدیگر گفتند شما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی آورید، الان که در کنار دیوار شما نشسته است یکنفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیفکند و ما را از دست او راحت کند! یکی از یهود بنام ((عمرو بن جحاش)) اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از طریق وحی آگاه شد برخاست و به مدینه آمد، بی اینکه با یاران خود سخنی بگوید، آنها تصور می کردند پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز برمی گردد اما بعدا آگاه شدند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه است، آنها نیز به مدینه برگشتند، و اینجا بود که پیمان شکنی یهود بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسلم شد، و دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد.

در بعضی از روایات نیز آمده که یکی از شعرای بنی نضیر به هجو و بدگوئی پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان شکنی آنها بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اینکه ضربه کاری قبلا به آنها بزند به محمد بن مسلمه که با کعب بن اشرف بزرگ

یهود آشنائی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد.

کشته شدن ((کعب بن اشرف)) تزلزلی در یهود ایجاد کرد به دنبال آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها باخبر شدند به قلعه های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند، و درها را محکم بستند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد بعضی درختان

نخل را که نزدیک قلعه ها بود بکنند یا بسوزانند.

این کار شاید به این منظور صورت گرفت که یهودان را که علاقه شدیدی به اموال خود داشتند از قلعه بیرون کشد و پیکار رودررو انجام گیرد، این احتمال نیز داده شده که این نخلها مزاحم مانور سریع ارتش اسلام در اطراف قلعه ها بود و می بایست بریده شود.

به هر حال این کار فریاد یهود را بلند کرد گفتند ای محمد! تو پیوسته از اینگونه کارها نهی می کردی، پس این چه برنامه ای است؟ آیه پنجم این سوره (از آیات فوق) نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این یک دستور خاص الهی بود.

محاصره چند روز طول کشید و پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک گویند و از آنجا خارج شوند، آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند، جمعی به سوی ((اذرعات)) شام و تعداد کمی به سوی ((خیبر)) و گروهی به ((حیره

((رفتند، و باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه های آنها به دست مسلمانان افتاد. هر چند تا آنجا که می توانستند، خانه های خود را به هنگام کوچ کردن تخریب کردند.

و این ماجرا بعد از غزوه احد به فاصله ششماه، و به عقیده بعضی بعد از غزوه بدر به فاصله ششماه اتفاق افتاد.

سوره حشر

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۴ آیه است

محتوای سوره حشر:

این سوره که بیشتر ناظر به داستان مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام یهود بنی نضیر است و سرانجام منتهی به بیرون راندن همه آنها از مدینه و پاکسازی این سرزمین مقدس شد، از سوره های مهم و بیدارگر و تکان دهنده قرآن مجید است، و تناسب بسیار نزدیکی با آخرین آیات سوره قبل دارد که وعده پیروزی در آن به ((حزب الله)) داده شده است، و در حقیقت این یک نمونه روشن آن پیروزی است.

محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد:

در بخش اول که تنها یک آیه است و مقدمه ای برای مباحث مختلف این سوره محسوب می شود سخن از تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم است.

در ((بخش دوم)) که از آیه ۲ تا آیه ۱۰ (مجموعاً ۹ آیه) است ماجرای درگیری مسلمانان را با یهود پیمان شکن مدینه بازگو می کند.

در ((بخش سوم)) که از آیه ۱۱ تا ۱۷ را تشکیل می دهد داستان منافقان مدینه آمده است که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.

((بخش چهارم)) که چند آیه بیشتر نیست

مشمول بر یک سلسله اندرزه‌ها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه گیری از ماجراهای فوق می باشد.

((بخش پنجم)) که فقط یک آیه است (آیه ۲۱) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تاءثیر آن در پاکسازی روح و جان

و بالا-خره در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است و از آیه ۲۲ شروع و به ۲۴ ختم می شود قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا و اسماء حسناى او را بر می شمرد که به انسان در طریق معرفه الله کمک شایان می کند.

ضمنا نام این سوره از آیه دوم آن گرفته شده که سخن از ((حشر)) یعنی اجتماع یهود برای کوچ کردن از مدینه ، و یا حشر مسلمین برای بیرون راندن آنها به میان آمده است ، و از اینجا روشن می شود که این حشر ارتباطی با حشر در قیامت ندارد.

بعضی نام این سوره را سوره ((بنی نضیر)) گفته اند، چرا که قسمت عمده آیاتش پیرامون آنها است .

و بالا-خره این سوره نیز یکی از سوره های مسبحات است ، که با تسییح خداوند شروع شده ، و اتفاقا پایان آن نیز با تسییح الهی است .

فضیلت تلاوت این سوره

برای این سوره فضیلت بسیار گفته شده از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله) می خوانیم : من قراء سوره الحشر لم یبق جنه و لا نار و لا عرش و لا کرسی و لا حجاب و لا السموات السبع و لا الارضون السبع و الهوام و الریاح و الطیر و الشجر و

الدواب و الشمس و القمر و الملائكة الا صلوا عليه ، و استغفروا له و ان مات من يومه او ليلته مات شهيدا!!)) (هر کس سوره حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجاب و آسمانها و زمینهای هفتگانه و حشرات و بادها و پرندگان و درختان و جنندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می فرستند، و برای او استغفار می کنند، و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده است)).

و در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم من قراء اذا امسى الرحمن و الحشر و کل الله بداره ملکا شاهرا سیفه حی یصبح : ((هر کس سوره الرحمن و حشر را به هنگام غروب بخواند خداوند فرشته ای را با شمشیر برهنه ماءمور حفاظت خانه او می کند)).

بدون شك اینها همه آثار اندیشه در محتوای سوره است که از قرائت آن ناشی می شود و در زندگی انسان پرتوافکن می گردد.

تفسیر:

پایان توطئه یهود بنی نضیر در مدینه

این سوره با تسبیح و تنزیه خداوند و بیان عزت و حکمت او شروع می شود، می فرماید: ((آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گوید، و او عزیز و حکیم است)) (سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزيز الحكيم).

و این در حقیقت مقدمه ای است برای بیان سرگذشت یهود ((بنی نضیر)) همانها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند، و همانها که تکیه بر قدرت و عزت خویش می کردند و در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله

(به توطئه برخاستند.

تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال، چرا که نظام شگفت انگیزی که در آفرینش هر ذره ای به کار رفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خدا است.

و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد هر چند ما از آن آگاه نیستیم، و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می گوید، هر چند گوش ما توانای شنوایی آنرا ندارد، سرتاسر جهان غلغله تسبیح و حمد او است هر چند ما نامحرمان از آن بیخبریم، اما آنها که از جمادی سوی جان جان رفته اند و برای آنان از غیب چشمی باز شده، با تمامی موجودات جهان همرازند، و نطق آب و گل را به خوبی می شنوند، چرا که این نطق محسوس اهل دل است!

به ذکرش هر چه خواهی در خروش است

دلی داند چنین معنی که گوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوان است

که هر خاری به توحیدش زبان است!

شرح بیشتر پیرامون این سخن ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء آمده است (جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳ - ۱۴۰).

بعد از بیان این مقدمه به داستان رانده شدن یهود بنی نضیر از مدینه پرداخته می فرماید: ((خداوند کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین اجتماع و برخورد با مسلمانان از خانه هایشان بیرون کرد))! (هو الذی اخرج الذین کفروا من

اهل الكتاب من ديارهم لاول الحشر).

((حشر)) در اصل به معنی حرکت دادن جمعیت و خارج ساختن آنها از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است ، و منظور از آن در اینجا اجتماع و حرکت مسلمانان از مدینه به سوی قلعه های یهود، و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است ، و از آنجا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود در قرآن به عنوان ((لاول الحشر)) نامیده شده ، و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود ((بنی نضیر)) و یهود ((خیبر)) و مانند آنها.

و عجب اینکه جمعی از مفسران احتمالاتی در آیه داده اند که هیچ تناسبی با محتوای آن ندارد از جمله اینکه : منظور حشر اول در مقابل حشر روز قیامت از قبرها به سوی محشر است ، و عجبترا اینکه بعضی این آیه را دلیل بر این گرفته اند که حشر در قیامت در سرزمین شام واقع می شود که یهود از مدینه به سوی آن رانده شدند! و گویا همه این احتمالات ضعیف ناشی از کلمه ((حشر))

است ، در حالی که این واژه به معنی حشر در قیامت نیست بلکه به هرگونه اجتماع و خروج از قرارگاه و حاضر شدن در میدان اطلاق می شود، چنانکه در آیه ۱۷ سوره نمل می خوانیم : و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر: ((لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند)).

و همچنین در مورد اجتماع برای مشاهده مبارزه موسی با ساحران فرعون می خوانیم : و ان یحشر الناس ضحی ((قرار ما این است که همه مردم

هنگامی که روز بالا می آید جمع شوند)) (طه - ۵۹).

سپس می افزاید: شما هرگز گمان نمی کردید که آنها از این دیار خارج شوند و آنها نیز گمان داشتند که دژهای محکمشان از شکست آنها و عذاب الهی مانع می شود)) (ما ظننتم ان یخرجوا و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله).

آنها چنان مغرور و از خود راضی بودند که تکیه گاهشان دژهای نیرومند و قدرت ظاهریشان بود، این تعبیر آیه نشان می دهد که یهود بنی نضیر در مدینه از امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی بهره مند بودند، به گونه ای که نه خودشان باور می کردند به این آسانی مغلوب شوند و نه دیگران، ولی از آنجا که خدا می خواست به همه روشن سازد که چیزی در برابر اراده او قدرت مقاومت ندارد حتی بدون آنکه جنگی رخ دهد آنها را از آن سرزمین بیرون راند!

لذا در ادامه آیه می فرماید: ((اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد، و در قلبشان وحشت و ترس افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند)) (فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین).

آری خدا این لشکر نامرئی، یعنی لشکر ترس را که در بسیاری از

جنگها به یاری مؤمنان می فرستاد بر قلب آنها چیره کرد، و مجال هرگونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود، آنها خود را برای مقابله با لشکر برون آماده کرده بودند، بیخبر از آنکه خداوند لشکری از

درون به سراغشان می فرستد، و چنان آنها را در تنگنا قرار می دهد که خودشان با دشمن برای تخریب خانه هایشان همکاری کنند.

درست است که کشته شدن رئیس آنها ((کعب بن اشرف)) قبل از این ماجرا وحشتی بر دل آنها افکنده بود، ولی مسلما منظور از آیه این نیست آنچنان که بعضی از مفسران گمان کرده اند - بلکه این یکنوع امداد الهی بوده که بارها در جنگهای اسلامی به یاری مسلمین می شتافت .

جالب اینکه مسلمانان از بیرون ، دژهای آنها را ویران می کردند که به داخل آن راه یابند، و یهود از درون ویران می کردند تا به صورت سالم به دست مسلمانان نیفتد، و نتیجه این همکاری ویران شدن استحکامات آنها بود!

در مورد این آیه تفسیرهای دیگری نیز گفته شده ، از جمله اینکه : یهود از داخل ، دیواره دژها را ویران می کردند تا فرار کنند و مسلمانان از بیرون تا به آنها دست یابند (ولی این احتمال بعید است).

و نیز گفته شده که این آیه معنی کنائی دارد مثل اینکه می گوئیم فلانکس خانه و زندگیش را با دست خودش ویران کرد، یعنی بر اثر نادانیها و لجاجتها سبب بر باد دادن زندگی خود شد.

یا اینکه منظور یهود از تخریب بعضی از خانه ها این بود که دهانه کوچه های داخل قلعه را ببندند تا مانع پیشروی مسلمانان شوند و در آینده نیز نتوانند در آن سکنی گزینند.

یا اینکه قسمتی از خانه های داخل دژ را خراب کردند تا در صورت کشیده شدن میدان نبرد به داخل دژ جای کافی برای جنگیدن داشته باشند.

اینکه در بنای بعضی از خانه ها مصالح گرانبه‌تری وجود داشت آنها را تخریب کردند تا آنچه قابل حمل بود ببرند، ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است .

در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: ((پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم))! (فاعتبروا یا اولی الابصار) ((اعتبروا)) از ماده ((اعتبار)) در اصل از ((عبور)) گرفته شده که به معنی گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر، و اینکه به اشک چشم ((عبره)) گفته می شود به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است، و ((عبارت)) را از این رو عبارت می گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می کند، و اطلاق ((تعبیر خواب)) بر تفسیر محتوای آن به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می سازد.

و به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می دهد ((عبرت)) می گویند، چرا که انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می گردد و از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می کند.

تعبیر به ((اولی الابصار)) (صاحبان چشم) اشاره به کسانی است که حوادث را به خوبی می بینند، و با چشم باز موشکافی می کنند، و به عمق آن می رسند. (واژه ((بصر)) معمولا به عضو بینائی و ((بصیرت)) به درک و آگاهی درونی گفته می شود).

در حقیقت ((اولی الابصار)) کسانی هستند که آمادگی گرفتن درسهای عبرت دارند، لذا قرآن به آنها هشدار می دهد که از این حادثه بهره برداری لازم کنید.

شک نیست که منظور از گرفتن ((عبرت)) این است که حوادث

مشابه را که از نظر حکم عقل یکسانند بر هم مقایسه کنند، مانند مقایسه حال کفار

و پیمان شکنان دیگر بر یهود بنی نضیر، ولی هرگز این جمله ارتباطی با ((قیاسات ظنی)) که بعضی در استنباط احکام دینی از آن استفاده می کنند ندارد، و تعجب است که بعضی از فقهای اهل سنت برای اثبات این مقصود از آیه فوق استفاده کرده اند هر چند بعضی دیگر بر آن ایراد گرفته اند.

خلاصه اینکه: منظور از عبرت و اعتبار در آیه فوق انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است نه عمل کردن به پندار و گمان.

به هر حال به راستی که سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت، و با آن امکانات و استحکامات فراوان سرنوشت عبرت انگیزی بود، که حتی بدون آنکه دست به اسلحه ببرند در مقابل جمعیت مسلمانان که هرگز در ظاهر به پای آنها نمی رسیدند تسلیم شدند، خانه های خود را با دست خویش ویران کردند، و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند بجا گذاردند، و در نقاط مختلف پراکنده شدند، در حالی که طبق نقل تواریخ از آغاز به این جهت در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند که پیامبر موعود کتب خویش را درک کنند، و در صف اول یارانش قرار گیرند!

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: کان اکثر عباده ابی ذر رحمه الله التفکر و الاعتبار: ((بیشترین عبادت ابوذر تفکر و عبرت گرفتن بود)).

اما مع الاسف بسیارند کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند، و طعم تلخ شکستها را شخصا بچشند، و

هرگز از وضع دیگران عبرت نمی گیرند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: السعید من وعظ بغیره : ((سعادت‌مند

کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد)).!

آیه بعد می افزاید: ((اگر نه این بود که خداوند بر آنها مقرر داشته بود که جلای وطن کنند و منطقه را ترک گویند آنها را در همین دنیا مجازات می کرد)) (و لولا ان كتب الله عليهم الجلاء لعذبهم في الدنيا)

بدون شك جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه هائی که يك عمر فراهم کرده بودند خود برای آنها عذابی دردناك بود، بنابراین منظور از جمله فوق این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود بر سر آنها فرود می آمد، خدا می خواست آنها در جهان آواره شوند، و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناكتر بود، زیرا هر وقت به یاد آنهمه دژها و خانه های مجلل و مزارع و باغات خود می افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در مناطق دیگر محروم و سرگردانند گرفتار آزار و شکنجه های روحی فراوانی می شدند.

آری خدا می خواست این گروه مغرور و فریبکار و پیمان شکن را گرفتار چنین سرنوشت دردناکی کند.

اما این تنها عذاب دنیای آنها بود، لذا در پایان این آیه می افزاید: ((و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است)) (و لهم في الآخرة عذاب النار).

چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت پا به حق و

عدالت زنند و بر مرکب غرور و خودخواهی سوار گردند.

و از آنجا که ذکر این ماجرا علاوه بر بیان قدرت پروردگار و حقانیت

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باید هشدار برای تمام کسانی باشد که اعمالی مشابه یهود بنی نضیر دارند تا مسأله در آنها خلاصه نشود در آیه بعد مطلب را تعلیم داده، می افزاید: ((این مجازات دنیا و آخرت از آن جهت دامنگیرشان شد که با خدا و رسولش به دشمنی برخاستند)) (ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله).

((و هر کس به دشمنی با خدا برخیزد خداوند مجازاتش می کند زیرا خدا شدیدالعقاب است)) (و من یشاق الله فان الله شدید العقاب).

((شاقوا)) از ماده ((شقاق)) در اصل به معنی شکاف و جدائی میان دو چیز است، و از آنجا که همیشه دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد و خود را جدا می سازد به عمل او ((شقاق)) می گویند.

عین همین آیه با تفاوت بسیار جزئی در سوره انفال آیه ۱۳ بعد از داستان جنگ بدر و در هم شکسته شدن مشرکان آمده است که بیانگر عمومیت محتوای آن از هر نظر است.

قابل توجه اینکه: در آغاز آیه دشمنی با خدا و رسول را مطرح می کند و در ذیل آیه تنها سخن از دشمنی با خدا است، اشاره به اینکه دشمنی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز با دشمنی خدا یکی است و از هم جدا نیست.

تعبیر به ((شدیدالعقاب)) هیچ منافاتی با ((ارحم الراحمین)) بودن خداوند ندارد، زیرا آنجا که جای عفو و

رحمت است ((ارحم الراحمین)) است ، و آنجا که جای مجازات و عقوبت است ((اشد المعاقبین)) است چنانکه در دعا آمده است و ایقنت انک انت ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمه .

در آخرین آیه از آیات مورد بحث به پاسخ ایرادی می پردازد که یهود بنی نضیر - چنانکه در شائن نزول نیز گفتیم - به پیامبر (صلی الله علیه و آله) متوجه می ساختند، در آن موقع که دستور داد قسمتی از نخلهای نزدیک قلعه های محکم یهود را ببرند (تا محل کافی برای نبرد باشد، یا برای اینکه یهود ناراحت شوند و از قلعه ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد) آنها گفتند: ای محمد! مگر تو نبودی که از اینگونه کارها نهی می کردی؟ آیه نازل شد و گفت: ((هر درخت با ارزش نخل را قطع یا به حال خود واگذار کردید همه به فرمان خدا بود))! (ما قطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولها فباذن الله).

و ((هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند)) (و لیخزی الفاسقین).

((لینه)) از ماده ((لون)) به یکنوع عالی از درخت خرما می گویند، و بعضی آنرا از ماده ((لین)) به معنی نرمی به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده اند که شاخه هائی نرم و نزدیک زمین و میوه ای نرم و لذیذ دارد.

گاه ((لینه)) به ((الوان)) و انواع مختلف درخت نخل یا ((نخله کریمه)) تفسیر شده است که تقریباً همه به یک چیز برمی گردد.

به هر حال

بعضی گفته اند: اقدام به قطع قسمتی از درختان نخل ((بنی نضیر)) از سوی بعضی از مسلمانان روی داد، در حالی که بعضی دیگر مخالف بودند، در اینجا آیه فوق نازل شد و میان آنها فصل خصومت کرد.

بعضی دیگر گفته اند: آیه ناظر به عمل دو نفر از اصحاب است که یکی به هنگام قطع درختان نخل درختان خوب را می برید تا یهود را به خشم آورد

(و از قلعه فرود آیند) و دیگری نخلهای کم ارزش را می برید تا آنچه پرارزش است برای استفاده آینده باقی بماند، و به همین جهت در میان آنها اختلاف افتاد آیه نازل شد و گفت هر دو به اذن الهی بوده است .

ولی ظاهر آیه این است که مسلمانان بعضی از درختان ((لینه)) (نوع خوب) را بریدند و بعضی از همانها را رها ساختند، و این عمل باعث ایراد یهود شد و قرآن به آنها پاسخ گفت تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبوده، بلکه یک دستور الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار عملی گردد، تا بیش از حد ضایعاتی رخ ندهد.

در هر صورت این حکم یک استثنا در قانون معروف اسلامی است که می گوید به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد، و حیوانات را کشت، و زراعتها را آتش زد، این تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه، و یا فراهم ساختن میدان جنگ و مانند آن ضرورت داشته، و در هر قانون کلی استثنائات جزئی ضروری غالباً وجود دارد،

همانگونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است ، ولی به هنگام اجبار و اضطرار ((اکل میته)) مجاز است .

جمله ((و لیخزی الفاسقین)) (تا فاسقان را خوار و رسوا کند) نشان می دهد که لاقفل یکی از اهداف این کار خوار نمودن دشمن و در هم شکستن روحیه آنها بوده است .

۱ - لشکرهای نامرئی خدا!

در حالی که اهل دنیا برای کسب پیروزی بر نیروهای ظاهری و مادی خویش تکیه می کنند، تکیه گاه خداپرستان ارزشهای معنوی و امدادهای الهی آنها است که نمونه ای از آن را در داستان شکست ((بنی نضیر)) و بیرون راندن آنها از مدینه در آیات فوق ملاحظه کردیم .

در این آیات خواندیم که یکی از عوامل مؤثر پیروزی همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دلهای آنها افکند تا آنجا که خانه های خود را با دست خود ویران می کردند، و حاضر شدند از اموال خود چشم بپوشند و از آن دیار بیرون روند.

نظیر این معنی چند بار در آیات قرآن مجید آمده است از جمله در داستان گروه دیگری از یهود بنام ((بنی قریظه)) که مسلمانان بعد از جنگ احزاب در یک درگیری شدید با آنها روبرو شدند نیز آمده است ، می فرماید: و انزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم و قذف فی قلوبهم الرعب فریقا تقتلون و تاسرون فریقا: ((خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از دژهای محکشان فرود آورد، و در دلهای آنها ترس و وحشت افکند، تا آنجا که گروهی را به قتل رساندید و گروهی را اسیر کردید))

همین معنی در داستان جنگ بدر نیز آمده است که می گوید: ساءلقى فى قلوب الذين كفروا الرعب : ((من به زودی در دلهای کافران وحشت می افکنم)).

قسمتی از این وحشت که حکم یک لشکر نامرئی الهی را دارد طبیعی است هر چند قسمتی از آن اسرارآمیز است و روابط آن با وسائل عادی بر ما مکشوف

نیست ، آنچه طبیعی است اینکه مؤمنان در هر حال خود را پیروز می دادند خواه کشته و شهید شوند و خواه دشمن را در هم بکوبند، و کسی که منطقتش این است ترس و وحشتی به خود راه نمی دهد، بلکه چنین انسان اعجوبه ای برای دشمنش وحشت انگیز است ، همانگونه که در دنیای امروز نیز کشورهای بزرگی را می بینیم که با داشتن پیشرفته ترین سلاحها، و بزرگترین ارتشها، از گروهی اندک مؤمنان راستین ستیزه جوی وحشت دارند، و دائما می کوشند با آنها درگیر نشوند.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: نصرت بالرعب مسیره شهر! : ((من از جانب خدا به وسیله ترس و وحشت دشمنان یاری شده ام به فاصله یکماه)).

یعنی نه تنها کسانی که در میدان نبرد با من روبرو می شوند وحشت دارند بلکه در نقاطی که دشمن از من یکماه راه فاصله دارد وحشت و اضطراب حاکم است !

در مورد لشکریان حضرت مهدی (عج) نیز می خوانیم که سه لشکر او را یاری می کنند: الملائکه ، و المؤمنون ، و الرعب ! : ((فرشتگان و مؤمنان و ترس و وحشت)).

در حقیقت آنها سعی می کنند

از برون ضربه نخورند اما خداوند از درون آنها را متلاشی می کند، و می دانیم ضربه درونی جانکاهتر و جبران ناپذیر است ، چرا که اگر تمام سلاحها و ارتشهای دنیا در اختیار کسی باشد ولی روحیه نبرد نداشته باشد محکوم به شکست و نابودی است .

۲ - توطئه های امروز یهود

تاریخ اسلام از همان آغاز با توطئه های آنها آمیخته شده بود و در بسیاری از حوادث دردناک آنها را داخل صحنه یا در پشت صحنه مشاهده می کنیم ، و عجب اینکه آنها به عشق پیامبر موعود به سرزمین حجاز آمدند، ولی بعد از این ظهور بزرگ از دشمنان سرسخت شدند و هم امروز نیز در بیشتر توطئه های ضد اسلامی یهود را در صحنه و یا در پشت صحنه مشاهده می کنیم ، و این عبرتی است برای صاحبان بصیرت !

و همانگونه که تاریخ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نشان می دهد تنها طریق دفع آنان برخورد قاطعانه است ، به خصوص ((صهیونیستها)) که در منطقشان هیچگونه مدارا و عدل و انصاف نیست ، زبانشان زور است ، و جز با زور و قدرت نمی توان با آنها سخن گفت ، ولی با این حال از مؤمنان راستین بیش از هر چیز می ترسند، و اگر مسلمانان امروز همانند یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ایمان و استقامت و قاطعیت کافی برخوردار باشند ترس و وحشت آنها بر دلهای این دشمنان خونخوار چیره می شود، و می توان با همین لشکر الهی آنها را از زمینهای اشغال شده بیرون راند و این درسی

است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در چهارده قرن قبل به ما داده است. از آنجا که این آیات تکمیلی است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود بنی نضیر را بازگو می کرد شاءن نزول آن نیز ادامه همان شاءن نزول است.

توضیح اینکه بعد از بیرون رفتن یهود ((بنی نضیر)) از مدینه، باغها و زمینهای کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند، جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند عرض کردند: برگزیده های این غنیمت، و یک چهارم آنرا برگیر و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم! آیات فوق نازل شد و با صراحت گفت: چون برای این غنائم، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) دارد (و او هر گونه صلاح بداند تقسیم می کند و چنانکه بعدا خواهیم دید پیامبر (صلی الله علیه و آله) این اموال را در میان مهاجرین که دسته ای آنها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار که نیاز شدیدی داشتند تقسیم کرد).

حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید

این آیات چنانکه گفتیم حکم غنائم بنی نضیر را بیان می کند، و در عین حال روشنگر یک قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردسر و زحمت

و رنج عائد جامعه اسلامی می شود که در فقه اسلامی

به عنوان ((فیی ء)) یاد شده است .

می فرماید: ((آنچه را خداوند به رسولش از آنها باز گرداند، چیزی است که شما برای تحصیل آن نه اسبی تاختید، و نه شتری)) (و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب).

((افاء)) از ماده ((فیی ء)) در اصل به معنی ((رجوع و بازگشت)) است ، و اینکه بر این دسته از غنائم ((فیی ء)) (بر وزن شی ء) اطلاق شده شاید به خاطر آن است که خداوند تمام مواهب این جهان را در اصل برای مؤمنان ، و قبل از همه برای پیغمبر گرامیش که اشرف کائنات و خلاصه موجودات است آفریده ، و افراد غیر مؤمن و گنهکار در حقیقت غاصبان این اموالند (هر چند بر حسب قوانین شرعی یا عرفی مالک محسوب شوند) هنگامی که این اموال به حاصبان حقیقی باز می گردد شایسته عنوان ((فیی ء)) است .

((اوجفتم)) از ماده ((ایجاف)) به معنی راندن سریع است که معمولاً در جنگها اتفاق می افتد.

((خیل)) به معنی اسبها است (جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد)

((رکاب)) از ماده ((رکوب)) معمولاً به معنی شتران سواری می آید.

هدف از مجموع جمله این است که در تمام مواردی که برای به دست آوردن غنیمت هیچ جنگی رخ ندهد غنائم در میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد، و به طور کامل در اختیار رئیس مسلمین قرار می گیرد، او هم با صلاحدید خود در مصارفی که در آیه بعد می آید مصرف می کند.

سپس می افزاید: چنان نیست که پیروزیها همیشه نتیجه جنگهای شما

باشد، ((ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خداوند بر همه چیز تواناست)) (و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قذیر).

آری پیروزی بر دشمن سرسخت و نیرومندی همچون یهود بنی نضیر با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفت، تا بدانید خداوند بر همه چیز قادر است، و می تواند در یک چشم بر همزدن قومی نیرومند را زبون سازد، و گروهی اندک را بر آنها مسلط کند، و تمام امکانات را از گروه اول به گروه دوم منتقل نماید.

اینجاست که مسلمانان می توانند در چنین میدانهایی هم درس معرفه الله بیاموزند، و هم نشانه های حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ببینند، و هم برنامه اخلاص و اتکاء به ذات پاک خدا را در تمام مسیر راهشان یاد گیرند.

در اینجا سؤال مطرح می شود و آن اینکه غنائم یهود بنی نضیر بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار نگرفت بلکه لشکرکشی کردند و قلعه های یهود را در حلقه محاصره قرار دادند، و حتی گفته می شود درگیری مسلحانه محدودی نیز رخ داد.

در پاسخ می گوئیم قلعه های بنی نضیر چنانکه گفته اند فاصله چندانی از مدینه نداشت (بعضی از مفسران فاصله را دو میل، کمتر از ۴ کیلومتر، ذکر کرده اند) و مسلمانان پیاده به سوی قلعه ها آمدند، بنابراین زحمتی متحمل نشدند

اما وقوع درگیری مسلحانه از نظر تاریخی ثابت نیست، محاصره نیز چندان به طول نیانجامید، بنابراین می توان گفت در حقیقت چیزی که بتوان نام آن را نبرد گذاشت رخ نداد

و خونی بر زمین ریخته نشد.

آیه بعد مصرف ((فییء)) را که در آیه قبل آمده است به وضوح بیان می کند و به صورت یک قاعده کلی می فرماید: ((آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگردانده است از آن خدا، و رسول، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است)) (و ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل).

یعنی این همانند غنائم جنگهای مسلحانه نیست که تنها یک پنجم آن در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایر نیازمندان قرار گیرد، و چهار پنجم از آن جنگجویان باشد.

و نیز اگر در آیه قبل گفته شد که تمام آن متعلق به رسول خدا است مفهومی این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی مصرف می کند، بلکه چون رئیس حکومت اسلامی، و مخصوصا مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است قسمت عمده را در مورد آنها صرف می کند.

در این آیه به طور کلی شش مصرف برای ((فییء)) ذکر شده :

۱ - سهم خداوند، بدیهی است خداوند مالک همه چیز است، و در عین حال به هیچ چیز نیازمند نیست، و این یکنوع نسبت تشریفی است تا گروه های دیگر که بعد از آن ذکر شده اند هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را همردیف سهم خدا محسوب دارند، و ذره ای از شخصیت آنها در افکار عمومی کاسته شود.

۲ - سهم پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که طبعا نیازمندیهای شخصی

او و سپس نیازمندیهای مقامی او و انتظاراتی را که مردم از او دارند تاءمین می کند.

۳ - سهم ذوی القربی است که بدون شك در اینجا منظور خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بنی هاشم است که از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است محرومند.

و اصولاً معنی ندارد که منظور خویشاوندان عموم مردم باشد چرا که در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می شود، زیرا همه مردم خویشاوندان یکدیگرند.

در اینکه آیا در ذوی القربی نیاز و فقر شرط است یا نه در میان مفسران گفتگو است هر چند با قرائنی که در پایان این آیه و آیه بعد است شرط بودن آن صحیحتر به نظر می رسد.

۴ و ۵ و ۶ - سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، در اینکه این سه گروه تنها از بنی هاشم باید باشند، یا عموم یتیمان و مستمندان و ابن السبیل ها را شامل می شود؟ در میان مفسران گفتگو است.

عموم فقهای اهل سنت و مفسران آنها معتقدند که این مسأله تعمیم دارد در حالی که روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است در این زمینه مختلف می باشد، از بعضی استفاده می شود که این سه سهم نیز مخصوص یتیمان و مستمندان و ابن السبیل بنی هاشم است، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که این

حکم عمومیت دارد از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: کان ابی یقول لنا سهم رسول الله و سهم ذی القربی ، و نحن شركاء الناس

فیما بقی : ((سهم رسول خدا و ذی القربی از آن ما است ، و ما در باقیمانده این سهام با مردم شریکیم)).

آیه ۸ و ۹ همین سوره که توضیحی است برای این آیه نیز گواهی می دهد که این سهم مخصوص بنی هاشم نیست ، زیرا در آن سخن از عموم فقرای مهاجرین و انصار است .

علاوه بر این مفسران نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از ماجرای ((بنی نضیر)) اموالی را که از آنها باقی مانده بود در میان ((مهاجران)) که عموماً در شرایط سختی در مدینه زندگی می کردند و سه نفر از طایفه انصار که سخت نیازمند بودند تقسیم کرد، و این دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است ، و اگر بعضی از روایات با آن سازگار نباشد باید ظاهر قرآن را ترجیح داد.

سپس به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته ، می افزاید: ((این به خاطر آن است که این اموال عظیم دست به دست میان ثروتمندان شما نگردد، و نیازمندان از آن محروم نشوند))! (لکیلا یکون دوله بین الاغنیاء منکم).

جمعی از مفسران برای این جمله مخصوصاً شاءن نزولی ذکر کرده اند که

قبلاً نیز اجمالاً به آن اشاره شد، و آن اینکه بعد از ماجرای بنی نضیر جمعی از رؤسای مسلمین خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و عرض کردند: برگزیده خود، و یک چهارم از این غنائم را بگیر، و بقیه را در اختیار ما بگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم ، آنگونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام بود! آیه فوق نازل شد

و به آنها اخطار کرد: نباید این اموال دست به دست میان اغنیا بگردد!

این آیه یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن اینکه جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به مالکیت خصوصی برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروتها متمرکز در دست گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد.

البته این به آن معنی نیست که ما پیش خود قوانین وضع کنیم و ثروتها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم، بلکه منظور این است که اگر مقررات اسلامی در زمینه تحصیل ثروت و همچنین مالیاتهای همچون خمس و زکات و خراج و غیر آن و احکام بیت المال و انفال درست پیاده شود خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داد که در عین احترام به تلاشهای فردی مصالح جمع تاءمین خواهد شد، و از دو قطبی شدن جامعه (اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر) جلوگیری می کند.

و در پایان آیه می فرماید: ((آنچه را رسول خدا برای شما آورده است بگیرید، و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده از آن خودداری نمائید و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند شدیدالعقاب است)) (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب).

این جمله هر چند در ماجرای غنائم بنی نضیر نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم عمومی در تمام زمینه ها و برنامه های زندگی مسلمانها است، و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر (صلی الله علیه و

بر طبق این اصل همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد، یا مسائل اقتصادی، و یا عبادی، و غیر آن، به خصوص اینکه در ذیل آیه کسانی را که مخالفت کنند به عذاب شدید تهدید کرده است.

۱ - مصرف ((فییء)) (غنائم بدون جنگ).

اموالی که تحت عنوان ((فییء)) در اختیار رسول الله (صلی الله علیه و آله) به عنوان رهبر حکومت اسلامی قرار می گرفت اموال فراوانی بود که شامل کلیه اموالی می شد که از غیر طریق جنگ در اختیار مسلمین واقع می شد، این اموال می توانست نقش مهمی در تعدیل ثروت در محیط اسلامی ایفا کند، چرا که برخلاف سنت جاهلی هرگز در میان ثروتمندان اقوام و قبائل تقسیم نمی شد، بلکه مستقیماً در اختیار رهبر مسلمانان بود، و او نیز با توجه به اولویتها آنها تقسیم می کرد.

و چنانکه در بحث انفال گفته ایم ((فییء)) بخشی از انفال است بخش دیگر آن تمام اموالی است که مالک مشخص ندارد که شرح آن در فقه اسلامی آمده و بالغ بر دوازده موضوع می شود، و به این ترتیب حجم بیشتری از مواهب الهی از این طریق در اختیار حکومت اسلامی، و سپس در اختیار نیازمندان قرار می گیرد.

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که در میان آیه اول و دوم که در بالا ذکر کردیم تضادی وجود ندارد، هر چند آیه اول ظاهراً ((فیء)) را در

اختیار شخص پیامبر می گذارد و در آیه دوم مصارف ششگانه ای برای آن ذکر می کند، زیرا این مصارف ششگانه ذکر اولویتهائی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند، و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اینهمه ثروت را برای شخص خودش نمی خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است صرف می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که این حق بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امامان معصوم (علیهم السلام) و بعد از آنها به نواب آنها یعنی مجتهدان جامع الشرایط می رسد، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست، و حکومت اسلامی از مهمترین مسائلی است که مسلمانان با آن سر و کار دارند و قسمتی از پایه های این حکومت بر مسائل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسائل اقتصادی اصیل اسلامی همینها است.

۲ - پاسخ به یک سؤال

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه خداوند دستور می دهد که همه مردم بدون استثنا آنچه را پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید بی قید و شرط بپذیرند؟!

ولی با توجه به اینکه ما پیامبر را معصوم می دانیم، و این حق فقط برای او و جانشینان معصوم او است پاسخ سؤال روشن می شود.

جالب توجه اینکه در روایات زیادی به این مسأله اشاره شده است که اگر خداوند چنین اختیاراتی را به پیامبرش داده به خاطر آن است که او

را کاملا آزموده و خلق عظیم و اخلاق فوق العاده دارد که چنین حقی را به او تفویض فرموده است .

۳ - داستان غم انگیز فدک :

((فدک)) یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه در حدود ۱۴۰ کیلومتری نزدیک خیبر بود که در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست ساکنان فدک از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آمدند و نیمی از زمین و باغهای خود را به آن حضرت واگذار کردند، و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آن می بردند.

با توجه به آیه ((فییء)) در این سوره ، این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) بود و می توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه ۷ همین سوره اشاره شده مصرف کند، لذا پیامبر آن را به دخترش فاطمه ((علیها سلام الله)) بخشید، و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده اند، از جمله در ((تفسیر در المنثور)) از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه ((و آت ذا القربی حقه)) (روم ۳۸) نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فدک را به فاطمه بخشید (اقطع رسول الله فاطمه فدکا).

و در کتاب ((کنز العمال)) که در حاشیه

مسند احمد آمده در مسأله صلّه رحم از ((ابو سعید خدری)) نقل شده هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه (علیه السلام) را خواست و فرمود: یا فاطمه لک فدک: ((ای فاطمه! فدک از آن تو است)).

حاکم نیشابوری نیز در تاریخش همین معنی را آورده است.

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه داستان فدک را به طور مشروح ذکر کرده و همچنین کتب فراوان دیگر.

ولی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی (علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم داشتند یاران علی (علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند به بهانه حدیث مجعول ((نحن معاشر الانبیاء لا نورث)) آن را مصادره کردند، و با اینکه فاطمه (علیه السلام) رسماً متصرف آن بود و کسی از ((ذوالید)) مطالبه شاهد و بینه نمی کند از او شاهد خواستند، حضرت (علیه السلام) نیز اقامه شهود کرد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شخصا فدک را به او بخشیده، اما با اینهمه اعتنا نکردند، در دورانهای بعد هر یک از خلفا که می خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند فدک را به آنها باز می گرداندند، اما چیزی نمی گذشت که دیگری آن را مجدداً مصادره می کرد! و این عمل بارها در زمان خلفای ((بنی امیه)) و ((بنی عباس)) تکرار شد.

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دورانهای بعد

روی داد از دردناکترین و غم انگیزترین و در عین حال عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است که مستقلا باید مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا از حوادث مختلف تاریخ اسلام پرده بردارد.

قابل توجه اینکه محدث اهل سنت مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب معروفش ((صحیح مسلم)) داستان مطالبه فاطمه (علیه السلام) فدک را از خلیفه اول مشروحا آورده و از عایشه نقل می کند که بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن فدک فاطمه (علیه السلام) از او قهر کرد و تا هنگام وفات یک کلمه با او سخن نگفت (صحیح مسلم جلد ۳ صفحه ۱۳۸۰ حدیث ۵۲ از کتاب الجهاد). سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام

این آیات ادامه بحث آیات گذشته پیرامون مصارف ششگانه ((فیء)) (اموال و غنائمی که از غیر طریق جنگ عائد مسلمین می شود) می باشد، و در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مسکینها و ابن السبیل ها و بیش از همه تفسیر ((ابن السبیل)) است، چرا که بیشترین رقم مسلمانان مهاجر را در آن روز آنها تشکیل می دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند اما به خاطر مهاجرت تهیدست شده بودند.

می فرماید: ((این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند)) (للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم).

((آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنها راستگویانند)) (بینغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله

اولئک هم الصادقون).

در اینجا سه

وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در ((اخلاص)) و ((جهاد)) و ((صدق)) خلاصه می شود.

نخست مساءله ((ابتغاء فضل خدا و رضای او)) را مطرح می کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس ، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است .

بنابراین ((فضل)) در اینجا به معنی ((ثواب)) است ، و ((رضوان)) همان خشنودی پروردگار است که مرحله والا-تری از تمنای ثواب می باشد، همانگونه که در آیات متعددی از قرآن نیز به همین معنی آمده ، از جمله در آیه ۲۹ سوره فتح در آنجا که اصحاب رسول الله را با این عبارت توصیف می کند تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا: ((آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که فضل خدا و رضای او را می طلبند)).

حتی تعبیر به ((فضل)) ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می دادند که استحقاق ثوابی بیاورد بلکه ثواب را یک انعام الهی می شمرند!

جمعی از مفسران ((فضل)) را در اینجا به معنی رزق و روزی دنیا تفسیر کرده اند چرا که در بعضی از آیات دیگر قرآن نیز به همین معنی آمده ، ولی با توجه به اینکه مقام ، مقام بیان اخلاص مهاجران است این معنی مناسب نیست ، بلکه مناسب همان پاداش الهی است .

البته این احتمال بعید نیست که فضل اشاره به نعمتهای جسمانی بهشت باشد و رضوان به نعمتهای معنوی و روحانی ولی هر چه هست مربوط به

آخرت است نه دنیا.

دیگر اینکه آنها پیوسته در خدمت آئین حق و یاری رسول او هستند و لحظه ای از جهاد در این راه دست بر نمی دارند.
(توجه داشته باشید جمله ((ینصرون)) فعل مضارع و دلیل بر استمرار است).

به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده اند.

و در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می کند، هم در دعوی ایمان صادقند، هم در ادعای محبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و هم در زمینه طرفداری از آئین حق.

ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان نزول این آیات است، ولی می دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعداً تغییر مسیر دادند و خود را از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ ((جمل)) را در بصره و ((صفین)) را در شام روشن ساختند، و در برابر خلیفه رسول الله که به اتفاق مسلمین لازم الطاعه بود قیام کردند، و خونهای هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند، افراد دیگری مانند آنها.

در آیه بعد به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی درباره طایفه انصار می کند، و بحثی را که در آیه قبل درباره مهاجران بود با آن تکمیل نموده، می فرماید: ((و کسانی که در دارالهجره (سرزمین مدینه) و

در خانه ایمان قبل از مهاجران مسکن گزیدند)) (و الذین تبؤا الدار و الایمان من قبلهم).

قابل توجه اینکه ((تبؤا)) از ماده ((بواء)) (بر وزن دواء) در اصل به معنی مساوات اجزاء مکان است، و به تعبیر دیگر صاف و مرتب کردن یک مکان

را ((بواء)) می گویند، این تعبیر کنایه لطیفی است از این معنی که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مهاجران وارد این شهر شوند زمینه های هجرت را فراهم کردند، و همانگونه که تاریخ می گوید آنها دو بار در عقبه (گردنه ای نزدیک مکه) آمده، و مخفیانه با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بیعت کردند، و به صورت مبلغانی به سوی مدینه بازگشتند، و حتی یکی از مسلمانان مکه را بنام ((مصعب بن عمیر)) به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آماده سازند.

بنابراین نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرائی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می توانستند آماده ساختند.

تعبیر ((من قبلهم)) نشان می دهد که اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است، و مهم همین است.

مطابق این تفسیر انصار مدینه نیز جزء مستحقین این اموال بودند، و این منافات با آنچه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال بنی نضیر بخشید، ندارد، زیرا ممکن است در میان انصار

افراد مسکین و فقیر غیر از آن چند نفر نبوده ، در حالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است ، به عکس مهاجرین که اگر هم مصداق فقیر نبوده اند مصداق ((ابن السبیل)) محسوب می شدند.

سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحيات انصار می باشد پرداخته ، چنین می گوید:

((آنها چنان هستند که هر مسلمانی را به سوی آنها هجرت کند دوست دارند)) (یحیون من هاجر الیهم).

و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست ، بلکه مهم نزد آنان مسأله ایمان و هجرت است ، و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها محسوب می شود.

((دیگر اینکه آنها در درون سینه های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند)) (و لا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا).

نه چشم داشتی به غنائمی که به آنها داده شده است دارند، و نه نسبت به آنها حسد می ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می کنند، و اصلاً این امور به خیال آنها نمی گذرد، و این نهایت بلند نظری و بزرگواری انصار را نشان می دهد.

و در مرحله سوم می افزاید: ((آنها مهاجران را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیداً فقیر باشند)) (و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه).

و به این ترتیب ((محبت)) و ((بلندنظری)) و ((ایثار)) سه ویژگی پُرافتخار آنها است .

مفسران در شائن نزول این آیه داستانهای متعددی نقل کرده اند، ((ابن عباس)) می گوید، پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله

علیه و آله) روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: ((اگر مایل هستید اموال و خانه هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می خواهید اموال و خانه هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود))؟!

انصار گفتند: هم اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم ، و هم چشم داشتی به غنائم نداریم ، و مهاجران را بر خود مقدم می شمردیم ، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود.

در حدیث دیگری می خوانیم : کسی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: گرسنه ام ، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد از منزل غذائی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود، فرمود: چه کسی امشب این مرد را میهمان می کند؟ مردی از انصار اعلام آمادگی کرد، و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت ، سفارش کرد غذا را برای میهمان بیاورید، و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت : کودکان را هرگونه ممکن است چاره کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی آنکه چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می خورند، و به مقدار کافی خورد و سیر شد، و آنها شب گرسنه خوابیدند، صبح خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند پیامبر

(صلی اللہ علیہ و آلہ) نگاہی به آنها کرد و تبسمی فرمود (و بی آنکه آنها سخنی بگویند) آیه فوق را تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود.

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده می خوانیم: میزبان علی (علیه السلام) و کودکان فرزندان او، و کسی که کودکان را گرسنه خواباند بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیه السلام) بود.

باید توجه داشت که داستان اول ممکن است شاء نزول آیه باشد، ولی دومی نوعی تطبیق پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ) است که در مورد این میهمانی ایثارگرانه آیه را تلاوت فرمود، بنابراین نزول آیات در مورد انصار منافاتی با میزبان بودن علی (علیه السلام) ندارد.

بعضی نیز نوشته اند این آیه در مورد جنگجویان احد نازل شده که هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند، کسی آبی به مقدار نوشیدن یکنفر آورد و سراغ هر یک رفت به دیگری حواله داد، و او را بر خود مقدم شمرد، و سرانجام همگی تشنه جان سپردند و خداوند این ایثارگری آنها را ستود.

ولی روشن است که این آیه در داستان ((بنی نضیر)) نازل شده، اما به خاطر عمومیت مفهوم آن قابل تطبیق بر موارد مشابه است.

و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر روی این اوصاف کریمه، و بیان نتیجه آن می افزاید: ((و کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته، رستگاراند)) (و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون).

((شح)) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید به معنی بخل تواءم با حرص است که

به صورت عادت در آید.

((یوق)) از ماده ((وقایه)) گرچه به صورت فعل مجهول است اما پیداست که فاعل آن در اینجا خدا است ، یعنی هر کس خداوند او را از این صفت مذموم نگاهداری کند رستگار است .

در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود: اتدري ما الشحيح : ((آیا میدانى شحيح کیست))؟!

او در جواب عرض می کند: هو البخیل : ((منظور بخیل است)).

امام فرمود: الشح اشد من البخل ، ان البخیل یبخل بما فی یده ، و الشحیح یشح بما فی ایدی الناس و علی ما فی یده ، حتی لا یری فی ایدی الناس شیئا الا تمنی ان یکون له بالحل و الحرام ، و لا یقنع بما رزقه الله عز و جل !:

((شح از بخل شدیدتر است ، ((بخیل)) کسی است که در مورد آنچه دارد

بخل می ورزد، ولی ((شحیح)) هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می کند آنرا به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست)).

در حدیث دیگری می خوانیم: لا یجتمع الشح و الايمان فی قلب رجل مسلم!، و لا یجتمع غبار فی سیبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم! : ((بخل و حرص و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود، همانگونه که غبار راه جهاد و دود جهنم در درون یک انسان مجتمع نمی گردد)).

کوتاه سخن

اینکه: از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که ترک بخل و حرص انسان را به رستگاری می رساند، در حالی که آلودگی به این صفت مذموم کاخ سعادت انسان را ویران می سازد.

در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می آورد که با الهام از قرآن مجید در میان ما به عنوان ((تابعین)) معروف شده اند، و بعد از مهاجران و انصار که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می دهند.

می فرماید: ((و کسانی که بعد از آنها آمدند می گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی)) (و الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاکواننا الذین سبقونا بالایمان و لاتجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم).

گرچه بعضی از مفسران مفهوم این جمله را محدود به کسانی کرده اند که بعد از پیروزی اسلام و فتح مکه به مسلمانان پیوستند، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت نیست، بلکه تمام مسلمین را تا دامنه قیامت شامل می شود، و به فرض که آیه ناظر به آن گروه خاص باشد از نظر ملاک و معیار و نتیجه عمومیت دارد، و به این ترتیب آیات سه گانه فوق تمام مسلمین عالم را که در سه عنوان ((مهاجرین)) و ((انصار)) و ((تابعین)) خلاصه می شوند شامل می گردد.

جمله ((و الذین جاؤ

۱...)) ظاهراً عطف بر ((اللفقراء المهاجرین)) است و بیانگر این واقعیت می باشد که اموال ((فبیء)) منحصر به نیازمندان مهاجرین و انصار نیست ، بلکه سایر نیازمندان مسلمین را در طول تاریخ شامل می شود.

این احتمال نیز داده شده که جمله مستقلی باشد (به این ترتیب که و الذین جاؤا مبتدا و یقولون خبر است) ولی تفسیر اول با توجه به هماهنگی آن با آیات قبل مناسبتر به نظر می رسد.

قابل توجه اینکه در اینجا نیز اوصاف سه گانه ای برای تابعین ذکر می کند: نخست اینکه آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آموزش و توبه در پیشگاه خداوندند.

دیگر اینکه نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگتری می نگرند که از هر نظر مورد احترامند، و برای آنها نیز تقاضای آموزش از پیشگاه خداوند می کنند.

سوم اینکه آنها می کوشند هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند، و از خداوند رؤف و رحیم در این راه یاری می طلبند، و به این ترتیب ((خودسازی)) و ((احترام به پیشگامان در ایمان)) و ((دوری از کینه و حسد)) از ویژگیهای آنها است .

((غل)) (بر وزن سل) چنانکه قبلاً نیز گفته ایم در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است ، و لذا به آب جاری در میان درختان ((غلل)) می گویند، و از آنجا که حسد و عداوت و دشمنی به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می کند به آن ((غل)) گفته شده ، بنابراین ((غل)) تنها به معنی ((حسد)) نیست بلکه مفهوم وسیعی دارد

که بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را شامل می شود.

تعبیر به ((اخوان)) (برادران) و استمداد از خداوند رؤف و رحیم در پایان آیه همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاشها و تقاضاها همه به صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد، و هر گونه کینه و عداوت و دشمنی و بخل و حرص و حسد از سینه ها شسته شود و این است یک جامعه اسلامی راستین .

صحابه در میزان قرآن و تاریخ

در اینجا بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از ((مهاجران)) و ((انصار)) و ((تابعین)) در آیات فوق آمده باز اصرار دارند که همه ((صحابه)) را بدون استثنا پاک و منزّه بشمرند، و کارهای خلافی که احیاناً در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا بعد از او از بعضی از آنان سر زده با دیده اغماض بنگرند، و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که آیات فوق پاسخ دندان شکنی به این افراد می دهد، و ضوابط

((مهاجران)) راستین و ((انصار)) و ((تابعین)) را دقیقاً معین می کند.

در مهاجران اخلاص، و جهاد، و صدق را می شمرد.

و در ((انصار)) محبت نسبت به مهاجران، و ایثار، و پرهیز از هر گونه بخل و حرص را ذکر می کند.

و در ((تابعین)) خودسازی و احترام به پیشگامان در

ایمان ، و پرهیز از هر گونه کینه و حسد را بیان می نماید.

با این حال ما چگونه می توانیم کسانی را که فی المثل در جنگ جمل حضور یافتند، و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، و نه سینه ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند، و نه سبقت در ایمان علی (علیه السلام) را محترم شمردند محترم بشمریم و هر گونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم!؟

بنابراین ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و چه در طوفانهای شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت ، دقیقاً تحت بررسی قرار می دهیم ، و بر اساس معیارهایی که در همین آیات از قرآن دریافته ایم ، درباره آنها قضاوت و داوری می کنیم ، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی ماندند محکم می سازیم ، و از آنها که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا بعد از او رابطه خود را گسستند می بریم ، این است یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل . بعضی از مفسران شان نزولی برای آیات فوق نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است :

جمعی از منافقان مدینه مانند ((عبد الله بن ابی)) و یارانش مخفیانه کسی را به سراغ یهود ((بنی نضیر)) فرستادند و گفتند: شما محکم

در جای خود بایستید، از خانه های خود بیرون نروید، و دژهای خود را محکم سازید، ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس با شما هستیم ، طایفه بنی قریظه و سایر هم پیمانهای شما از قبیله غطفان نیز با شما همراهی می کنند. همین امر سبب شد که یهود بنی نضیر بر مخالفت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشویق

شوند، اما در این هنگام یکی از بزرگان ((بنی نضیر)) بنام ((سلام)) به ((حیی بن اخطب)) که سرپرست برنامه های ((بنی نضیر)) بود گفت : اعتنائی به حرف ((عبد الله بن ابی)) نکنید، او می خواهد تو را تشویق به جنگ محمد (صلی الله علیه و آله) کند، و خودش در خانه بنشیند و شما را تسلیم حوادث نماید ((حیی)) گفت : ما جز دشمنی محمد (صلی الله علیه و آله) و پیکار با او چیزی را نمی شناسیم ، ((سلام)) در پاسخ او گفت : به خدا سوگند من می بینم سرانجام ما را از این سرزمین بیرون می کنند، و اموال و شرف ما بر باد می رود کودکان ما اسیر، و جنگجویان ما کشته می شوند.

آیات فوق سرانجام این ماجرا را بازگو می کند.

بعضی معتقدند این آیات قبل از ماجرای یهود ((بنی نضیر)) نازل شده و حکایت از حوادث آینده این ماجرا می کند، و به همین دلیل آن را از خبرهای غیبی قرآن می شمردند.

لحن آیات که به صورت فعل مضارع ذکر شده گرچه این نظر را تایید می کند ولی پیوند این آیات با آیات

پیشین که بعد از ماجرای شکست بنی نضیر و تبعید آنها نازل گردیده نشان می دهد که این آیات نیز بعد از این ماجرا نازل شده و تعبیر به فعل مضارع به عنوان حکایت حال است (دقت کنید).

نقش منافقان در فتنه های یهود

بعد از بیان ماجرای طایفه یهود ((بنی نضیر)) در آیات گذشته ، و شرح

حال سه گروه از مؤمنان یعنی ((مهاجرین)) و ((انصار)) و ((تابعین)) با ویژگیهای هر کدام ، در آیات مورد بحث به شرح حال گروه دیگری یعنی منافقان و نقش آنها در این ماجرا می پردازد، تا وضع حال همه را در مقایسه با یکدیگر روشنتر سازد، و این روش قرآن است که برای معرفی گروهها آنها را در مقایسه با یکدیگر قرار می دهد.

نخست روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده می فرماید: ((آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: اگر شما را از وطن بیرون کنند ما هم با شما خواهیم بود، و سخن هیچکس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر هم با شما پیکار شود شما را یاری خواهیم کرد)) (الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم و لانطیع فیکم احدا ابدا و ان قوتلتم لننصرکم).

و به این ترتیب این گروه از منافقان به طایفه یهود سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می گفتند: نخست اینکه اگر شما را از این سرزمین بیرون رانند ما هم بعد از شما در اینجا نمی مانیم تا جای خالی شما را

ببینیم! دیگر اینکه اگر دستوری بر ضد شما صادر شود از هر کس و هر مقام باشد، نه حالا، هیچوقت اطاعت نمی کنیم!

سوم اینکه اگر پای کارزار به میان آید ما دوش به دوش شما ایستاده ایم، و در یاری شما هیچگونه تردیدی به خود راه نمی دهیم! آری اینها قولهایی بود که منافقان قبل از این ماجرا به یهود دادند، ولی حوادث بعد نشان داد که همه دروغ بود.

و به همین دلیل قرآن با صراحت می گوید: ((خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند)) (و الله یشهد انهم لکاذبون).

چه تعبیر تکان دهنده ای که با انواع تاکیدها همراه است، ذکر خداوند به عنوان شاهد و گواه، و آوردن جمله به صورت جمله اسمیه، و نیز استفاده از ((ان)) و ((لام تاء کید)) همه نشان می دهد که ((دروغ)) و ((نفاق)) چنان به هم آمیخته است که جدائی در میان این دو ممکن نیست، همیشه منافقان دروغگو بوده اند، و غالباً دروغگویان منافقند.

تعبیر به ((اخوانهم)) (برادرانشان) نشان می دهد که رابطه و پیوند بسیار نزدیکی میان ((منافقان)) و ((کفار)) است، همانگونه که در آیات قبل روی رابطه اخوت در میان مؤمنان تکیه شده بود با این تفاوت که مؤمنان در اخوت خود صادقند، و لذا از هیچگونه ایثار و فداکاری مضایقه نمی کنند و به عکس منافقان هیچگونه وفاداری و همدردی ندارند، و در سختترین لحظات دست از برادران خود بر می دارند و این است تفاوت اخوت مؤمنان و کافران.

جمله و ((لانطیع فیکم احدا ابدا))

(ما هرگز سخن هیچکس را در مورد شما اطاعت نخواهیم کرد) اشاره به این است که توصیه ها و هشدارها و اخطارهای محمد را در مورد شما کاملا نادیده خواهیم گرفت .

سپس برای توضیح بیشتر درباره دروغگوئی آنها می افزاید: ((اگر یهود را بیرون کنند این منافقان با آنها بیرون نمی روند)) (لئن اخرجوا لایخرجون معهم).

((و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد)) (و لئن قوتلوا لاینصرونهم).

((و به فرض که به گفته خود عمل کنند و به یاریشان برخیزند به زودی پشت به میدان کرده فرار می کنند))! (و لئن نصرهم لیولن الادبار).

((و بعد از آن هرگز یاری نخواهند داشت)) (ثم لاینصرون).

لحن قاطع و کوبنده این آیات لرزه بر اندام هر منافق و مخالفی می افکند، به خصوص اینکه آیه گرچه در مورد خاصی نازل شده ولی به طور مسلم مخصوص آن نیست ، این یک اصل کلی است در رابطه ((منافقان)) با ((سایر دشمنان اسلام)) و همکاری نزدیک آنان با یکدیگر و وعد وعیدهایی که به هم می دهند، و بی پایه بودن تمام این قول و قرارها است .

این امر نه تنها در گذشته تاریخ اسلام رخ داد که امروز هم نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان در کشورهای اسلامی با دشمنان اسلام به چشم می بینیم ، و در فردا و فرداها نیز صادق است ، و مسلما اگر مؤمنان راستین به وظائف خود عمل کنند بر آنها پیروز خواهند شد و نقشه هاشان نقش بر آب می گردد.

در آیه بعد به تشریح علت این شکست پرداخته ، می گوید: ((وحشت از

شما در دل‌های آنها بیش از خوف از خدا است)) (لانتهم اشد رهبه فی صدورهم من الله).

چون از خدا نمی ترسند از همه چیز وحشت دارند، مخصوصا از دشمنان مؤمن و مقاومی چون شما.

((این به خاطر آن است که آنها گروهی نادان هستند)) (ذلک بانهم قوم لایفقهون).

رهبه در اصل به معنی ترسی است که توأم با اضطراب و پرهیز باشد، و در حقیقت ترس و وحشتی است عمیق و ریشه دار که آثار آن در عمل ظاهر گردد.

گرچه آیه فوق در مورد یهود ((بنی نضیر)) و عوامل شکست آنها در برابر مسلمین نازل شده ولی محتوای آن یک حکم کلی و عمومی است، چرا که در قلب

انسان هرگز دو خوف با هم جمع نمی شود، ترس از خدا، و ترس از ما سوی الله، زیرا همه چیز مسخر فرمان خدا است، و هر کس از خدا بترسد و از قدرت او آگاه باشد دلیلی ندارد که از غیر او ترسان باشد، و سرچشمه همه این بدبختیها جهل و نادانی و عدم درک حقیقت توحید است.

اگر مسلمانان امروز به معنی واقعی کلمه، ((مسلمان)) و ((مؤمن)) و ((موحد)) باشند نه تنها از قدرتهای بزرگ نظامی و صنعتی دنیای امروز به خود وحشتی راه نمی دهند، بلکه آن قدرتها از آنها می ترسند، چنانکه نمونه های زنده آنرا با چشم می بینیم که با آنهمه سلاح و وسائل پیشرفته باز از ملتی کوچک ولی مؤمن و از جان گذشته در وحشتند.

نظیر همین معنی در آیه ۱۵۱ سوره آل عمران نیز آمده است: سنلقى فی

قلوب الذین کفروا الرعب بما اشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا و ماواهم النار و بئس مثوی الظالمین : ((به زودی در دل‌های کافران رعب و وحشت می افکنیم ، چرا که بدون دلیل چیزهائی را برای خدا شریک قرار دادند، و جایگاه آنها آتش است ، و چه بد جایگاهی است قرارگاه ظالمان!!))

سپس به بیان نشانه روشنی از این ترس درونی پرداخته ، می افزاید: ((آنها هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها نمی جنگند، و از رویارویی با شما وحشت دارند)) (لایقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنه او من وراء جدر). و

((قری)) جمع ((قریه)) به معنی آبادی است ، اعم از شهر یا روستا، و گاه به معنی انسانهای مجتمع در یک محل نیز آمده است .

((محصنه)) از ماده ((حصن)) (بر وزن جسم) به معنی دژ می باشد، بنابراین ((قری محصنه)) به آبادیهائی گفته می شود که به وسیله برج و بارو یا

کندن خندق یا موانع دیگر از هجوم دشمن در امان است .

((جدر)) جمع ((جدار)) به معنی دیوار است ، و ریشه اصلی این لغت به معنی ارتفاع و بلندی است .

آری آنها چون از دژ ایمان و توکل بر خدا بیرون هستند جز در پناه دیوارها و قلعه های محکم جرات جنگ و رویارویی با مؤمنان ندارند!

سپس می افزاید: اما این نه بخاطر آن است که آنها افرادی ضعیف و ناتوان و ناآگاه به فنون جنگند ((بلکه به هنگامی که درگیری در میان خودشان رخ می دهد پیکارشان شدید است)) (باسهم بینهم شدید).

اما در

برابر شما صحنه دگرگون می شود، و رعب و وحشت و اضطراب عجیبی بر آنها حکمفرما می گردد.

البته این نیز تقریباً یک اصل کلی است در مورد پیکار همه اقوام بی ایمان در میان خودشان، و سپس پیکار با مؤمنان و نمونه های آنها در تاریخ معاصر کرارا دیده ایم که وقتی افراد بیخبر از خدا به جان هم افتاده، چنان محکم یکدیگر را کوبیده اند که انسان در جنگجویی آنها شک نمی کند، اما هنگامی که در مقابل گروهی مؤمن و آماده ((شهادت فی سبیل الله)) قرار می گیرند فوراً خود را به پشت سلاحها و سنگرها و دژهای مستحکم می کشند و وحشت سر تا پای آنها را فرامی گیرد، و به راستی اگر مسلمانان، ایمان و ارزشهای اسلامی را زنده و حاکم کنند باز در مقابل دشمنان از چنین عامل برتری برخوردار خواهند بود.

و در ادامه همین آیه، به عامل دیگری برای شکست و ناکامی آنها پرداخته، می فرماید: ((به ظاهر آنها که مینگری آنها را متحد و متفق تصور می کنی، در حالی که دلهای آنها پراکنده است، و این به دلیل آن است که قومی هستند نا آگاه و فاقد تعقل)) (تحسبهم جميعا و قلوبهم شتى ذلک بانهم قوم لا یعقلون).

((شتی)) جمع ((شتیت)) یعنی ((متفرق)).

راستی که قرآن در تحلیل مسائل بسیار دقیق و الهام بخش است، می گوید: ((تفرقه و نفاق درونی)) ناشی از ((جهل و بیخبری و نادانی)) است، چرا که ((جهل)) عامل شرک است، و شرک عامل پراکندگی

، و پراکنندگی سبب شکست ، و به عکس علم عامل توحید در عقیده و عمل و اتفاق و هماهنگی است که آنهم به نوبه خود سرچشمه پیروزیها است .

و به این ترتیب انسجام ظاهری افراد بی ایمان و پیمان وحدت نظامی و اقتصادی آنها هرگز نباید ما را فریب دهد، چرا که در پشت این پیمانها و شعارهای وحدت ، دل‌های پراکنده‌ای قرار دارد، و دلیل آن هم روشن است ، زیرا هر کدام حافظ منافع مادی خویشند، و می دانیم منافع مادی همیشه در تضاد است ، در حالی که وحدت و انسجام مؤمنان بر اساس اصولی است که تضاد در آن راه ندارد، یعنی اصل ایمان و توحید و ارزشهای الهی ، بنابراین هر جا شکست و ناکامی دامن مسلمین را بگیرد طبق آیات فوق دلیلش این است که از حقیقت ایمان فاصله گرفته اند و تا باز نگردند وضع آنها دگرگون نخواهد شد. با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید!

این آیات همچنان ادامه بحث پیرامون داستان یهود بنی نضیر و منافقان است و با دو تشبیه جالب ، موقعیت هر کدام از این دو گروه را مشخص می سازد:

نخست می فرماید: ((داستان یهود بنی نضیر همچون کسانی است که در گذشته نزدیک پیش از آنها بودند همانها که در این دنیا نتیجه تلخ کار خود را چشیدند و در قیامت عذاب دردناک دارند)) (کمثل الذین من قبلهم قریبا ذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم).

اما این گروه چه کسانی بودند که سرگذشت عبرت انگیزی قبل از ماجرای بنی نضیر داشتند بطوری که فاصله زیادی میان این

حادثه نبود؟

جمعی آنها را همان مشرکان مکه می دادند که در غزوه بدر، طعم تلخ شکست را با تمام وجودشان چشیدند، و ضربات سربازان اسلام، آنها را از پای در آورد، زیرا حادثه ((بدر)) فاصله زیادی با ماجرای ((بنی نضیر)) نداشت چون ماجرای بنی نضیر - چنانکه قبلا اشاره کردیم - بعد از جنگ احد رخ داد، و ماجرای بدر قبل از ((احد)) به فاصله یکسال واقع شد، بنابراین در میان این دو حادثه، فاصله زیادی نبود.

در حالی که بسیاری از مفسران آن را اشاره به ماجرای یهود ((بنی قینقاع)) می دادند که بعد از ماجرای بدر واقع شد، و منجر به بیرون راندن این گروه از یهود از مدینه گردید، البته این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد، چرا که تناسب بیشتری با یهود بنی نضیر دارد، زیرا یهود ((بنی قینقاع)) نیز مانند یهود ((بنی نضیر)) افرادی ثروتمند و مغرور و در میان خود جنگجو بودند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان را - چنانکه در نکات مشروحا به خواست خدا خواهیم گفت - با نیرو و قدرت خود تهدید می کردند، ولی سرانجام چیزی جز بدبختی و دربدری در دنیا و عذاب الیم آخرت عائدشان نشد.

((وبال)) به معنی عاقبت شوم و تلخ است، و در اصل از ((وابل)) به معنی باران سنگین گرفته شده زیرا بارانهای سنگین معمولا خوفناک است، و انسان از عاقبت تلخ آن هراسان می باشد، چرا که غالبا سیلهای خطرناکی به دنبال دارد.

سپس به تشبیهی درباره منافقان پرداخته، می گوید: ((داستان آنها نیز همانند داستان شیطان

است که به انسان گفت کافر شو تا مشکلات تو را حل کنم ، اما هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم ، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم)) (کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی

بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین).

در اینکه منظور از ((انسان)) در این آیه کیست ؟ آیا مطلق انسانهایی است که تحت تاثیر شیطان قرار گرفته ، فریب وعده های دروغین او را می خورند و راه کفر می پویند، و سرانجام شیطان آنها را تنها گذاشته و از آنان بیزاری می جوید؟

یا منظور انسان خاصی است همانند ((ابوجهل)) و پیروان او که در جنگ بدر به وعده های فریبنده شیطان دلگرم شدند، و عاقبت طعم تلخ شکست را چشیدند، چنانکه در آیه ۴۸ سوره انفال می خوانیم : و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم و قال لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی بری ء منکم انی اری ما لاترون انی اخاف الله و الله شدید العقاب : ((و به یاد آورید هنگامی که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان جلوه داد، و گفت هیچکس امروز بر شما پیروز نمی گردد، و من همسایه و پناه دهنده شما هستم ، ولی هنگامی که مجاهدان اسلام و فرشتگان حامی آنها را دید به عقب برگشت ، و گفت من از شما بیزارم ، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدا می ترسم !، و خداوند شدید العقاب است !

و یا

اینکه منظور از ((انسان)) همان ((برصیصا)) عابد بنی اسرائیل است که فریب شیطان را خورد و کافر شد، و در لحظات حساس شیطان از او بیزاری جست و از او جدا شد که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

ولی تفسیر اول با مفهوم آیه سازگارتر است و تفسیر دوم و سوم می تواند بیان مصداقی از آن مفهوم گسترده باشد، و به هر حال عذابی را که شیطان از آن اظهار وحشت می کند ظاهراً عذاب دنیا است، و بنابراین ترس او جدی است نه شوخی و استهزا، و بسیاری کسانی که از مجازاتهای نزدیک می ترسند ولی نسبت به مجازاتهای دراز مدت بی اعتنا هستند.

آری چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده های دروغین و نیرنگ به وسط معرکه می فرستند، سپس آنها را تنها گذارده فرار می کنند چرا که در نفاق وفاداری نیست .

در آیه بعد سرانجام کار این دو گروه: ((شیطان و اتباعش))، و ((منافقان و دوستانشان از اهل کفر)) را روشن ساخته ، می افزاید: سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و این است کیفر ظالمان ! (فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها و ذلک جزاء الظالمین).

این یک اصل کلی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق، و شیطان و یارانش، شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است، در حالی که همکاری مؤمنان و دوستانشان همکاری مستمر و جاودانی و سرانجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسعه الهی در هر دو جهان است .

در آیه

بعد روی سخن را به مؤمنان کرده ، به عنوان یک نتیجه گیری از ماجرای شوم و دردناک ((بنی نضیر)) و منافقان و شیطان ، می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت خدا بپرهیزید، و هر انسانی باید بنگرد تا چه

چیز را برای فردای قیامت از پیش فرستاده است))؟ (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد).

سپس بار دیگر برای تاءکید می افزاید: ((از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است (و اتقوا الله ان الله خیر بما تعملون)).

آری تقوی و ترس از خداوند سبب می شود که انسان برای فردای قیامت بیندیشد، و اعمال خود را پاک و پاکیزه و خالص کند.

تکرار امر به تقوی ، چنانکه گفتیم ، برای تاءکید است ، چرا که انگیزه تمام اعمال صالح و پرهیز از گناه همین تقوی و خدا ترسی است .

ولی بعضی احتمال داده اند که امر اول به تقوی ناظر به اصل انجام اعمال است و امر دوم به کیفیت خلوص آنها، یا اینکه اولی ناظر به انجام کارهای خیر است (به قرینه جمله ما قدمت لغد) و دومی ناظر به پرهیز از گناهان و معاصی است ، یا اینکه اولی اشاره به توبه از گناهان گذشته است و دومی تقوی برای آینده ولی در آیات قرینه ای بر این تفسیرها وجود ندارد، و تاءکید مناسبتر به نظر می رسد.

تعبیر به ((غد)) (فردا) اشاره به قیامت است چرا که با توجه به مقیاس عمر دنیا به سرعت فرامی رسد، و ذکر آن به صورت نکره برای اهمیت آن است .

تعبیر

به ((نفس)) (یکنفر) ممکن است در اینجا به معنی هر یکنفر بوده باشد، یعنی هر انسانی باید به فکر فردای خویش باشد، و بدون آنکه از دیگران انتظاری داشته باشد که برای او کاری انجام دهند خودش تا در این دنیا است آنچه را می تواند از پیش بفرستد.

این تفسیر نیز در مورد تعبیر فوق گفته شده که اشاره به کم بودن افرادی است که به فکر فردای قیامتند، مثل اینکه می گوئیم یکنفر پیدا شود که به فکر نجات خویش باشد، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و خطاب ((یا ایها الذین آمنوا)) و عمومیت امر به تقوی دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است .

آیه بعد به دنبال دستور به تقوی و توجه به معاد، تاءکید بر یاد خدا کرده ، چنین می فرماید: ((همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد)) (ولا تكونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم).

اصولاً- خمیر مایه تقوی دو چیز است : یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال ، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر اینکه در آن ثبت می شود، و به همین دلیل توجه به این دو اصل (مبدء و معاد) در سر لوحه برنامه های تربیتی انبیاء و اولیاء قرار داشته ، و تاثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است .

قابل توجه اینکه قرآن در اینجا صریحاً می گوید: فراموش کردن خدا سبب ((خود فراموشی)) می

شود، دلیل آن نیز روشن است ، زیرا از یکسو فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرورود، و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن او است و هر چه غیر

او است وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد، و همین امر سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد، و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند.

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختیها و مصائب انسان خود فراموشی است ، چرا که ارزشها و استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته ، به دست فراموشی می سپرد، و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است ، و چنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند، و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود!

و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خدا است ، و به همین دلیل در پایان آیه می گوید: ((چنین افراد فراموشکار فاسقند)) (اولئك هم الفاسقون).

این نکته نیز قابل توجه است که نمی گوید خدا را فراموش نکنید، بلکه می گوید: مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت

نباشید، و این در حقیقت یک مصداق روشن حسی را نشان می دهد که می تواند عاقبت فراموش کردن خدا را در آن ببینند.

این آیه ظاهرا نظر به منافقان دارد که در آیات قبل به آنها اشاره شده بود، یا یهود بنی نضیر، و یا هر دو.

نظیر همین معنی در آیه ۶۷ توبه در مورد خصوص منافقان آمده است ، آنجا که می فرماید المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون : ((مردان و زنان منافق همه از یک گروهند، آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند، و دستها را از انفاق و بخشش می بندند، خدا را فراموش کردند، خدا نیز آنها را (از رحمتش) فراموش کرده ، منافقان قطعاً فاسقند)).

با این تفاوت که در آنجا فراموش کردن خدا سبب قطع رحمت او ذکر شده ، و در اینجا سبب خود فراموشی که هر دو به یک نقطه منتهی می شود (دقت کنید).

در آخرین آیه مورد بحث به مقایسه این دو گروه (گروه مؤمنان با تقوی ، و متوجه به مبداء و معاد، و گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خود فراموشی شده اند) پرداخته ، می گوید: اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند (لایستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة).

نه در این دنیا، نه در معارف ، نه در نحوه تفکر، نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن ، و نه در آخرت و پاداشهای الهی ، خط این دو گروه در همه جا، و همه چیز، از هم جدا است

، یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزشهای والای انسانی ، و اندوختن ذخائر برای زندگی جاویدان است ، و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بند هوا و هوس . و به این ترتیب انسان بر سر دو راهی قرار دارد یا باید به گروه اول بپیوندد یا به گروه دوم و راه سومی در پیش نیست .

و در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می فرماید: ((فقط اصحاب بهشت رستگار و پیروزند)) (اصحاب الجنه هم الفائزون).

نه تنها در قیامت رستگار و پیروزند که در این دنیا نیز پیروزی و آرامش و نجات از آن آنها است ، و شکست در هر دو جهان نصیب فراموشکاران است .

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که ((اصحاب الجنه)) را به کسانی تفسیر فرمود که از او اطاعت کردند و ولایت علی (علیه السلام) را پذیرا شدند، و ((اصحاب النار)) را به کسانی که ولایت علی (علیه السلام) را ناخوش داشتند و نقض عهد کردند و با او پیکار نمودند.

و البته این یکی از مصادیق روشن مفهوم آیه است و از عمومیت مفهوم آیه نمی کاهد.

۱ - همکاری بی سرانجام با اهل نفاق !

آنچه در آیات فوق در مورد پیمان شکنی منافقان و تنها گذاردن دوستان خود در لحظات سخت و حساس آمده مطلبی است که بارها در زندگی خود نمونه های آنرا دیده ایم .

آنها مثل شیطان اغواگر به وسوسه این و آن می پردازند، و قول هر گونه مساعدت و کمک به آنها می

دهند، و آنان را به میدان حوادث می فرستند و آلوده انواع گناه می کنند، اما در بحرانیترین حالات آنها را در وسط میدان رها کرده برای حفظ جان یا منافع خویش فرار می کنند!

و این است سرنوشت کسانی که با منافقان همکار و هم پیمانند.

نمونه زنده آن در عصر ما پیمانهای است که قدرتهای بزرگ و شیاطین زمان ما با سران دولتهائی که به آنها وابسته اند امضا می کنند، و بارها دیده ایم این دولتهای وابسته که همه چیز خود را در طبق اخلاص گذارده و نثار آن حامیان شیطان صفت کرده اند در حوادث سخت کاملاً تنها مانده ، و از همه جا

رانده شده اند، و اینجاست که به عمق پیام قرآنی آشناتر می شویم که می گوید: ((كمثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال انى برى ء منك انى اخاف الله رب العالمين)): ((کار آنها مانند شیطان است که به انسان گفت کافر شو و هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم ، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم))!

۲ - داستان حیرت انگیز بر صیصای عابد

بعضی از مفسران و ارباب حدیث در ذیل این آیات روایتی پرمعنی از عابدی از بنی اسرائیل بنام ((برصیصا)) نقل کرده اند که می تواند درس بزرگی برای همه افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیده شیطان و منافقان به چاه نروند که رفتن همان ، و سرنگون شدن در قعر چاه همان !

و خلاصه داستان چنین است :

در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام ((برصیصا)) که زمانی طولانی عبادت کرده بود، و به آن حد

از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می یافتند، روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیت به وسیله برادرانش نزد او آوردند، و بنا شد مدتی بماند تا شفا یابد، شیطان در اینجا به وسوسه گری مشغول شد، و آنقدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده (و از آنجا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیمتر است) زن را به قتل رسانید، و در گوشه ای از بیابان دفن کرد!

برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده، این خبر در تمام شهر پیچید، و به گوش امیر رسید، او با گروهی

از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود، هنگامی که جنایات عابد مسلم شد او را از عبادتگاهش فروکشیدند، پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند، هنگامی که بر بالای چوبه دار قرار گرفت شیطان در نظرش مجسم شد، گفت: من بودم که تو را به این روز افکندم! و اگر آنچه را می گویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهد کرد!

عابد گفت چه کنم؟ گفت: تنها یک سجده برای من کن کافی است! عابد گفت: در این حالتی که می بینی توانائی ندارم، شیطان گفت: اشاره ای کفایت می کند، عابد با گوشه چشم، یا با دست خود، اشاره ای کرد و سجده

به شیطان آورد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت!.

آری چنین است سرانجام وسوسه های شیاطین ، و منافقانی که در خط آنها هستند.

۳ - آنچه باید از پیش فرستاد

در آیات فوق روی این مسأله تکیه شده بود که انسان باید بنگرد تا کدامین ذخیره را از پیش برای فردای قیامت خود فرستاده است ((و لتنظر نفس ما قدمت لغد)) و در حقیقت سرمایه اصلی انسان در صحنه قیامت کارهائی است که از پیش فرستاده ، و گرنه غالباً کسی به فکر انسان نیست که برای او چیزی بعد از مرگ او بفرستد، و یا اگر بفرستند ارزش زیادی ندارد.

لذا در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود در راه خدا انفاق کنید هر چند به اندازه یک من خرما یا کمتر، و یا یک مشت و یا کمتر باشد

و یا حتی به نیمی از یکدانه خرما! و اگر کسی آن را هم نیابد با سخنان پاکیزه دلهائی را شاد کند، چرا که در قیامت هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می گیرید به شما می فرماید آیا درباره تو چنین و چنان نکردم ؟ آیا گوش و چشم در اختیارت قرار ندادم ؟ آیا مال و فرزند به تو بخشیدم ؟ و بنده عرض می کند: آری ، و در اینجا خداوند متعال می گوید: پس نگاه کن ببین چه برای خود از قبل فرستاده ای ؟ فینظر قدامه و خلفه و عن یمینه و عن شماله فلا یجد شیئا یقی به وجهه من النار! : ((او نگاهی به پیش و پشت سر و

طرف راست و چپ می افکند چیزی نمی یابد که بتواند با آن صورتش را از آتش دوزخ حفظ کند!!).

در حدیث دیگری می خوانیم : پیامبر (صلی الله علیه و آله) با بعضی از یارانش نشسته بود، گروهی از قبیله ((مضر)) وارد شدند که شمشیر بر کمر داشتند (و آماده جهاد در راه خدا بودند) اما لباس درستی در تن آنها نبود، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آثار نیازمندی و گرسنگی را در چهره آنها دید رنگ صورتش دگرگون شد، به مسجد آمد و بر فراز منبر رفت ، حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: خداوند این آیه را در قرآن مجید نازل کرده است : یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد... سپس افزود در راه خدا انفاق کنید پیش از آنکه قدرت از شما سلب شود، و در راه خدا صدقه دهید قبل از آنکه مانعی در این راه ایجاد گردد، آنها که دینار دارند از دینار، و آنها که درهم دارند از درهم ، و آنها که گندم و جو دارند از گندم و جو، چیزی از انفاق را کوچک نشمرید هر چند به نیمی از یک دانه خرما باشد.

مردی از انصار برخاست و کیسه ای در دست مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) نهاد آثار خوشحالی و سرور در صورت حضرت نمایان شد، فرمود: هر کس سنت حسنه ای بگذارد، و مردم به آن عمل کنند پاداش آن و پاداش تمام کسانی که به آن عمل

می کنند نصیب او خواهد شد، بی آنکه چیزی از پاداش

آنها کاسته شود، و هر کس سنت سیئه ای بگذارد گناه آن و گناه همه کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود، بی آنکه از گناه آنها کاسته شود، مردم برخاستند آن کس که دینار داشت دینار آورد، و آنکه درهم داشت درهم، و هر کس طعام و چیز دیگری داشت خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد، و به این ترتیب مقدار قابل ملاحظه ای کمک نقدی و غیر نقدی نزد حضرت جمع شد و در میان آن نیازمندان تقسیم کرد.

همین معنی در آیات دیگر قرآن کراراً مورد تاءکید قرار گرفته از جمله در آیه ۱۱۰ سوره بقره می خوانیم: و اقیموا الصلاه و اتوا الزکاه و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر: ((نماز را بر پا دارید، و زکات را ادا کنید، و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت خدا نسبت به اعمال شما بینا است)). اگر قرآن بر کوهها نازل می شد از هم می شکافتند!

در تعقیب آیات گذشته که از طرق مختلف برای نفوذ در قلوب انسانها استفاده می کرد، و مسائل سرنوشت ساز انسانها را در زنده ترین صورتش بیان نمود در این آیات که آخرین آیات سوره حشر و ناظر به همه آیات قرآن مجید است پرده از روی این حقیقت بر می دارد که نفوذ قرآن به قدری عمیق است که اگر بر کوهها نازل می شد آنها را تکان می داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه می

شنود و تکان نمی خورد!

نخست می فرماید: ((اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم مشاهده می کردی که در برابر آن خشوع می کند، و از خوف خدا می شکافد)) (لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لراءيته خاشعا متصدعا من خشیه الله).

((و اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم تا در آن بیندیشند)) (و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون).

بسیاری از مفسران این آیه را به صورت تشبیه تفسیر کرده اند و گفته اند هدف این است که این کوهها با همه صلابت و استحکامی که دارند اگر عقل و احساس می داشتند و این آیات بجای قلب انسانها بر آنها نازل می شد چنان به لرزه در می آمدند که از هم می شکافتند، اما گروهی از انسانهای قساوتمند و سنگدل می شنوند و کمتر تغییری در آنها رخ نمی دهد (جمله و تلک الامثال نضربها للناس را گواه بر این تفسیر گرفته اند).

بعضی دیگر آن را بر ظاهرش حمل کرده اند و گفته اند: تمام موجودات این جهان، از جمله کوهها، برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات بر آنها نازل می شد به راستی از هم متلاشی می شدند، گواه این معنی را آیه ۷۴ سوره بقره می دادند که در توصیف گروهی از یهود می گوید: ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فہی کالحجاره او اشد قسوه و ان من الحجاره لما یتفجر منه الانهار و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء و ان منها لما یهبط من خشیه الله :

((سپس دلهای شما بعد از این ماجرا سخت شد، همچون

سنگ! و یا سختتر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آنها نهرها جاری می شود، و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا به زیر می افتد))!

تعبیر به ((مثل)) ممکن است به معنی ((توصیف)) باشد، چنانکه این کلمه در قرآن مجید کرارا به این معنی آمده است، بنابراین تعبیر مزبور منافاتی با این تفسیر ندارد.

قابل توجه اینکه نخست می گوید: کوهها خاشع و خاضع در مقابل قرآن می گشتند، و سپس می افزاید: از هم شکافته می شدند، اشاره به اینکه قرآن تدریجا در آنها نفوذ می کرد، و هر زمان آثار تازه ای از تاثیر قرآن در آنها

نمایان می گشت، تا آنجا که تاب و توان را از دست می دادند، و همچون عاشق بیقراری واله و شیدا می شدند و سپس از هم می شکافتند.

در آیات بعد ذکر قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا که توجه به هر یک در تربیت نفوس و تهذیب قلوب تاثیر عمیق دارد می پردازد، و ضمن سه آیه ۱۵ صفت و به تعبیر دیگر ۱۸ صفت از اوصاف عظیم او را ضمن سه آیه بر می شمرد و هر آیه با بیان توحید الهی و نام مقدس الله شروع می شود و انسان را به عالم نورانی اسماء و صفات حق رهنمون می گردد.

می فرماید: ((او خدائی است که معبودی جز او نیست، از غیب و شهود آگاه است و او رحمان و رحیم است)) (هو الله الذی لا اله

الا هو عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم).

در اینجا قبل از هر چیز روی مسأله توحید که خمیر مایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است تکیه می کند، و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود.

((شهادت)) و ((شهود)) - چنانکه راغب در مفردات می گوید - حضور تواءم با مشاهده است، خواه با چشم ظاهر باشد یا با چشم دل. بنابراین هر جا قلمرو احاطه حسی و علمی انسان است عالم شهود است، و آنچه از این قلمرو بیرون است عالم غیب محسوب می گردد، ولی همه اینها در برابر علم خدا یکسان است چرا که وجود بی پایان او همه جا حاضر و ناظر است، و بنابراین جائی از قلمرو علم و حضور او بیرون نیست.

و لذا در آیه ۵۹ سوره انعام می خوانیم: و عنده مفاتیح الغیب لایعلمها الا هو: ((کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آنرا نمی داند.))

توجه به این نام الهی سبب می شود که انسان او را همه جا حاضر و ناظر بداند و تقوای الهی پیشه کند.

سپس روی رحمت عامه او که همه خلایق را شامل می شود (رحمن) و رحمت خاصه اش که ویژه مؤمنان است (رحیم) تکیه شده، تا به انسان امید بخشد.

و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد یاری دهد که قطع این مرحله بی همراهی لطف او نمی شود و ظلمات است و خطر گمراهی دارد.

و به این ترتیب علاوه

بر صفت توحید، سه وصف از اوصاف عظیمش در این آیه بیان شده که هر کدام به نوعی الهام بخش است .

در آیه بعد علاوه بر تاءکید روی مسأله توحید هشت وصف دیگر ذکر کرده ، می فرماید: ((او خدائی است که معبودی جز او نیست)) (هو الله الذی لا اله الا هو).

((حاکم و مالک اصلی او است)) (الملک).

((از هر عیب و نقص پاک و مبرا است)) (القدوس).

((هیچگونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی دارد، و همه از ناحیه او در سلامتند)) (السلام).

اصولا دعوت او به سوی سلامت است ((و الله یدعو الی دار السلام)) (یونس ۲۵) و هدایت او نیز متوجه به سلامت می باشد:

((یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام)) (مائده ۱۶) و قرارگاهی را که برای مؤمنان فراهم ساخته نیز خانه سلامت است :

((لهم دار السلام عند ربهم)) درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز سلام نیست : ((الا قلیلا سلاما)) (واقعه ۲۶).

سپس می افزاید: ((او دوستانش را امنیت می بخشد، و ایمان مرحمت می کند)) ((المؤمن)).

((او حافظ و نگاهدارنده و مراقب همه چیز است)) (المهیمن).

((او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی شود)) (العزیز).

((او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می پردازد)) (الجبار).

این واژه که از ماده ((جبر)) گرفته شده ، گاه به معنی قهر و غلبه و نفوذ

اراده می آید، و گاه به معنی جبران و اصلاح ، و راغب در مفردات هر دو معنی را به هم آمیخته ، می گوید: اصل جبر اصلاح

کردن چیزی است با

غلبه و قدرت این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فساد می پردازد، و هرگاه در مورد غیر او به کار رود معنی مذمت را دارد، و به گفته راغب به کسی گفته می شود که می خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست جبران کند، این واژه در قرآن مجید در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن درباره افراد ظالم و گردنکش و مفسد است ، و تنها یک مورد آن درباره خداوند قادر متعال (آیه مورد بحث) می باشد.

سپس می افزاید: ((او شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست)) (المتکبر).

((متکبر)) از ماده ((تکبر)) به دو معنی آمده است : یکی ممدوح که در مورد خداوند به کار می رود، و آن دارا بودن بزرگی و کارهای نیک و صفات پسندیده فراوان است ، و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیر خدا به کار می رود و آن این است که افراد کوچک و کم مقدار ادعای بزرگی کنند، و صفاتی را که ندارند به خود نسبت دهند، و از آنجا که عظمت و بزرگی تنها شایسته مقام خدا است این واژه به معنی ممدوحش تنها درباره او به کار می رود و هرگاه در غیر مورد او به کار رود به معنی مذموم است .

و در پایان آیه ، بار دیگر روی مسأله توحید که سخن با آن آغاز شده بود تکیه کرده ، می فرماید:((خداوند

منزه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند)) (سبحان الله عما یشرکون).

با توضیحی که داده شد روشن می شود که هیچ موجودی نمی تواند در صفاتی

که در اینجا آمده است شریک و شبیه و نظیر او باشد.

و در آخرین آیه مورد بحث در تکمیل این صفات به شش وصف دیگر اشاره کرده چنین می فرماید: ((او خداوندی است آفریننده)) (هو الله الخالق).

((خداوندی که مخلوقات را بی کم و کاست ، و بدون شبیهی از قبل ، ایجاد کرد)) (الباری).

((آفریدگاری که به هر موجودی صورت خاصی بخشید)) (المصور).

و سپس از آنجا که اوصاف خداوند منحصر به این اوصاف نیست ، بلکه اوصافش همچون ذاتش بی پایان است ، می افزاید: ((برای او نامه ای نیک است)) (له الاسماء الحسنی).

و به همین دلیل از هر گونه عیب و نقص ، منزه و مبری است ، ((و تمام موجوداتی که در آسمان و زمین هستند برای او تسبیح می گویند)) و او را از هر عیب و نقصی پاک می شمردند (یسبح له ما فی السماوات و الارض).

و سرانجام برای تاءکید بیشتر، روی موضوع نظام آفرینش به دو وصف دیگر از اوصافش که یکی از آنها قبلا- آمد، اشاره کرده ، می فرماید: ((او عزیز و حکیم است)) (و هو العزیز الحکیم).

اولی نشانه کمال قدرت او بر همه چیز، و غلبه بر هر مانع است ، و دومی اشاره به علم و آگاهی از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق در امر خلقت و تدبیر

است .

و به این ترتیب در مجموع این آیات سه گانه علاوه بر

مسئله توحید که دو بار تکرار شده هفده وصف از اوصاف خدا آمده است به این ترتیب :

۱ - عالم الغیب و الشهاده .

۲ - رحمان .

۳ - رحیم .

۴ - ملک .

۵ - قدوس .

۶ - سلام .

۷ - مؤمن .

۸ - مهیمن .

۹ - عزیز .

۱۰ - جبار .

۱۱ - متکبر .

۱۲ - خالق .

۱۳ - باری .

۱۴ - مصور .

۱۵ - حکیم .

۱۶ - دارای اسماء الحسنی .

۱۷ - کسی که همه موجودات عالم تسبیح او می گویند.

که با وصف توحید او، مجموعاً هیجده صفت می شود (توجه داشته باشید، توحید دو بار و عزیز نیز دو مرتبه ذکر شده است).

در میان مجموع این صفات ، یکنوع نظم بندی خاصی در سه آیه دیده می شود: در آیه نخست از عمومی ترین اوصاف ذات

(علم) و عمومی ترین اوصاف

فعل (رحمت) که ریشه همه افعال خداوندی است بحث می کند.

در آیه دوم، سخن از حاکمیت او و شئون این حاکمیت است، و صفاتی همچون ((قدوس)) و ((سلام)) و ((مؤمن)) و ((جبار)) و ((متکبر))، با توجه به معانی آنها که در بالا ذکر کردیم همه از ویژگیهای این حاکمیت مطلقه الهی است.

و در آخرین آیه از مسأله خلقت و آنچه مربوط به آن است، مانند نظم بندی و صورت بندی و قدرت و حکمت بحث می کند.

و به این ترتیب، این آیات دست پویندگان راه معرفت الله را گرفته منزل به منزل پیش می برد، از ذات پاک او شروع می کند، و بعد به عالم خلقت می آورد، و باز در این سیرالی

الله از مخلوق نیز به سوی خالق می برد، قلب را مطهر اسماء و صفات الهی و مرکز انواع ربانی می کند و در لابلای این معارف و انوار، او را می سازد و تربیت می نماید شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می کند، تا با تمام ذرات جهان همصدا شود، و تسیحکویان نغمه سبوح و قدوسی سر دهد.

لذا جای تعجب نیست که در روایات اسلامی اهمیت فوق العاده ای به این آیات داده شده که در نکات به خواست خدا به آن اشاره می شود.

۱ - نفوذ فوق العاده قرآن

تاثیر قرآن، در قلوب و افکار، واقعیتی است انکار ناپذیر، و در طول تاریخ اسلام شواهد زیادی بر این معنی دیده می شود، و عملاً ثابت شده که سخت ترین دلها با شنیدن آیاتی چند، آنچنان نرم می شد که یکباره خود را به اسلام می سپرد، تنها افراد لجوج و معاند از این معنی مستثنی بودند، آنهایی که هیچ جایی برای هدایت در وجودشان نبود.

لذا در آیات فوق خواندیم که می فرماید: اگر این قرآن بر کوهها نازل می شد خاضع و از هم شکافته می گردید، و اینها همه نشانه جاذبه این کلام الهی است که ما نیز به هنگام تلاوت آن با حضور قلب این معنی را احساس می کنیم.

۲ - عظمت آیات آخر سوره حشر

آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسماء و صفات الهی است آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش، و درس بزرگ تربیت است برای انسانها چرا که به آنها می

گوید: اگر قرب خدا می طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید شعله ای از این صفات را در وجود خود زنده کنید.

در بعضی از روایات آمده است که اسم اعظم خدا، در آیات آخر سوره حشر است .

و در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم : من قرء آخر الحشر غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر: ((هر کس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و آینده او بخشوده می شود)).!

و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است : من قرء لو انزلنا هذا القرآن - الی آخرها - فمات من لیلته مات شهیداً! ((هر کس آیات لو انزلنا هذا القرآن را تا آخر بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است)).!

یکی از اصحاب می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره اسم اعظم خدا سؤال کردم ، فرمود: علیک باخر الحشر و اکثر قرائتها: ((بر تو باد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان)).! ((بار دیگر همین سؤال را تکرار کردم ، حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود)).

حتی در حدیثی آمده است : ((انها شفاء من کل داء الالسام ، و السام الموت : ((این آیات شفاء هر دردی است مگر مرگ)).!))

خلاصه اینکه: ((روایات در این زمینه در کتاب شیعه و اهل سنت ، فراوان است که همگی بر عظمت این آیات ، و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن ، دلالت دارد)).

قابل توجه اینکه : این سوره همانگونه که با تسبیح خداوند و نام ((عزیز و حکیم))،

آغاز می شود، با نام ((عزیز و حکیم)) نیز پایان می گیرد، چرا که هدف نهائی سوره شناخت خدا و تسبیح او و آشنائی با اسماء و صفات مقدس او است .

درباره ((اسماء حسنی)) که در آیات فوق اشاره شده بحث مشروحی ذیل آیه ۱۸ سوره اعراف گذشت .

خداوند! به عظمت اسماء و صفات سوگند، که قلوب ما را در برابر قرآن مجید خاضع و خاشع بگردان .

پروردگارا! دام شیطان ، سخت است ، و اگر لطف تو یار نشود نجات از آن مشکل ، ما را در پناه لطف از وسوسه های شیاطین ، محفوظ دار .

بار الها! روح اینار و تقوی و برکناری از هر گونه بخل و کینه و حسد به ما مرحمت کن ، و ما را از خودخواهی و خودپسندی بر کنار فرما .

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره این سوره، پنجاه و نهمین سوره قرآن شریف است.

به جاست که پیش از پرداختن به ترجمه و تفسیر آیه های آن، به نکاتی از شناسنامه اش برای آشنایی با آن بنگریم و با حال و هوا و فضای آن آشنا گردیم:

۱ - نام بلند آن نام این سوره، از دومین آیه آن برگرفته شده است، و واژه «حشر» یا حرکت دادن، برانگیختن و بیرون آوردن جمعیت از پناهگاه و قرارگاه آنان خوانده شده است؛ چرا که در این آیه می فرماید: خدا آن قدرتی است که کفرگرایان و حق ستیزان از یهود و نصارا را برای نخستین بار از دژها و پناهگاه هایشان حرکت داد و بیرون آورد.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ

۲ - فرودگان آن این سوره به باور بیشتر مفسران و محدثان در سال چهارم از هجرت، در مدینه بر قلب پاک پیامبر مهر و عدل فرود آمده است و فرود تدریجی آیات آن بسان مشعلی سر راه پیامبر و مردم توحیدگرا و حق طلب و کمال جو را روشن ساخته و آنان را در استقرار نظم و سیستم عادلانه و درست رفتاری، که در آن حقوق و کرامت بشر از تجاوز ظالمان و خودکامگان و تاریک اندیشان مصون باشد، یاری داده است.

۳ - شماره آیه ها و واژه های آن از دیدگاه مفسران این سوره مبارکه دارای بیست و چهار آیه است.

و نیز از ۴۲۵ واژه و ۱۹۱۳ حرف پدید آمده است.

۴ - پاداش تلاوت آن از پیامبر گرامی آورده اند که در فضیلت این سوره و پاداش تلاوت آن فرمود:

من قرأ سورة الحشر لم يبق جنه و لا نار و لا عرش و لا كرسی و لا الحجب و لا السموات السبع و لا الارضون السبع و الهوام و الرياح و الطير و الشجر و الدواب و الشمس و القمر و الملائكة الا صلوا عليه، و استغفروا له، و ان مات من يومه او ليلته مات شهيداً. (۲۶۸)

هر کس سوره حشر را آن گونه که باید، برای آگاهی و خودسازی بخواند، تمام بهشت و دوزخ، عرش و کرسی، حجاب ها و آسمان ها، زمین های هفت گانه، حشرات، بادهای، پرندگان، جنبندگان، گیاهان، درختان، خورشید، ماه، فرشتگان و کروبیان بر او درود می فرستند و برای او آمرزش می طلبند، و اگر در آن روز یا آن شبی که این سوره مبارکه را تلاوت کرده

است، جهان را بدرود گوید، شهید از دنیا رفته است.

۲- و نیز از امام صادق آورده اند که فرمود:

من قرأ اذا امسى «الرحمن» و «الحشر» و كل الله بداره ملكاً شاهراً سيفه حتى يصبح. (۲۶۹)

کسی که سوره «رحمان» و «حشر» را به هنگام غروب خورشید تلاوت کند، خدا فرشته ای را با شمشیر برهنه و آماده، مسئول حفاظت خانه وی می سازد.

۱- آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاکی ستایش کرده اند؛ و او همان پیروزمند و فرزانه است.

۲- او همان کسی است که کسانی از اهل کتاب را که کفر ورزیدند [و راه ستم و تجاوز در پیش گرفتند]، در نخستین کوچ، از [سرزمین و] خانه هایشان بیرون راند. شما گمان نمی بردید که آنان بیرون روند و [خودشان نیز می پنداشتند که دژهایشان نگهدارنده آنان در برابر فرمان خداست؛ اما] فرمان خدا از جایی که آنان نمی پنداشتند به سراغ آنان آمد و [چنان در دل های آنان هراس افکند که آنان خانه های خود را با دست خویشتن و با دست ایمان آوردگان ویران می کردند! پس هان ای صاحبان بینش [و خرد] پند بگیرید!

۳- و اگر نه این بود که خدا آوارگی را [به کیفر بداندیشی و تجاوزکاریشان بر آنان نوشته بود، بی گمان در دنیا عذابشان می کرد و در سرای آخرت عذاب آتش برای آنان خواهد بود.

۴- این [کیفر] برای آن است که آنان با خدا و پیام آورش به دشمنی برخاستند؛ و هر کس به دشمنی با خدا برخیزد [باید بداند که] بی تردید خدا سخت کیفر است.

۵- شما هر درخت

خرمای ارزشمندی را که بریدید، یا آن را بر روی ریشه های آن ایستاده [و بر سر پا] وانهادید، [همه و همه به فرمان خدا و برای این بود که [گردنکشان و] نافرمانان را خوار گرداند [و در برابر حق و عدالت خاضع سازد].

نگرشی بر واژه ها

حشر: این واژه به مفهوم گرد آمدن و گرد آوردن مردم از هر سو برای حرکت به سوی هدفی مشخص آمده است. واژه «حاشر» نیز به مفهوم کارگزار مالیات و مأموری است که مردم را به سوی اداره پرداخت مالیات گردآوری می کند.

جلاء: به مفهوم انتقال از خانه و شهر و وطن خویش به جای دیگر آمده است، که این وطن گریزی و جابه جایی ممکن است از ترس خطر «وبا» یا دیگر آفت ها و بیماری ها و یا از ترس ظلم و تجاوز و یا ترس از کیفر عملکرد نادرست انجام می گیرد.

این واژه هنگامی که به باب افعال می رود به مفهوم بیرون راندن از شهر و دیار و کوچ دادن آنان آمده است؛ نظیر «و اجلیتهم اجلاء» آنان را آن گونه که باید کوچ دادم و بیرون راندم.

لینه: به مفهوم خرما بن و درخت خرما آمده است.

این واژه دراصل از «لون» آمده و «و» به دلیل کسره ماقبل خود به «یا» تبدیل گردیده و جمع آن «لیان» آمده است.

پاره ای از واژه شناسان واژه «لینه» را به نوعی از درخت خرما یا بخشی از آن معنا کرده اند. پاره ای آن را از «لین» به مفهوم نرمی گرفته اند، چرا که میوه آن نرم و لطیف است و به خاطر نرمی و لطافت میوه اش به این نام خوانده شده است.

شأن

مفسران و محدثان و مورخان در مورد شأن نزول و داستان فرود این آیات دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کرده اند:

۱ - برخی از جمله «قتاده» و «مجاهد» از مفسران پیشین آورده اند که: آیات انسان پرور و درس آموز سوره «حشر» در مورد بیرون راندن گروه «بنی نضیر» از فرقه‌های تجاوزکار یهود از مدینه و اطراف آنان فرود آمد. هنگامی که پیامبر گرامی وارد مدینه شد و با استقبال مردم آن شهر و منطقه روبه رو شد، گروه‌هایی از یهود، همچون: «بنی قریظه» و «بنی قین قاع» و «بنی نضیر» در آنجا زندگی می‌کردند. پیامبر گرامی با تشکیل جامعه نوبنیاد اسلامی، با آن گروه‌ها از جمله گروه «بنی نضیر» پیمان زندگی مسالمت آمیز امضا کرد و آنان تعهد سپردند که نه بر ضد اسلام و مسلمانان وارد جنگ شوند و نه دشمنان تجاوزکار اسلام را یاری رسانند. (۲۷۰)

پس از چندی پیکار «بدر» پیش آمد و پیامبر به همراه مردم باایمان به ناگزیر از دفاع شدند. و با این که سپاه تجاوزکار دشمن چندین برابر مسلمانان بود، شکست خورد و اسلام پیروز گردید و یهود «بنی نضیر» با دیدن پیروزی خیره کننده پیامبر گفتند: به خدای سوگند که محمد (ص) همان پیامبری است که ما صفات و ویژگی‌های او را در تورات یافته ایم و او کسی است که هر پرچمی بر ضد او و هدف‌های بلند او برافراشته شود، سرنگون خواهد شد؛ به همین جهت تا پیش آمدن پیکار «أُحُد» به پیمان خویش وفادار مانده و اقدامی بر ضد پیامبر و مسلمانان انجام ندادند.

اما پس از شکست موقت مسلمانان در «أُحُد» و کشته شدن ده‌ها تن از مردم

باایمان و فرار گروهی از میدان پیکار، این گروه از یهود پیمان خویش را با پیامبر شکستند و یک گروه چهل نفری از آنان به مکه رفتند و پس از گفت گو با سران قریش، با آنان پیمان بستند که دست در دست هم، بر ضد پیامبر و راه و رسم عادلانه و انسانی او وارد جنگ شوند.

پس از مذاکره و توافق «کعب بن اشرف» به همراه چهل نفر از سران یهود «بنی نضیر» از یک سو، و ابوسفیان با چهل تن از سران شرک و استبداد وارد مسجدالحرام شدند و میان پرده و پوشش خانه خدا پیمان نامه تجاوزکارانه خویش را امضا کردند.

هیئت اعزامی یهود به مدینه بازگشت و در همان روزها فرشته وحی فرود آمد و جریان خیانت یهود و پیمان شکنی آنان و پیمان تجاوزکارانه با قریش بر ضد پیامبر را به آگاهی پیامبر رساند و آن حضرت دستور کیفر خیانت «کعب» را داد و او به وسیله برادر رضاعی خویش به کیفر خیانت خود رسید.

۲ - «محمد بن اسحاق» در این مورد آورده است که: روزی پیامبر گرامی به همراه چند تن از بزرگان یاران خویش به سوی دژهای «بنی نضیر» رفتند تا از آنان - که در حقیقت هم پیمان پیامبر بودند - در مورد پرداخت خونبهای دو تن از قبيله «بنی عامر» که به دست «عمر بن امیه»، یکی از مردم مسلمان کشته شده بودند، کمک بگیرند.

پس از رسیدن پیامبر به پای دیوار قلعه های آنان، برخی از بزرگان یهود بیرون آمدند. پیامبر جریان را با آنان در میان نهاد و آنان ضمن پذیرش پیشنهاد پیامبر، رفتند تا در این مورد تصمیم

بگیرند و پیامبر و یارانش پای دیوار قلعه های آنان در انتظار پاسخ نشسته بودند که پیک آسمانی سر رسید و پیامبر را از نقشه شوم آنان آگاه ساخت.

آری، آنان به بهانه کمک به پیامبر به درون قلعه رفتند، اما در آنجا تصمیم گرفتند تا با افکندن دو تخته سنگ بزرگ از بالای بام بر سر پیامبر و یارانش، آنان را ناجوانمردانه ترور کنند! و بدین سان روشن شد که آنان پیمان خود را شکسته و بر ضد پیامبر وارد فاز خشونت و ترور و خیانت و ستم شده اند.

پیامبر بی آنکه در این مورد با یاران و یاران گروه تجاوزکار و ستم پیشه چیزی بگوید، به سوی مدینه حرکت کرد و پس از بیان نقشه شوم یهود «بنی نضیر» و لزوم برخورد عادلانه با آنان، به «محمد بن مسلم» دستور داد تا «کعب بن اشرف» را به جرم پیمان شکنی و خیانت و فرورفتن در نقشه ترور و خشونت به کیفر برساند.

او به همراه شماری از یاران به سوی دژ «کعب» شتافتند و او را با ظرافتی خاص از درون قلعه بیرون آوردند و به کیفرش رساندند.

پس از کشته شدن «کعب»، پیامبر دستور حرکت به سوی دژهای «بنی نضیر» را صادر کرد و سپاه اسلام بی درنگ خود را به آنجا رساند.

با رسیدن مسلمانان، یهود «بنی نضیر» در دژهای خویش سنگر گرفته و برای رویارویی آماده شدند؛ از این رو پیامبر برای در هم شکستن مقاومت تجاوزکارانه آنان دستور بریدن درختان خرما را داد.

با بریده شدن شماری از درختان خرما، فریاد آنان به آسمان برخاست که: هان ای محمد! تو همواره ما را از ویرانگری و

تبهکاری باز می داشتی و همه را به درست اندیشی و سازندگی و اصلاحگری و برازندگی سفارش می کردی، اینک تو را چه شده است که بر بریدن و سوزاندن درختان رضایت می دهی؟ (۲۷۱)

درست در این هنگام بود که این آیه شریفه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که: مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِهِ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (۲۷۲)

شما هر درخت خرمای ارزشمندی را که بریدید، یا آن را بر روی ریشه های آن ایستاده و بر سر پا وانهادید، همه و همه به فرمان خدا و برای این بود که گردنکشان و نافرمانان را خوار گرداند و در برابر حق و عدالت خاضع سازد. (۲۷۳)

«حسان بن ثابت»، شاعر عصر رسالت در این مورد از جمله چنین می سراید:

و هان علی سراه بنی لوی حریق بالبویره مستطیر

و بر سربازان و مبارزان و فرزندان «لوی بن غالب» سوزانیدن درختان بلند خرما در گودال های آتش آسان است.

واژه «بویره»، تصغیر «بوره» به مفهوم گودال آتش آمده است.

۳- «ابن عباس» در این مورد آورده است که: پس از کشف نقشه ظالمانه و ناجوانمردانه ترور پیامبر و یارانش به وسیله یهود «بنی نضیر»، پیامبر دستور محاصره دژهای آنان را صادر فرمود و آنان پس از سنگربندی و مقاومت و پافشاری به پیمان شکنی و بیداد، ناگزیر به تسلیم شدند و مقرر گردید که با شرایطی از سوی پیامبر کار به مصالحه بینجامد.

پیامبر به دلیل خیانت آنان از آنها خواست تا منطقه را ترک کنند، اما با بزرگواری و کرامت از کشتن آنان گذشت.

آنان به سوی شام حرکت کردند و پیامبر اجازه داد تا وسایل

سفر و مرکب نیز به همراه خویش بردارند و در امنیت بروند. آنان کوچ کردند و جز یکی دو خانواده از آنان - که به یهود «خیبر» پیوستند - بقیه به سوی شام رفتند. و آن گاه بود که این آیات فرود آمد. «ابن عباس» این سوره را سوره «بنی نضیر» نامیده است.

«محمد بن مسلم» در این مورد آورده است که: پس از خیانت و تسلیم «بنی نضیر» به داوری پیامبر، آن حضرت به من دستور فرمود تا ظرف سه شبانه روز آنان را به سلامت و امنیت به سوی شام کوچ دهم، و بدین وسیله تنها آنان را تبعید نمود و با کرامت از کشتن آنان گذشت.

و به روایت «محمد بن اسحاق» تبعید آنان به کیفر پیمان شکنی و خیانت و کشیدن نقشه ترور پیامبر و وارد شدن به آن، پس از بازگشت پیامبر و مسلمانان از پیکار «احد» اتفاق افتاد.

پیمان شکنی و خیانت «یهود بنی قریظه» و محاصره و سقوط دژهای آنان در برابر اسلام و مسلمان پس از پایان پیکار «خندق» روی داد، که میان این دو رویداد دو سال فاصله بود.

و «زهري» بر آن است که تبعید «بنی نضیر» شش ماه پس از پیکار «بدر» و مدتی پیش از جنگ «احد» اتفاق افتاد.

تفسیر

پیمان شکنی و خیانت گروهی از یهود در مدینه سوره مبارکه «حشر» با نام بلند و با عظمت خدا آغاز می گردد، و آن گاه در نخستین آیه از آیات انسان پرور و درس آموز آن می فرماید:

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خدای یکتا

و بی همتا را به پاکی و حکمت می ستایند و او همان پیروزمند و فرزانه است.

آن گاه می افزاید:

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ

ذات بی همتای خدا همان قدرت و صف ناپذیری است که ناسپاسان و کفرگرایان اهل کتاب را در نخستین رویارویی ناجوانمردانه و خیانت بارشان با مردم مسلمان از خانه و سرزمین شان به کیفر خیانت و بیدادشان دستور کوچ داد و تبعیدشان کرد.

آری، این خدا بود که مردم مسالمت جو و عدالت خواه و ستم ستیز را به رهبری پیامبر گرامی بر یهود «بنی نضیر» به جرم عهدشکنی و شروع تجاوز و ترور مسلط ساخت، و به پیامبر دستور داد تا آنان را از دژها و سنگرها و قلعه هایشان به زیر کشد و آنان را از آنجا بیرون براند.

در مورد «لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» و تفسیر آن دیدگاه متفاوت است:

۱ - به باور گروهی از مفسران پیشین، نظیر «ابن عباس»، «زهری» و «جبایی» منظور تبعید «بنی نضیر» از مدینه به سوی شام، به کیفر خیانت و عهدشکنی و شروع به تجاوز و ترور است. این کوچ و یا «حشر» نخست می باشد؛ و «حشر» دوم این است که مردم در آستانه رستاخیز از سرزمین شام محشور می گردند و از آنجا سر بر می آورند.

۲ - به باور پاره ای دیگر این تبعید گروهی تجاوزکاران از سرزمین مدینه، «حشر» یا کوچ نخست است که پیامبر به آنان فرمود: باید از اینجا بیرون روند.

آنان گفتند: ای پیامبر خدا، به کجا برویم؟

آن حضرت فرمود: به سوی سرزمین «محشر» که منظور «شام» بود. اما پاره ای از مفسران با رو به رو شدن با واژه «حشر»

به اشتباه افتاده و آن را به انگیزش و رستاخیز و زنده شدن در آستانه قیامت ربط داده اند؛ در حالی که این واژه به مفهوم «حشر» در روز رستاخیز نیست، بلکه به مفهوم هر گونه کوچ و گرد آمدن گروهی و بیرون رفتن دسته جمعی از قرارگاه و اقامتگاه و یا ورود به میدان جنگ به کار رفته است.

برای نمونه قرآن در یک مورد می فرماید:

و حشر لسلیمان... (۲۷۴)

و لشکریان سلیمان از جنیان و آدمیان و پرندگان و چرندگان در برابر او گرد آمدند.

و نیز در آیه دیگری می فرماید:

... و ان یحشر الناس ضحی (۲۷۵)

و این که همه مردم به هنگام بالا آمدن آفتاب و فرارسیدن روز روشن گرد آیند.

با این بیان دو دیدگاه مفسران پیشین با محتوای آیات ناسازگار است و هیچ تناسبی با آیه ندارد.

۳- از دیدگاه «بلخی» منظور این است که: این گروه، نخستین گروه از پیروان کتاب های آسمانی بودند که به حرم پیمان شکنی و روی آوردن به تخریب و خشونت و ترور از مدینه تبعید شدند و به نخستین تبعیدگاه رفتند و از پی آن پس از مدتی گروهی دیگر از یهود با همان خیانت و عهدشکنی رانده شدند تا در «جزیره العرب» دین همگان اسلام باشد و خدای همگان خدای یکتا و زندگی در پرتو مسالمت و همزیستی و صلح تضمین گردد.

با این بیان، منظور از «حشر اول» تبعید «بنی نضیر» بود و منظور از «حشر» دوم، تبعید «بنی قریظه» یا گروهی دیگر از یهود؛ و آیه هیچ ربطی به انگیزش روز رستاخیز ندارد.

۴- و از دیدگاه پاره ای دیگر همچون

«ایمان» منظور از «حشر اوّل» این است که: خدا در نخستین برخورد پیامبر با یهود «بنی نضیر» به خاطر عهدشکنی و خیانت آنان، حق طلبان همراه پیامبر را پیروزی بخشید و این نخستین برخورد و نخستین پیروزی بود.

به هر حال در ادامه آیه، قرآن می افزاید:

مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا

شما مردم مسلمان هرگز نمی پنداشتید که آنان به این آسانی درمانده شوند و با احساس ذلّت و خفت خیانت و گناه خویش، از این دژها و این سرزمین بیرون روند، و هرگز فکر آن را هم نکرده بودید که مردم باایمان بتوانند در برابر قدرت و امکانات گسترده نظامی و استحکامات جنگی آنان به پا خیزند و آنان را از دژهایشان برانند.

وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ وَ خُودِ أَنْ گروه فتنه گر نیز چنین می پنداشتند که دژها و قلعه ها و سنگرهای آنان تسخیرناپذیر است و آنان را از عذاب خدا به وسیله پیامبر و مردم باایمان پناه می دهد و مصون می دارد.

فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا

اما خدای توانا از جایی که آنان فکرش را هم نمی کردند، عذاب خود را بر آنان فرود آورد و به سراغشان آمد.

آری، آنان به خیال خام خویش می پنداشتند که دژها و استحکامات جنگی و سنگرهای استوارشان آنان را پناه داده و از کیفر و عذاب خدا و یورش مردم مسلمان مصون خواهد داشت و آنان نخواهند توانست برج و باروی تجاوز و خشونت و فتنه را فتح کنند، اما از خواست خدا و قدرت او بی خبر بودند و فراموش ساخته بودند که خدا در کمین ظالمان و بیدادگران است.

یادآوری می گردد که در آیه شریفه خدای

فرزانه رویارویی و حق ستیزی آنان با پیامبر را بسان رویارویی با ذات بی همتای خود قرار داده است، چرا که پیامبر با آن سبک و سیره آسمانی و آن خلق و خوی والای انسانی جز بر اساس حق و عدالت و مهر و مدارا رفتار نمی کرد.

وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ وَ دَرْدَلْ آنان به خاطر کشته شدن سرکرده آنان «کعب» ترس و هراس را افکند.

يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ آنان به گونه ای به هراس افتاده بودند که دژها و خانه های خود را به دست خویش و مردم باایمان ویران می ساختند.

آنان منزل های خویش را ویران می کردند تا راه فراری بیابند و خانه هایشان سالم و آباد به دست مسلمانان نیفتد، و مردم باایمان از بیرون، دژها و خانه ها را خراب می کردند تا به درون نفوذ کنند و دشمن را دستگیر سازند.

«زجاج» می گوید: منظور از خرابی و ویرانی خانه های آنان به دست مردم باایمان این است که آنان با رفتار تجاوزکارانه و ظالمانه خویش همه چیز را در معرض ویرانی قرار دادند.

و از دیدگاه برخی دیگر آنان به خاطر عهدشکنی و شروع به تجاوز و ترور، مردم باایمان را برای دفاع آماده ساخته و با آتش جنگی که خود کبریت آن را زدند، خانه های خود را به دست مردم باایمان ویران ساختند.

و در آخرین فراز آیه شریفه می فرماید:

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.

پس ای صاحبان بینش و خرد پند بگیرید و عبرت آموزید و بیندیشید که چگونه آنان زندگی آرام و آزاد و پر نعمت خویش را با شکستن پیمان عدم تعرض و شروع به خیانت و ترور به

خطر افکندند و عذاب بر آنان فرود آمد.

مفهوم عبرت آموزی و عبرت گرفتن آن است که انسان خردمندانه و ژرف نگرانه بر کارها بیندیشد و در پرتو شناخت امور و ریشه و سبب آن ها بتواند علل رویدادها و راز و رمز پیشرفت ها و سقوطها را کشف کند.

و عبرت گرفتن از این رویداد در آیه مورد بحث شاید منظور این باشد که هان ای خردمندان! آن گونه که باید بیندیشید تا از این راه بر صداقت دعوت و نوید و هشدار پیامبر پی برید، چرا که آن حضرت به مردم باایمان نوید داد که اگر به راستی ایمان آورند و عادلانه رفتار کنند، خدا بدون جنگ و پیکار ستمکاران را مغلوب و آنان را وارث زمین و اموال آنان خواهد ساخت و این رویداد نشان می دهد که پس از مدتی از گذشت نوید پیامبر آن وعده تحقق یافت، و این نشانگر آن است که آن بزرگوار با سرچشمه هستی و آفریدگار آن ارتباط دارد و به راستی پیام آور خداست.

پاره ای از واژه «فاعتبروا» و دعوت قرآن به تفکر و تأمل و عبرت آموزی و پندپذیری نتیجه دیگری گرفته اند که به باور ما نادرست است؛ چرا که پاره ای چنین پنداشته اند که آیه شریفه بر درستی «قیاس» دلالت می کند، در حالی که چنین نیست و آیه به هیچ عنوان به درستی «قیاس» در دین و مقررات دینی دلالت ندارد و طرفداران این پندار راهی برای شناخت رجحان و یا امتیاز چیزی به دیگری از این طریق ندارند؛ از این رو منظور از عبرت آموزی در آیه مورد بحث انتقال خردمندانه و منطقی از موضوعی به موضوع دیگر است و

نه برای وضع مقررات و حلال و حرام بر اساس پندار و گمان و عمل بر اساس آن.

با این بیان، آیه شریفه دلالت بر درستی «قیاس» که برخی در دریافت و استنباط احکام و مقررات دینی از آن بهره می جویند، ندارد؛ چرا که طرفداران این دیدگاه راهی برای شناخت ترجیح چیزی به دیگری از این طریق ندارند و هیچ کدام نمی دانند که علت اصل بر فرع و دیگری چیست؟

برای نمونه در موضوع «ربا» گروهی علت را کیل و پیمان و وزن و جنس گرفته اند و گروهی دیگر طعم و جنس و درهم و دینار را؛ چرا که آن دو جنس و بهای قیمت هاست و گروه سوم علت را چیزهای دیگری بافته اند و می دانیم که این پندارها و بافته ها از عبرت آموزی آیه شریفه دریافت نمی گردد؛ چرا که راهی برای شناخت رجحان و یا امتیاز چیزی بر دیگری از این طریق ندارند.

در ادامه آیات در این مورد می افزاید:

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا

و اگر نه این بود که خدای فرزانه بر این گروه تاریک اندیش و پیمان شکن مقرر فرمود که از شهر و دیار خویش تبعید گردند و مدینه را ترک کنند، در آن صورت آنان را در همین جهان به کیفر کارشان گرفتار می ساخت و آن گاه به جرم عهدشکنی و خیانت، یا کشته می شدند و یا اسیر می گشتند؛ درست همان سان که با گروه «بنی قریظه» به جرم خیانت و پیمان شکنی چنین شد.

وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ النَّارِ.

و برای آنان در سرای آخرت عذاب آتش سوزان خواهد بود.

به باور برخی منظور این است

که: و برای آنان در سرای آخرت و یا رانده شدن از مدینه عذاب و شکنجه آتش خواهد بود، چرا که آنان ایمان نیاوردند و از خیانت و گناه دست نشستند.

و پاره ای نیز بر آنند که این عذاب و کیفر آتش در صورتی برایشان خواهد بود که روی توبه به بارگاه خدا نیاورده و اصلاح ناپذیر بمانند و بر پیمان شکنی و بیداد پافشاری کنند.

در آیه بعد در ترسیم دلیل این کیفر برای «بنی نضیر» به منظور هشدار به دیگران می فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَيْنَمَا تَوَلَّوْا سَأَلَبُوا عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَالْخِيَانَةُ لِكُلِّ ظَالِمٍ لِّمَا كَسَبَ خِيَانَهُ إِذَا لَفِيَ ظَهْرَهُ بِطَبْعِهِ وَإِذَا كَفَرُوا فَكَانُوا مُجْرِمِينَ
و مخالفت برخاستند.

آن گاه در هشدار به همه ظالمان و خیانت کاران که راه دشمنی با خدا و پیامبر را گام سپارند می فرماید:

وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و هر کس دشمنی با خدا را در پیش گیرد، سخت کیفر خواهد شد، چرا که خدای دادگر سخت کیفر است و کسانی که با ستم و بیداد با او به مخالفت و دشمنی برخیزند به سختی کیفر خواهد نمود.

در آخرین آیه مورد بحث می افزاید:

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِهِ أَوْ تَرَكْتُمْهَا قَائِمَةً عَلَى أَوَّلِهَا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ
بریدید، و یا به حال خود همان گونه که بر پا و برافراشته بود و انهادید و از ریشه درنیاوردید، همه به فرمان خدا بود و این کارها برای دفاع از خود در برابر تجاوز و اجرای عدالت به امر خدا انجام گرفت، تا

بدین وسیله اصلاح ناپذیران و خیانت کاران را به کیفر کارشان به ذلت کشد.

«مجاهد» و «ابن زید» می گویند: منظور این است که: و شما مردم باایمان و مجاهد، هیچ درختی از انواع و اقسام درختان سودبخش خرما را نبریدید مگر به فرمان خدا...

اما از دیدگاه «ابن عباس» و «قتاده» منظور این است که: و شما هیچ درخت خرمایی، جز غیر مرغوب را نبریدید، مگر به فرمان خدا و خواست او...

وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ

و هدف این بود که خدای فرزانه و دادگر گناهکاران و بداندیشان یهود را رسوا سازد، چرا که وقتی آنان خانه و وطن خویش را پشت سر نهادند و به کیفر خیانت و نقشه ترور رانده شدند، در آن صورت طعم تلخ ذلت و خواری را خواهند چشید و برای آنان و دیگر تجاوزکاران درسی فراموش ناشدنی خواهد بود. (۲۷۶) ۶- و آنچه را خدا از [ثروت های آنان به پیامبرش باز گردانید، شما برای] به دست آوردن آن نه اسبی تاختید [و پیکاری کردید] و نه شتری؛ اما خدا پیام آورانش را بر هر کس که بخواهد چیره می سازد؛ و خدا بر هر چیزی تواناست.

۷- آنچه را خدا [به عنوان غنیمت از مردم این آبادی ها به پیامبرش باز گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر و از آن نزدیکان] او [و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا [این ثروت ها] میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد] و در انحصار آنان نباشد؛ و آنچه را پیامبر به شما داد، بگیرید و از آنچه شما را از آن بازداشت [و هشدارتان داد] هشدار پذیرید [و خودداری نمایید]، و

پروای خدا را پیشه سازید که خدا سخت کیفر است.

۸- [و نیز این غنیمت‌ها] برای نیازمندان مهاجری است که از خانه‌ها و دارایی‌هایشان رانده شده‌اند، در حالی که فرون بخشی و خشنودی [واقعی را از خدا می‌خواهند، و خدا و پیام‌آورش را یاری می‌نمایند؛] آری اینان همان راستگویانند.

۹- [و همین‌گونه این غنیمت‌ها برای آن کسانی] است که پیش از آنان در [مدینه‌خانه] هجرت و [سرای ایمان] جای گزیدند. آنان هر [انسان کمال‌جو و بی‌پناهی را] که به سوی آنان هجرت نمایند، دوست می‌دارند و نسبت به آنچه [از آن غنیمت‌ها] به آنان داده شده است، نیازی در سینه‌های خود احساس نمی‌کنند؛ و آنان را [در بهره‌وری از امکانات اندکی که دارند] بر خود برتری می‌دهند، هر چند خود نیازی [سخت به آن داشته باشند، و هر کس از بخل و آز‌نفس خود] در امان نگاه داشته شود، چنین کسانی همان رستگارانند.

۱۰- و [نیز برای کسانی] است که پس از آنان آمدند؛ [آنان در راز و نیازشان با خدا] می‌گویند: پرورگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی جستند، [همه را] بیامرز و در دل‌های ما کینه‌ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند قرار مده؛ پرورگارا، به راستی که تو رؤوف و مهربانی.

نگرشی بر واژه‌ها

فیء: این واژه مصدر و به مفهوم بازگشت دادن و برگردانیدن آمده، که در این آیه منظور بازگردانیدن ثروت و امکانات شرک‌گرایان تجاوزکار و پیمان‌شکن به مردم باایمان و عدالت خواه است. واژه «افاء» نیز از همین ریشه

و ماده برگرفته شده است؛ از این رو گفته می‌شود: «فاء، یفی ء، فیئاً»، که به مفهوم بازگشتن و بازگشت آمده است و گاه گفته می‌شود: افاء... که در آن صورت به مفهوم بازگشت دادن و بازگردانیدن آمده است. از این رو وقتی گفته شد: «و افائه انا علیه»، منظور این است که: من آن را به او برگردانیدم.

ایجاق: این واژه در اصل به مفهوم ضایع و تباه ساختن آمده، اما به همین تناسب به معنای راندن سریع مرکب و تاختن آن با جوش و خروش و ناراحتی است که همه چیز را سر راه خود پایمال و تباه می‌سازد.

این واژه مصدر است و «اوجفتم» در آیه شریفه از آن ریشه گرفته و فعل لازم آن، «وجف»، «یجف» به مفهوم حرکت با جوش و خروش آمده است.

رکاب: به مفهوم «شتر» آمده، و از «رکوب» برگرفته شده است.

خصاصه: از ماده «خصاص» به مفهوم نیاز و تنگدستی آمده است.

و پاره ای نیز آن را به مفهوم شکاف «ابر»، که ماه از آن پدیدار می‌گردد گرفته اند.

شُح: این واژه به مفهوم بخل و خودداری از انفاق و یاری رساندن به محرومان و گرسنگان آمده است. پاره ای نیز آن را به بخل توأم با حرص گرفته اند.

یوق: این واژه از ریشه و ماده «وقایه» برگرفته شده و به صورت مجهول در آیه آمده است که ترجمه آن گذشت.

شأن نزول در شأن نزول و داستان فرود این آیات دیدگاه‌ها اندکی متفاوت است و روایات رسیده متعدد؛ برای نمونه:

۱ - از مفسر بزرگ قرآن «ابن عباس» آورده اند که: پس از پیمان شکنی و خیانت یهود

«بنی نضیر» و از پی آن‌ها «بنی قریظه» و بیرون رانده شدن آن‌ها به کیفر این خیانت و تجاوز، مرزعه‌ها و سراها و روستاهای آنان در اطراف مدینه، که به «فدک»، «عرینه» و «ینبع» مشهور بودند، بر جای ماند. گروهی از مسلمانان به حضور پیامبر شرفیاب شدند و از سرنوشت آن زمین‌ها و اموال پرسیدند که در همین هنگام این آیات بر قلب مصفای آن حضرت فرود آمد: **وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** (۲۷۷)

و آنچه را خدا از ثروت‌های آنان به پیامبرش باز گردانید، شما برای به دست آوردن آن‌ها نه اسبی تاختید و پیکاری کردید و نه شتری؛ اما خدا پیام‌آورانش را بر هر کس که بخواهد چیره می‌سازد؛ و خدا بر هر چیزی تواناست.

و بدین وسیله خدای فرزانه آن‌ها را به پیام‌آورش به عنوان پیشوا و تدبیرگر بزرگ امور جامعه واگذار کرد تا بر اساس عدل و حکمت هزینه نماید.

۲- اما پاره‌ای از مفسران و محدثان و مورخان آورده‌اند که: نخستین آیه مورد بحث در مورد اموال و زمین‌های «بنی نضیر» و روشن ساختن وضعیت آنها فرود آمد و روشنگری فرمود که: و آنچه را خدا از ثروت‌های آنان به پیامبرش باز گردانید، شما برای به دست آوردن آن‌ها نه اسبی تاختید و پیکاری کردید و نه شتری؛ ... اما دومین آیه مورد بحث درباره ثروت‌ها و امکاناتی روشنگری می‌کند که بدون جهاد و پیکار مسلحانه به دست مسلمانان بیفتد، و در مورد آن‌ها می‌فرماید: ما

أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ... (۲۷۸)

آنچه را خدا به عنوان غنیمت از مردم این آبادی ها به پیامبرش بازگردانید، از آن خدا و از آن پیامبر و از آن نزدیکان او و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا این ثروت ها میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد و در انحصار آنان نباشد...

۳ - به باور برخی هر دو آیه بیانگر یک مطلب است. با این بیان در آیه نخست به صورت سربسته سخن گفته شده و از پی آن آیه دوم روشنگری بیشتری می کند.

در مورد داستان فرود چهارمین آیه مورد بحث نیز روایات متعددی رسیده است، به این صورت:

۱ - از «انس» آورده اند که: برای برخی از یاران پرواپیشه و انسان دوست پیامبر سه رأس گوسفند بریان شده آوردند و به عنوان هدیه به او تقدیم کردند. او که خود و خاندان و نزدیکانش بسیار تنگدست و نیازمند بودند، با این وصف با مردم دوستی و دگرخواهی و دلسوزی تحسین برانگیزی دیگران را بر خود مقدم داشته و آن ها را برای همسایه ها فرستاد و آنان نیز آنرا به دیگران هدیه کردند؛ به گونه ای که آن گوسفندهای بریان تا نه خانه دست به دست و هدیه شد و سرانجام هم به نخستین خانه بازگشت. در آن هنگام بود که این آیه بر قلب پاک پیامبر مهر و مدارا فرود آمد: و یؤثرون علی انفسهم... (۲۷۹)

۲ - اما از «ابن عباس» آورده اند که: پس از تبعید «بنی نضیر» پیامبر گرامی مسلمانان را گرد آورد و رو به

گروه انصار و یاران «مدنی» خویش کرد و فرمود: دوستان اگر می خواهید این اموال و سراها و مزرعه ها را میان مهاجر و انصار تقسیم کنم، باید شما انصار مهاجران را، که دست از هستی شسته و به عشق اسلام راه هجرت را در پیش گرفته و به سوی شما آمده اند، در ثروت و امکانات خویش شریک سازید، در غیر این صورت ثروت های شما از آن خودتان و اجازه دهید تا این اموال را میان مهاجران تقسیم نمایم.

آنان با نهایت دگردوستی و ایثار رو به پیامبر کردند و گفتند: ای پیام آور خدا، ما آماده هستیم تا این غنائم را به برادران و خواهران مهاجر خویش بدهیم و افزون بر این، اگر اجازه دهید، حاضریم آنان را در ثروت و امکانات خود نیز شرکت دهیم؛ در این هنگام بود که این آیه بر قلب مصفای پیامبر عدل و ایثار فرود آمد: و یؤثرون علی انفسهم... (۲۸۰)

۳ - پاره ای روایت کرده اند که این آیه در وصف هفت تن از مجاهدان روز «أُحد» فرود آمد تا از دگردوستی و مردم خواهی و ایثارگری آنان تجلیل نماید و به مردم درس بشردوستی و فداکاری دهد.

داستان آنان این گونه بود که: در پیکار «أُحد» آنان پس از جهادی سخت و سهمگین بر خاک افتاده و بالب تشنه در آستانه مرگ بودند. در این هنگام فردی از راه رسید و آبی به اندازه سیراب شدن یک تن برای یکی از آنان آورد و به او هدیه کرد تا خود را از تشنگی برهاند، اما او با نهایت فداکاری و دگردوستی اشاره کرد که این آب را به دیگری برسان که

او از من تشنه تر است!

آب را به نفر دوم رسانید، اما او به سومی اشاره کرد...

و سومی به چهارمی هدیه کرد و ... تا آن اندک آب گوارا به نفر هفتم رسید و او به نفر اول بازگردانید! و هر هفت تن با لب تشنه جهان را بدرود گفتند! در این هنگام بود که آیه مورد اشاره فرود آمد که: و یثرون علی انفسهم... (۲۸۱)

۴ - پاره ای از مفسران و محدثان آورده اند که: این آیه در وصف مرد شایسته کردار و انسان دوستی فرود آمد، که در شرایط سخت گرسنگی و نیاز، اندک غذای موجود خانه اش را با همفکری و همراهی همسر آگاه و باایمان و بشردوست خویش به بینوایی گرسنه که به پیامبر پناه آورده بود، هدیه کرد و بدین وسیله در جهت خشنودی خدا یک انسان گرسنه و بی پناه را بر خود و همسر و فرزندش مقدم داشت و در اوج نیاز و گرسنگی انفاق کرد.

داستان او را این گونه آورده اند: روزی مردی گرسنه و بی پناه به حضور پیامبر شرفیاب گردید و گفت: ای پیام آور خدا! مردی گرسنه و بی پناه و بی کس و کارم و آمده ام تا شما به من غذا بدهید.

فقال: اطعمنی فانی جائع.

پیامبر گرامی که خود زندگی ساده و سرشار از تقوا و معنویت داشت و همراه و همدم مردم بود، او را به خانه خویش راه نمود، اما روشن شد که در خانه چیزی برای خوردن نیست.

فبعث الی اهله فلم یکن عندهم شیء.

به ناگزیر رو به مردم خویش کرد و فرمود: آیا کسی هست که این مرد را به خانه برد و

امشب او را میهمان کند؟

مَنْ يَضِيفُهُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ؟

مردی از یاران به پا خاست و آن بینوا را به خانه برد، اما به زودی دریافت که در خانه اش جز غذایی اندک - که خوراک دختر کوچک و خردسال اوست - چیزی یافت نمی شود.

با همفکری همسرش همان اندک غذا را به میهمان داد و همسرش با تدبیری شایسته کودک را خوابانید و خود و شوهرش با بزرگمنشی چنین نمایانند که آنان هم غذا دارند و با هم غذا می خورند.

مرد بینوا غذا را خورد و خدای را سپاس گفت و پنداشت که میزبان و خانواده او هم غذای سیری خوردند، اما حقیقت جز این بود؛ چرا که آنان با ایثار و دگردوستی خود را به گونه ای نمایانند که غذا می خورند، اما شب را گرسنه سر بر بستر نهادند.

سپیده دم آن شب گویی برای نماز به حضور پیامبر عدالت و ایثار آمدند که آن بزرگوار با چهره ای باز و شادمان به تلاوت این آیه پرداخت که: و يُؤثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ... (۲۸۲)

لازم به یادآوری است که آنچه در شأن نزول و داستان فرود آیه شریفه با سند درست از «ابوهریره» در روایت چهارم آورديم، بیانگر این واقعیت است که این داستان خواباندن کودک و پذیرایی از میهمان برای خشنودی خدا، مربوط به وجود گرانمایه علی و ریحانه پیامبر، فاطمه است؛ که درود خدا و همه آزادمنشان بر آنان و راه و رسم آنان باد. (۲۸۳) آری، روایات رسیده از طریق شیعه به روشنی نشانگر آن است که این میزبان گران قدر و پراخلاص، علی (ع) بود و کودک و یا کودکان ارجمندی که در روایات از آن ها سخن

و نه بر روی شتری؛ بلکه آن منطقه بخشی از اطراف مدینه است که پس از خیانت و پیمان شکنی «بنی نضیر» شما با پای پیاده به سوی آنجا حرکت کردید.

وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ

آری، پیروزی بر «بنی نضیر» ره آورد پیکار شما با آنان نبود، بلکه خدا پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد بدون جنگ و جهاد چیره می سازد و آنان را بر دشمنان خود پیروزی می بخشد و دل های تجاوزکاران را لبریز از ترس می کند.

با این بیان، خدا ثروت و امکانات «بنی نضیر» را به پیامبر واگذار کرد تا بر اساس عدالت و حکمت هزینه نماید؛ و آن حضرت نیز آن را میان مهاجران تقسیم کرد و به انصار، جز سه تن از آنان که بسیار تنگدست بودند، چیزی نداد؛ چرا که گروه مهاجر مردمی بودند که ثروت و امکانات خود را در مکه پشت سر نهاده و به عشق اسلام و ایمان و آزادی دست به هجرت زده بودند و در مدینه چیزی از مال دنیا نداشتند، به همین جهت پیامبر این ثروت را میان مهاجران تقسیم کرد تا گامی به سوی حذف فاصله های طبقاتی و عدالت اجتماعی و اقتصادی برداشته شود و از انصار تنها به «ابودجانه» و «سهل بن حنیف» و «حارث» بهره ای بسان مهاجران در نظر گرفت، چرا که این سه تن تنگدست بودند.

وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و خدا بر هر چیزی تواناست.

در دومین آیه مورد بحث به چگونگی هزینه آن ثروت ها - که از آن ها به «فیء» تعبیر می گردد - پرداخته و در بیان حکم آن می فرماید:

أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلرَّسُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ آنچه را خدا از این آبادی ها و مزرعه ها به پیام آوررش بازگردانید، از آن خداست تا به فرمان او در راه مورد نظر و پسند او هزینه گردد؛ و نیز از آن پیامبر است و برای هزینه در راه خویشاوندان او، و نیز یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان خاندان وحی و رسالت.

«منهال» از امام سجاد آورده است که در پاسخ پرسش او از تفسیر آیه مورد بحث، فرمود: منظور از نزدیکان و نیازمندان و در راه ماندگان عبارتند از نزدیکان و محرومان و در راه ماندگان ما خاندان پیامبر.

قلت قوله: و لذی القربى...؟ قال (ع): هم قرباناً و مساکیناً و ابناء سیلنا. (۲۸۴)

امّا همه فقیهان اهل سنت بر این باورند که منظور یتیمان همه مردم، و نیز همه بینوایان و در راه ماندگان هستند و باید این ثروت را در راه آنان هزینه کرد.

در پاره ای از روایات رسیده از امامان اهل بیت نیز همین دیدگاه را آورده اند.

امام باقر در روایتی می فرماید:

كان ابی یقول: لنا سهم رسول الله و سهم ذی القربى و نحن شركاء الناس فیما بقى. (۲۸۵)

بهره پیامبر خدا و نزدیکان و خاندان او از آن ماست، آن گاه ما در باقی مانده این سهم هاو بهره ها که عبارت از بهره یتیمان، بهره بینوایان و بهره در راه ماندگان باشد، بادیگر مردم شرکت داریم و سهم هستیم.

و بدین وسیله آن حضرت روشنگری می کند که این حکم عمومیت دارد و این سه سهم ویژه یتیمان و بینوایان و

در راه ماندگان «بنی هاشم» نیست.

و نیز از بیان امام باقر به ظاهر چنین دریافت می گردد که توانگر و ناتوان و ثروتمند و تهی دست «بنی هاشم» در دریافت آن بهره ها با هم یکسانند، و سه سهم اول را، هم می توان به ثروتمند آنان داد و هم به فقیرشان، که این دیدگاه از «شافعی» روایت شده است.

اما برخی بر آنند که «فیء» یا ثروتی که بدون پیکار و جهاد به دست حاکم اسلامی و مردم مسلمان از کفرگرایان تجاوزکار افتاده است، برای هزینه زندگی بینوایان و نیازمندان از بنی هاشم یا فرزندان عبدالمطلب است.

از حضرت صادق (ع) آورده اند که فرمود:

نحن قوم فرض الله طاعتنا، و لنا الأنفال، و لنا صفو المال... (۲۸۶)

ما مردمی هستیم که خدا فرمانبرداری از ما را بر مردم حق طلب و کمالجو لازم شمرده، و نیز «انفال» را از آن ما ساخته است، و همین گونه آنچه را از پوست دام ها، کنیزان زیبا، جواهرات ارزشمند و کالاها و چیزهای بی نظیری که خدا برای پیامبرش مقرر داشته است و یا در جنگ و جهاد به دست می آید، از آن ماست.

در ادامه آیه شریفه در بیان فلسفه این تقسیم انسانی و عادلانه و پر از اسرار و حکمت پرداخته و می فرماید:

كَيْ لَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ این تقسیم به خاطر آن است که ثروت ها و امکانات تنها در انحصار زرداران و زورداران قرار نگیرد و در حلقه آنان دست به دست نگردد و آن گاه توده های محروم و نیازمند در فقر و فلاکت و محرومیت بمانند.

واژه «دُولَهُ» به چیزی گفته می شود که در انحصار گروهی قرار داشته و دست

به دست می گردد و به محرومان نمی رسد. با این بیان، منظور آیه این است که: و خدا در مورد «فیی ء» چنین مقرر داشت تا ثروت های بادآورده در میان محرومان تقسیم و پخش گردد و فاصله های هولناک طبقاتی از میان برداشته شود، نه این که همه امکانات در دست زورمداران و زرداران باشد و هر گونه که دلشان خواست رفتار کنند؛ درست همان گونه که در جامعه جاهلیت و نظام های خودکامه و ستمکار چنین است.

«کلبی» در این مورد بر آن است که: گروهی از سران مسلمان پس از جریان «بنی نضیر» نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! شما از اموال و مزرعه های آنان آنچه را که ویژه خودتان می دانید برگزید و بقیه را که یک چهارم آن می باشد، به ما واگذارید تا در میان خود تقسیم نماییم؛ و آن گاه این نظر خود را به این صورت بیان کردند:

لک المربع منها و الصفايا

و حکمک و النشیطه و الفضول هان ای پیامبر، یک چهارم از این غنائم و اموال برگزیده از آن برای شماست، و در مورد سربازانی که پیش از رسیدن به میدان پیکار در مورد بسیاری غنیمت ها شعار می دادند، آری، فرمان، همان فرمان توست. (۲۸۷)

درست در برابر این تقاضای آنان بود که آیه مورد بحث بر قلب پاک پیامبر فرود آمد و آن حضرت آن را برای آنان تلاوت فرمود و آنان نیز پس از شنیدن پیام خدا، فریاد برآوردند که ما با همه وجود شنوا هستیم و فرمانبردار خدا و پیامبر او.

آن گاه می افزاید:

وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ هان ای مردم! آنچه را پیامبر برای شما

آورده است بگیریید و به کار بندید.

وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

و از آنچه شما را هشدار می دهد و نهی می کند، هشدار پذیرید و دوری جوید؛ چرا که آن بزرگوار از جانب خود چیزی نمی گوید، بلکه هر آنچه می گوید و هر قانونی می آورد از سوی خدای شماست.

با این بیان آنچه در مورد تقسیم «فیء» یا غنیمت هایی که بدون جنگ به دست آمده است، راه می نماید، همه این ها بر اساس حق و عدالت و از سوی خداست، پس گوش جان سپارید و از تقسیم او خشنود باشید.

«زید شحام» از حضرت صادق آورده است که:

ما اعطى الله نبياً من الأنبياء شيئاً الاً و قد اعطى محمداً... (۲۸۸)

خدا به پیام آوران پیشین چیزی ارزانی نداشت و امتیازی نداد، مگر این که همه آن امتیازات را به محمد (ص) نیز که برترین پیام آوران اوست، ارزانی داشت. ذات بی همتای او به سلیمان فرمود: هان ای بنده سپاسگزار من، از نعمت های فراوانی که به تو داده ام به طور فراوان و بی شمار ببخش و به نیازمندان بده یا خودداری ورز (۲۸۹)؛ و در وصف پیامبر گرامی هم فرمود: آنچه پیامبر به شما داد و برایتان آورد، بگیریید و سپاس خدا را به جا آورید و عمل شایسته انجام دهید و آنچه را نهی فرمود و هشدارتان داد، هشدار پذیرید و دوری جوید.

و در آخرین فراز آیه مورد بحث می فرماید:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

پس پروای خدا پیشه سازید و از کیفر او بترسید و از گناه و ستم دوری جوید و به وظایف و تعهدات فردی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و انسانی

خویش پایبند و وفادار باشید که بر کسانی که جز این باشند خدا سخت گیر و سخت کیفر است.

از آیه شریفه می توان به این نکته رسید و این نکته را دریافت که پیامبر و امامان معصوم تدبیرگر امور جامعه و کارگزار مردم هستند، و به همین دلیل هم پیامبر گرامی به حکم وحی و رسالت و با گفت گو و روشنگری و اقناع مردم، اموال «خیبر» را تقسیم و هزینه نمود و بر یهود تجاوزکار و پیمان شکن «خیبر» منت نهاد و با کرامت آنان را بخشید و آزاد ساخت.

همین گونه گروه «بنی نضیر» و «بنی قین قاع» را به جرم خیانت تبعید نمود و بخشی از اموال شان را به آنان بخشید و تجاوزکاران «بنی قریظه» را به کیفر پیمان شکنی و همراهی با دشمن تجاوزکار به مردم، به اسارت محکوم و اموال و دارایی آنان را میان مهاجران تقسیم کرد، و نیز بر مردم استبدادپیشه و شرک گرای مکه منت نهاد و پس از ذلت و حقارت آنان، با کرامت فرمود: بروید که شما را به خاطر خدا و به شکرانه پیروزی حق بر باطل و عدالت بر استبداد، آزاد ساختم.

اذهبوا فانتم الطلقاء. (۲۹۰)

گروه هجرت کنندگان و وصف آنان در ادامه آیات به چگونگی هزینه «فیء» یا غنائمی که بدون پیکار و جهاد به دست آمده است، می پردازد و درباره راه های هزینه و مصرف آنها می فرماید:

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ أَيْنَ ثَرُوتِهَا وَأَمْوَالِيهَا كَمَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ وَجِهَادِهَا كَمَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ،
برای تأمین هزینه زندگی مهاجرانی است که هستی خود را در مکه پشت سر نهاده و با خروج

ناخواسته از قلمرو قدرت شرک و استبداد به مدینه وارد شده اند؛ همان مردم حق طلب و درست اندیشی که از خانه و کاشانه خویش رانده شده اند و در اندیشه کسب خشنودی خدا و رضایت او هستند.

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ أَنَا فِي هِجْرَتِهِمْ وَأَوَارِغِي فَضْلٍ وَفَزُونَ بِخَشْيَةِ اللَّهِ رَا مِي طَلْبِنْد.

وَرِضْوَانًا

و نیز رضایت و خشنودی او را می جویند.

وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَنَا فِي هِجْرَتِهِمْ وَأَوَارِغِي فَضْلٍ وَفَزُونَ بِخَشْيَةِ اللَّهِ رَا مِي طَلْبِنْد.

أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

اینان همان راستگویانند و اینان هستند که در بارگاه خدا از مقام والا و موقعیت پرفرازی بهره ورنند.

به بیان «زجاج» خدای فرزانه در آیه پیش یکی از راه های مصرف «فیء» یا غنایمی را که بدون جنگ و پیکار به دست حکومت می رسند، ترسیم کرد و روشننگری فرمود که یکی از راه های هزینه این اموال اداره زندگی بینوایان و محرومان و تهی دستانی است که دست به هجرت زده و از مکه و قلمرو شرک و استبداد به مدینه آمده اند، اینک در این آیه در بیان وصف آنان می فرماید:

وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كَسَانِي كِه دَر كَانُون هِجْرَتِ يَا شَهْرِ مَدِينَه وَ خَانَه اِيْمَان وَ تَوْحِيدِ پِيْش اَز مِهَاجِرَان، مَسْكَن كَزِيْدَه وَ اَنجَا وَطَن اَنَان اِسْت، اَز اِيْن غَنِيْمَت هَا وَ اَمْوَالِي كِه اَز اَن هَا سَخْن رَفْت، بَرَايِ بِيْنَوَايَان وَ مَحْرُومَان اَنَان هَزِيْنَه مِي كَرْدَد.

واژه «ایمان» در آیه شریفه به «الدار» عطف شده، اما این عطف و پیوند، ظاهری است و نه واقعی؛ چرا که «ایمان» مکان نیست که کسانی را در آن جای دهند،

از این رو تقدیر آیه این گونه است: و آثروا الایمان.

کسانی که پیش از مهاجران در مدینه سکونت داشتند و پیش از آمدن آنان راه ایمان و اسلام را برگزیدند...

با این بیان منظور این است که «انصار» پیش از آمدن مهاجران به سوی مدینه و پناه دادن آنان، خود راه ایمان و اسلام را هموار ساخته و در آن گام نهاده بودند.

اما به باور پاره ای منظور نه همه «انصار» بلکه آن گروه پیشتازی مورد نظر است که در پیمان «عقبه» حضور داشته و در شمار، هفتاد تن بودند و با پیامبر مهر و عدالت پیمان بستند که با سفیدپوست و سرخ پوست و هر برتری جو و ستمکاری که در اندیشه تجاوز به حق طلبان بود به پیکار برخیزند و به نژاد و پوست او ننگرند.

يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ أَرَى، این گروه از انصار مردمی هستند که هر انسان حق طلب و توحیدگرایی به سوی شهر و دیار آنان هجرت کند و به آنان پناهنده شود، او را دوست می دارند و حمایت می کنند؛ درست با این وصف و این ویژگی بود که مهاجران را در خانه های خویش جای دادند و آنان را در ثروت و امکانات و بوستان ها و زمین های خویش شریک ساختند.

وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا

وصف دیگر آنان این است که آنها در سینه های خود هیچ بخل و حسد و آز و طمعی در مورد ثروت ها و زمین های «بنی نضیر» که پیامبر آن ها را به مهاجران داد، احساس نمی کنند و خود را نیازمند آنها نمی یابند، و این نشانگر بلندنظری و کرامت آنان است.

و يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ

لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ

ویژگی دیگر آنان این است که در حال نیاز و فقر، مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند و نه تنها از تقسیم «فیء» میان مهاجران احساس ناخوشایندی ندارند که ثروت‌ها و خانه‌های خویش را نیز - گرچه بدانها احساس نیاز کنند - حاضرند آن‌ها را به برادران و خواهران مهاجر خویش ببخشند و آنان را بر خویشان مقدم بدانند، تا در این گام خداپسندانه و انسانی به پاداش شکوہبار خدا نایل آیند.

«انس بن مالک» سوگند یاد می‌کرد که: به خدای سوگند که در میان «انصار» آفت بخل و بخیلی نبود و آن‌گاه به تلاوت این آیه پرداخت که:

وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و کسی که خدا او را از آفت بخل و حرص مصون دارد و در پرتو مقررات خدا خویشان را بسازد و از آفت‌ها دور سازد، اینان همان رستگارانند و از نعمت‌های پرشکوه خدا بهره‌ور خواهند بود.

«ابن زید» در این مورد می‌گوید: کسی که چیزی را که خدا مردم را از آن هشدار می‌دهد و بازمی‌دارد، نخواهد و نگیرد و چیزی را که به دادن آن فرمان داده است، آن را بدهد و منع نکند، چنین کسی جان و نفس خود را از آفت بخل و حسد مصون داشته است.

و «سعید بن جبیر» بر این باور است که منظور از بخل نفس و تنگی چشم آن است که از پرداخت زکات و حقوق مالی خویش سر باز زند و از حرام‌خوارگی دوری نجوید.

در روایتی از پیشوایان راستین دین آمده است که:

لا يجتمع الشح والایمان فی قلب رجل مسلم. (۲۹۱)

آفت بخل و حرص، باایمان و توحیدگرایی در قلب انسان باایمان و مسلمان در کنار هم گرد نمی آیند؛ یا جای آن دو می باشد و یا جای این دو.

و نیز آمده است که:

لا یجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم! (۲۹۲)

و گرد و غبار برخاسته از جهاد در راه حق و عدالت، و دود و دم دوزخ، در درون یک انسان مسلمان گرد نمی آیند.

در مورد «موضع» این جمله از آیه شریفه که می فرماید: و الَّذِينَ تَبَوُّوا الدَّارَ... دو نظر آمده است:

۱ - این جمله را پاره ای مبتدا شمرده اند و در محل رفع، که خبر آن عبارت است از یحبون من هاجر الیهم... که در این صورت جمله و سخن مستقلی را می سازد که ربطی به جمله قبل درباره مصرف «فیء» ندارد. و این بدان دلیل است که پیامبر در تقسیم «فیء» جز به سه تن از انصار به بقیه چیزی نداد.

۲ - امّا پاره ای این جمله را در محل «جر» گرفته و به آغاز آیه ۸، للفقراء... عطف نموده اند که در این صورت، یحبون من هاجر الیهم... و ادامه آن، حال است و در محل نصب.

در آخرین آیه مورد بحث در اشاره به گروه دیگری غیر از مهاجر انصار می فرماید:

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَآنَ كَسَانِي كِه پَس از آن دو گروه مهاجر و انصار آمدند، می گویند: پروردگارا، ما و برادران ما را که در ایمان بر ما «تابعین» پیشی گرفتند، بیامرزد.

به باور «حسن» منظور این است که: و آن کسانی

که پس از گروه مهاجر و انصار ظهور می کنند و آنان که تا روز رستاخیز به عنوان «تابعین» و ره پویان راه مهاجر و انصار به شمار می آیند، که آنان هم رهرو راه اسلام و قرآن و پیامبر بودند، می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان و اسلام بر ما پیشی گرفتند، پیامرز...

اُمّیا از دیدگاه «اصم» و «ابومسلم» منظور از این گروه سوّم کسانی هستند که پس از هجرت و پس از ایمان و اسلام انصار، ایمان آوردند.

به باور پاره ای ممکن است منظور از «من بعدهم»، عبارت از فضیلت و برتری باشد که در این صورت منظور این است که: و آن کسانی که پس از آن دو گروه مهاجر و انصار از نظر فضیلت و معنویت هستند، می گویند: پروردگارا، ما و برادران ما را که در ایمان بر ما «تابعین» پیشی گرفتند، پیامرز...

و این دیدگاه بسان بیان پیامبر گرامی خواهد بود که فرمود:

نحن الاخرون السابقون...

ما از نظر زمان، واپسین امت هستیم و از نظر فضیلت و معنویت، پیشگام و پیشروترین امت ها.

در ادامه آیه می فرماید:

وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا

و در دل ها و قلب هایمان حسد و کینه ای نسبت به ایمان آوردگان قرار مده...

بدین وسیله مردم توحیدگرا و باایمان از خدای فرزانه خالصانه می خواهند که زشتی و گناه و ضدارزش های اخلاقی را از کران تا کران دل های آنان پاک و پاکیزه سازد و بزداید.

در سخن این گروه از مردم توحیدگرا و باایمان در حق همدینان و همنوعان خویش، بهترین و جالب ترین دعاست، و آن این است که آنان از بارگاه خدا می خواهند که دل ها

و جان های آنان را از هر گونه بداندیشی و بدخواهی در حق دیگر مؤمنان پاک و پاکیزه سازد؛ چرا که بی هیچ تردیدی اگر کسی در حق مسلمانی بدخواهی و بداندیشی کند و با دشمنی داشتن او نسبت به او به خاطر ایمان و پروا و عدالت خواهی اش سوء قصد نماید، چنین کسی کفرگراست و در خور آتش دوزخ.

و اگر بداندیشی و بدرفتاری او نه به خاطر ایمان آن انسان حق طلب، بلکه به خاطر هدف های دیگری باشد، در آن صورت فاسق است.

در آخرین فراز آیه می فرماید:

رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ

پروردگارا! به راستی که تو همان رؤف و مهربانی و بر بندگانت نعمت های بی شمار و بسیار ارزانی می داری. ۱۱ - آیا به آنان که دورویی پیشه کرده اند ننگریستی که به برادران خود از اهل کتاب که کفر ورزیده اند می گویند: اگر شما [از شهر و دیار خویش بیرون رانده شوید، به یقین ما همراحتان بیرون می آییم و هرگز درباره شما از کسی فرمان نمی بریم؛ و اگر با شما پیکار شود، بی گمان ما شما را یاری خواهیم نمود؟! و خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویانند.

۱۲ - بی گمان اگر [اهل کتاب بیرون رانده شوند، آنان به همراهشان بیرون نمی روند، و اگر با آنان] به کیفر پیمان شکنی و تجاوزکاری پیکار گردد [اینان] آنان را یاری نخواهند رساند؛ و بی تردید اگر [هم آنان را یاری رسانند] پس از اندک پیکاری به میدان مبارزه پشت می نمایند و آن گاه از [هیچ کجا] یاری نخواهند شد.

۱۳ - بی تردید شما در دل های آنان از خدا [ی دادگر و توانا] هراس انگیزتر هستید؛ [و] این

[پندار احمقانه به خاطر آن است که آنان مردمی هستند که [حقیقت را] نمی فهمند [و در نمی یابند].

۱۴ - آنان جز به صورت گروهی [آن هم در قریه هایی دارای [برج و بارو و [استحکامات [نظامی ، یا از پشت دیوارها با شما پیکار نخواهند کرد؛ پیکار آنان در میان خودشان سخت است، [اما در برابر شما سست ؛ آنان را پیوسته [و یکپارچه [می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است، چرا که آنان مردمی هستند که خرد خویش را به کار نمی گیرند.

۱۵ - [وصف آنان بسان وصف کسانی است که اندکی پیش از آنان بودند [و در پیکار «بدر»، طعم تلخ پیامد کار [زشت و ظالمانه [خود را چشیدند، و [در روز رستاخیز] برایشان عذابی دردناک خواهد بود.

نگرشی بر واژه ها

رهبه: این واژه در اصل به مفهوم ترس و هراس عمیق و ریشه داری آمده است که آثار آن در گفتار و عمل و چهره و ظاهر نمایان می گردد.

قُری: جمع «قریه» به مفهوم روستا، دیار و آبادی آمده است و گاه به شهر نیز گفته می شود، چرا که گاه به مفهوم انسان های گرد آمده در یک جا نیز به کار رفته است.

مُحصنه: از ریشه و ماده «حصن» به مفهوم «دژ» آمده است.

جُدُر: این واژه جمع «جدار» به معنای دیوار آمده است.

شتی: این واژه جمع «شتیت» به مفهوم پراکنده و از هم گسسته آمده است.

تفسیر

نهان کاری و فتنه انگیزی اهل ریا و نفاق در آیات پیش، خدای فرزانه از سه گروه به نیکی یاد نمود و هر کدام را به ویژگی ها و نشانه هایی سازنده و

و فرار را برقرار ترجیح خواهند داد.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که: و اگر باقی مانده ای از نفاقگرایان، تجاوزکاران یهود را یاری کنند پس از اندک پیکاری پشت به میدان می کنند و می گریزند.

با این بیان میان دو فراز از آیه شریفه که می فرماید: **ثُمَّ لَا يُنْصِرُونَ** و اگر با تجاوزکاران یهود پیکار گردد، اینان آنان را یاری نخواهند کرد، و اگر باقی مانده اینان هم به یاری آنان برخیزند، پس از اندک پیکاری پشت به میدان نموده و خواهند گریخت.

ثُمَّ لَا يُنْصِرُونَ سپس اگر اندک نیرویی هم برای آنان باشد و به وسیله آن به راستی بخواهند تجاوزکاران یهود را یاری کنند، آنان از یاری اینان هیچ سود و بهره ای نخواهند برد و به کیفر بیداد خود خواهند رسید.

لازم به یادآوری است که این آیه مبارکه پیش از بیرون رفتن یهود «بنی نضیر» فرود آمد و از آینده گزارش داد و همگان دیدند که پس از فرود این آیه آنان به کیفر پیمان شکنی و آغاز تجاوز و نقشه پردازی برای ترور و تخریب بیرون رانده شدند و دست به اندک پیکاری هم زدند، اما نفاقگرایان و مدعیان دروغ پرداز، نه با آنان بیرون رفتند و نه به یاری آنان برخاستند، و جریان کار همان گونه بود که خدا در آیه ای که گذشت خبر داده بود.

به باور برخی منظور از واژه «الأخوانهم» در آیه مورد بحث دو گروه «بنی نضیر» و «بنی قریظه» می باشند که نفاقگرایان اصلاح ناپذیر به هنگام رانده شدن گروه نخست، بر خلاف عهد و پیمان و وعده های دروغین خویش با آنان، به همراهشان بیرون نرفتند و در پیکار تجاوزکارانه گروه

دوم بر ضد مردم عدالتخواه و باایمان نیز به یاری آنان برنخاستند و به وعده های خویش پشت پا زدند.

در سومین آیه مورد بحث خدای فرزانه روی سخن را به مردم باایمان و اصلاح طلب می کند و می فرماید:

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ وَاقِعِيتِ اَيْنِ اَسْتِ كِه تِرْسِ اَز شِمَا دِر دِل هَاي نِفَاقْگِرَايَانِ بِيَشْتِرِ اَز تِرْسِ اَز خُدَاي تَوَا نَا سْتِ
و شِمَا دِر دِل هَاي اَنَانِ هِرَا سِ اَنگِيزْتِرِ اَز ذَاتِ بِي هِمْتَا و شِكْسْتِ نَا پِذِيرِ اَو جِلْوِه كِرْدِه ايد! چِرَا كِه اَيْنَانِ شِمَا رَا مِي نِگَرَنْدِ و اَز
هَدَفِ هَاي عَادِلَانِه شِمَا و تَصْمِيمِ و عَزْمِ جَدِي شِمَا آگَاهِ هَسْتَنْدِ، اَمَّا خُدَايِ يَكْتَا رَا نِمِي بِيَنْدِ و نِمِي شِنَا سَنْدِ و بِه ذَاتِ پَاكِ اَو
ايمان ندارند؛

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

چرا که اینان مردمی هستند که در آفت تاریک اندیشی و نادانی گرفتارند و حق را نمی شناسند و از عظمت خدا و قدرت
وصف ناپذیر او و سختی عذاب و کیفر سرای آخرت چیزی نمی دانند.

در چهارمین آیه مورد بحث در ترسیم نشانه های روشن این وحشت آنان می فرماید:

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ

آنان هرگز با شما مردم باایمان و عدالت خواه به صورت گروهی و یکپارچه جز در روستاها و دژهای استوار و در پناه برج و
باروها و استحکامات نظامی - که دست یابی به آن ها و گشودن درهای آن ها بسیار مشکل است - نمی جنگند؛

أَوْ مِنْ وَّرَائِ جُدُرٍ

و یا جز از پشت دیوارها بر شما تیر و سنگ نمی افکنند...

به بیان دیگر، منظور آیه این است که: این نفاقگرایان فتنه گر برای پیکار با شما مردم اصلاح طلب و خداجو و آزادمش پا به
میدان پیکار نمی گذارند، بلکه تنها

در درها و سنگرهای محکم و آماده شده در قلعه ها و استحکامات نظامی و یا از پشت دیوارها و کمین گاه ها به جنگ شما بر می خیزند و یا سنگ و تیری به سوی شما نشانه می روند و هرگز جرئت نزدیک شدن به شما را ندارند.

بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ

دشمنی و پیکار پاره ای از آنان با پاره ای دیگر سخت و کوبنده و بی رحمانه است و دل هایشان هماهنگ و همگرا نیست.

به باور پاره ای منظور این است که: نیرو و توان آنان در میان جامعه خودشان سخت و شکننده است، اما هنگامی که با شما روبه رو می گردند و منطق نیرومند و اندیشه نو شما را می نگرند و تصمیم جدی شما را ارزیابی می کنند، به خاطر هراسی که خدا بر دل های آنان افکنده است، از شما دور می شوند و جرئت رویارویی در خود نمی یابند!

تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا

شما آنان را به ظاهر یکپارچه و هماهنگ می نگری، اما این ظاهرسازی است...

وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ در حالی که دل ها و قلب ها و اندیشه ها و هدف های آنان ناهماهنگ با یکدیگر است و آنان به همین دلیل با وجود اتحاد ظاهری پراکنده اند و به همین جهت هم خدا ذلت و شکست را بر آنان مقرر فرموده است.

«مجاهد» بر آن است که منظور دل ها نفاقگرایان و اهل کتاب می باشد که با وجود عهد و پیمان ظاهری و سخت برای مبارزه با پیامبر دل های آنان پراکنده است.

ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُوْنَ

و این گمراهی و تاریک اندیشی آنان به خاطر آن است که آنان مردمی هستند که خرد خویش را به کار نمی گیرند تا صلاح را از فساد و هدایت را از بیراهه روی و

نگون ساری بشناسند و جز این نیست که دل های کسانی که به ندای خرد یا پیامبر باطنی خویش گوش نسپارند دستخوش گمراهی و تفرقه می گردد؛ چرا که هدف والای حق و عدالت یکی است و خرد سالم انسان را به سوی خدا و انجام کارهای شایسته و عادلانه فرامی خواند، امّا هنگامی که دل ها با خرد و وجدان هماهنگ نشدند، به دلیل هواهای آن ها به آفت پراکندگی دچار می گردند.

در آخرین آیه مورد بحث در قالب مثالی زیبا و روشنگر در مورد نفاقگرایان و یهود «بنی نضیر» می فرماید:

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُؤَاوَالَ وَآلٍ أُمْرِهِمْ دَاوَاتُؤَاوَالَ بَنِي نَضِيرٍ بَنِي نَضِيرٍ هُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَانُوا مُشْرِكِينَ كَانُوا فِيهَا يَخْتَصِمُونَ
در این جهان بودند و زیستند و طعم تلخ عملکرد نادرست و ظالمانه و تاریک اندیشی خود را چشیدند...

آنچه آمد ترجمه و برداشتی از آیه است، امّا در تفسیر آن دو نظر آمده است:

۱ - به باور برخی از مفسران پیشین از جمله «زهری» منظور این است که: وصف یهود «بنی نضیر» در گوش سپردن به وعده ها و بافته های منافقان و مغرور شدن به شمار و امکانات آنان بسان وصف کسانی است که پیش از اینان به بافته ها و وعده ها و نیرو و امکانات گروه همانند آنان دل خوش داشته و جنگ «بدر» را بر ضد پیامبر و مردم باایمان به راه انداختند و طعم تلخ آتش افروزی و جنگ طلبی خود را چشیدند.

یادآوری می گردد که منظور از این گروه فریب خورده، شرک و استبداد مکه می باشد که به وعده همکاری و همراهی گروه دیگری از یهود وارد جنگ شدند و این جریان شش ماه پیش از

پیمان شکنی گروه «بنی نضیر» اتفاق افتاد.

۲ - اما به باور «ابن عباس» منظور از گروهی که اندکی پیش از «بنی نضیر» بودند، یهود «بنی قین قاع» می باشند که در شرایط سختی پیمان زندگی مسالمت آمیز با پیامبر را پس از جنگ بدر شکستند و پیامبر گرامی به کیفر عهدشکنی و آغاز همکاری با تجاوزکاران قریش به آنان دستور داد تا از مدینه بیرون بروند. آنان آماده حرکت بودند که «عبدالله بن ابی» که سردسته اهل نفاق و ریا بود، به آنان گفت: شما اکنون از حرکت خودداری کنید تا من نزد پیامبر بروم و در این مورد با آن حضرت گفتگو نمایم و یا بازگردم و با شما وارد دژها و قلعه هایتان گردم و در کنارتان باشم.

آری، منافقان در اندیشه فرستادن «عبدالله بن ابی» به سوی آنان بودند، اما در ادامه کار از یاری رسانی به یهود خودداری کردند و آنان را رها ساختند.

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و برای آنان در سرای آخرت عذابی دردناک خواهد بود. ۱۶ - بسان [وصف و] مثل شیطان آن گاه که به انسان گفت: کفر بورز! پس هنگامی که او کفر ورزید، گفت: بی گمان من از تو بیزارم؛ من از خدا که پروردگار جهان است می ترسم [و حساب می برم].

۱۷ - پس سرانجام آن دو این شد که هر دو در آتش [شعله ور دوزخ جای دارند در حالی که در آن ماندگار خواهند بود؛ و این است کیفر بیدادگران].

۱۸ - هان ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید؛ و هر کس باید بنگرد که برای فردا [ی خویش چه [توشه ای از]

پیش

فرستاده است و از خدا پروا نمایید که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۱۹ - و بسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و [ذات بی همتای او نیز] خودشان را از یاد آنان برد! اینان همان مردم نافرمانند.

۲۰ - دوزخیان و بهشتیان با هم برابر نیستند؛ بهشتیان هستند که کامیاب شدگانند.

نگرشی بر واژه ها

وبال: این واژه در اصل از «وابل» به مفهوم باران سخت و سنگین و هراس انگیز گرفته شده، و به انسان بدفرجام و شوم عاقبت گفته می شود.

غد: این واژه در اصل «غدو» بوده، اما در قرآن با حذف «و» و به مفهوم «فردا» آمده است، که به روز رستاخیز اشاره دارد؛ چرا که فردای رستاخیز با توجه به گذر سریع عمر در این جهان به سرعت خواهد رسید.

این واژه در اشعار عرب با همان «و» آمده است برای نمونه به این شعر بنگرید:

لا تقلوها و ادلواها دلواً

انّ مع الیوم اهاها غدواً

ماده شتر را با خشونت و تندی مرانید، بلکه با نرمش و به گونه ای آهسته و مدارا برانید؛ چرا که با امروز برادرش فرا خواهد بود.

تفسیر

روشنگری و اندرزدهی در قالب مثالی زیبا

در نخستین آیه مورد بحث - که قرآن شریف هم چنان داستان «بنی نضیر» با منافقان را پی می گیرد - در قالب مثال و تشبیه جالب و درس آموزی در ترسیم حال و روز و موقعیت هر کدام از این دو گروه می فرماید:

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ

وصف و مثال منافقان در فریب دادن «بنی نضیر» و شکست دادن آنان، بسان وصف و داستان شیطان است که به انسان گفت:

بر خدای بی همتا کفر بورز و راه ناسپاسی را در پیش گیر تا گرفتاری هایت را برطرف سازم و تو را نجات دهم.

«ابن عباس» می گوید: منظور از «انسان» در آیه شریفه، عابد بنی اسرائیل بود که شیطان در راه گمراه ساختن او به وی نزدیک شد و به او وسوسه نمود تا راه کفرانگری در پیش گیرد و ناسپاسی کند و به خدای یکتا کفر ورزد.

در این مورد آورده است که: در جامعه بنی اسرائیل مرد عبادت پیشه و پارسایی زندگی می کرد که نامش «برصیصا» بود.

این بنده خدا عمری را به پرستش خدای یکتا و بندگی او سپری کرده، و در پرتو یکتاگرایی و یکتاپرستی و عبادت به مقامی اوج گرفته بود، که خدا دعای او را در حق بیماران و دیوانگان و درماندگان هم می پذیرفت و خواسته اش را برمی آورد. به همین دلیل این گروه های آسیب پذیر نزد او می آمدند و او دست به راز و نیاز به بارگاه خدا می برد و شفای آنان را از سرچشمه قدرت ها می جست و خدا نیز شفا می بخشید و بهبود می یافتند!

روزی بانویی زیبا را که به جنون گرفتار شده بود، نزد او آوردند و از عابد تقاضا نمودند تا برایش دعا کند. پس از این که برادران آن زن او را در عبادتگاه «عابد» نهادند و رفتند، شیطان به وسوسه عابد پرداخت و آن زن زیبا و صاحب جمال را به گونه ای در نظرش زیباتر و فریبنده تر آراست و پرداخت تا «عابد» بیچاره را فریفت و دامان وی را به تجاوز و گناه آلود.

آن زن باردار گردید و اثر بارداری هر روز بیشتر هویدا گشت و عابد در

معرض رسوایی قرار گرفت؛ از این رو دست به شقاوتی دیگر زد و آن زن بی گناه را کشت و در زیر خاک نهان داشت.

پس از این دو رویداد زشت و ظالمانه در پرستشگاه «عابد»، شیطان نزد یکی از برادران آن زن رفت و ضمن بیان داستان تکانهنده تجاوز و جنایت «عابد» قبر آن زن را نیز به او نشان داد.

این مرد پس از دریافت خبر، نزد دیگر برادران شتافت و از آن جنایت دهشتناک سخن گفت و چیزی نگذشت که داستان جنایت به گوش شاه رسید و او به همراه مردم به سوی معبد «عابد» به راه افتاد و با حضور مردم، «عابد» را به محاسبه و محاکمه کشید.

«عابد» به ناگزیر لب به بیان حقیقت گشود و جنایت هولناکی را که پیش آمده بود، باز گفت و شاه دستور داد تا او را به کیفر زشت کرداری و شقاوتش به دار زنند تا عبرتی برای دیگران گردد.

«عابد» را بر فراز چوبه دار کشیدند. درست در آن لحظات شیطان پرفریب در نظر او مجسم شد و گفت: هان ای بنده نگو نبخت خدا، من بودم که تو را به این رسوایی و نگون ساری کشاندم؛ اینک اگر مرا فرمان بری، تو را نجات خواهم داد؛ آیا حاضری آنچه می گویم انجام دهی؟

«عابد» گفت: آری، بگو... بگو... که دیگر فرصتی نمانده است!

شیطان گفت: در برابر من سر سجده و بندگی بر خاک نه تا تو را نجات دهم.

پرسید: آخر چگونه؟ مگر نمی نگری که من بر چوبه دار بسته شده ام!

گفت: سجده و نشان بندگی تو را با اشاره نیز می پذیرم.

«عابد» بیچاره با اشاره،

فرشتگان را دید که برای یاری رساندن به پیامبر گرامی فرود آمده اند پا به فرار نهاد و گریخت و فریاد برآورد که: من از خدا می ترسم!

به باور «مجاهد» آیه شریفه در حقیقت جنس شیطان و انسان را در نظر دارد و روشننگری می کند که این موجود فریبکار به دلیل دشمنی دیرینه اش با انسان همواره در اندیشه گمراهگری و وسوسه اوست و زمانی که به خواسته خویش دست یافت و او را به تباهی کفر و بیداد کشید، از او بیزاری می جوید.

آری، شیطان پس از گمراهگری انسان ها آنان را باره آورد شوم کارشان رها می کند و می گوید:

إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

به یقین من از خدای جهانیان می ترسم و از کیفر دردناک او در روز رستاخیز سخت بیمناکم.

آن گاه در اشاره به فرجام کار شیطان و رهروان راه او و نیز منافقان و گروه تجاوزکار و بداندیش «بنی نضیر» می فرماید:

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا

پس سرانجام کار آنان این شد که هر دو در کام شعله های آتش دوزخ درآیند و در آنجا ماندگار گردند؛ چرا که پاره ای از آنان با وسوسه ها و گمراهگری ها و دمدمه های خویش دیگران را به سوی باطل و گناه برانگیختند و پاره ای با وسوسه پذیری در راه زشتی و بیداد گام نهادند.

وَ ذَلِكُمْ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ

و این است کیفر ستمکاران.

سپس قرآن شریف روی سخن را به سوی مردم باایمان و پرواپیشه متوجه می سازد و در اندرز و هشدار می سازد به آنان پس از بیان سرنوشت تباه انسان و شیطان و منافقان و تجاوزکاران می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

هان ای مردمی که ایمان آورده اید، پروای خدا را پیشه سازید...

وَلْتُنظُرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ

و هر انسانی باید نیک بنگرد و بیندیشد که چه چیزی برای فردای قیامت از پیش فرستاده است.

باید بیندیشد که آیا کار شایسته ای انجام داده است که روز رستاخیز او را از کیفر و عذاب برهاند و او را به سوی بهشت بر نعمت خدا رهنمون گردد، یا کارهای ناروا و زشتی که باعث نگون ساری او به دوزخ می گردد؟ کدام یک را از پیش فرستاده است، چرا که هر انسانی در روز رستاخیز بر عملکرد خویش وارد می شود.

«قتاده» می گوید: خدای فرزانه روز رستاخیز را به گونه ای آسان جلوه داد که آن را بسان فردا در نظر شما قرار داد و روشنگری فرمود که: هان ای انسان ها بنگرید و بیندیشید که برای فردا چه چیزی را از پیش می فرستید...

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

و پروای خدا را پیشه سازید که خدا از آنچه در زندگی انجام می دهید آگاه است.

در آخرین فراز آیه شریفه، دگرباره به پروا سفارش می کند؛ چرا که دستور نخست به پروا به منظور توبه و بازگشت از گناهان است و دستور دوم به خاطر هشیاری و دوری جستن از زشتی و گناه در آینده زندگی.

در ادامه سخن در این راستا می افزاید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَ بَسَانِ آن کسانی مباشید که خدای فرزانه را فراموش ساختند و راز و نیاز با او را از یاد بردند و خدا نیز آنان را از یاد خودشان زدود و خود را هم فراموش ساختند و

از بهره های پاک و پاکیزه زندگی و حیات در خور شأن انسان مترقی و پیشرفته و جامعه توسعه یافته و کمال جو و نیز ثواب و پاداش محروم شدند.

از دیدگاه «جبایی» منظور این است که: آنان با وانهادن سپاس خدا و شکرگزاری در برابر نعمت های بی کران او، آن ذات بی همتا را فراموش کردند و او نیز آنان را از یاد خودشان برد که روز رستاخیز و عذاب آن در پیش است و باید چاره ای بیندیشند.

اما «ابن عباس» بر این باور است که آیه شریفه بیانگر سرنوشت سیاه و فرجام کار سه گروه از یهود است، که با پیمان شکنی و تجاوز، زندگی خود را تباه ساختند. این سه گروه عبارت بودند، از: گروه «بنی نضیر»، «بنی قریظه» و «بنی قین قاع».

أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و این از یاد برندگان خدا و خویشان، همان گناهکاران و فاسقانند.

در آخرین آیه مورد بحث در اشاره ای روشن و شوق انگیز به فرجام کار دو گروه باایمان و کفرگرا می فرماید:

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ

هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نخواهند بود و فرجام کار آنان نیز یکسان نیست، چراکه آنان در خور آتش شعله ور دوزخ هستند و همواره در آنجا خواهند بود و اینان در خور لطف و مهر خدا و نعمت های گوناگون بهشت پرتراوت و زیبای خدایند و در آنجا ماندگارند.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ

آری، تنها بهشتیان هستند که رستگار و کامیاب و پیروزند و بس؛ آنان به خواسته ها و آرزوها و آرمان خویش می رسند و به همین جهت برندگان واقعی آزمایشگاه زندگی و سرای امتحان آنانند.

پرتوی از آیات ۱ - اصول

از آیات روشنگر و درس آموزی که ترجمه و تفسیر آنها گذشت به این واقعیت حساس و این درس سرنوشت ساز می رسیم که زندگی موفق و پیروزمندانه انسان ها در گرو همکاری و همدلی و همراهی و همگرایی و تعاون است، و راز پیدایش جامعه ها و گرد آمدن انسان ها برای بنیاد نظام و تشکیل جامعه نیز در همین راز نهفته است؛ اما نکته بسیار ظریف و باریک تر از مو این جاست که تعاون و همکاری پایدار و موفق و پیروزمند در گرو این اصول و ارکان است:

۱ - اندیشه و عقیده و باور مشترک،

۲ - هدف و آرمان بلند و انسانی و مترقی و عادلانه،

۳ - اخلاص و فداکاری و دگردوستی،

۴ - رعایت احترام و حقوق متقابل،

۵ - راستی و درستی و حسن نیت،

۶ - همکاری و تعاون بر اساس نیکی و عدالت و پروا و درستی، و نه ستم و تجاوز و فریب و منافع زودگذر و جاه طلبانه...

اگر همکاری و پیمان بر این اساس ریخته شد، با وسوسه ها و دمدمه های شیطان و شیطان صفتان زورمدار و تجاوزکار به حقوق و آزادی انسان ها از هم گسسته نمی شود، اما اگر جز این بود، سخت شکننده و لرزان است و در حساس ترین پیچ های تاریخی از هم گسسته می شود.

از این نمونه پیمان ها و همکاری ها در میان دو انسان یا دو گروه و دو ملت بسیار دیده شده است، که گروه زورمدار با قربانی ساختن طرف دیگر، تنها به منافع خود اندیشیده است.

و قرآن در قالب مثالی جالب این هشدار و این درس را چنین ترسیم می کند: وصف

و مثال فریبکاران در فریب دادن دیگران و شکست دادن آنان، بسان وصف و داستان شیطان است که به انسان گفت: بر خدای بی همتا کفر بورز و راه ناسپاسی را در پیش گیر تا گرفتاری هایت را برطرف سازم و تو را نجات دهم، اما هنگامی که انسان کفر ورزید، شیطان گفت: من از تو و رفتار و کردارت بیزارم!

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ (۲۹۴)

۲ - یک راز سرنوشت ساز در پایداری جامعه ها

درس دیگر آیه‌ای که گذشت، اشاره به این اصل حساس و حیاتی در سرنوشت انسان ها و جامعه ها و نظام ها و ظهور و سقوط آنهاست.

قرآن در این آیات به رازی مهم از رازهای شکوفایی تمدن ها و پیشرفت و توسعه جامعه ها و سعادت و نیک بختی و یا سقوط و انحطاط و نگون ساری آنها انگشت می‌نهد و روشنگری می‌کند که: همان ای مردم! نه موفقیت و پیشرفت یک فرد و خانواده و جامعه و پایداری و آبروی یک نظام در گرو شانس و اقبال و جادو و جنبل است، و نه ناتوانی و پسرفت و فروپاشی و انحطاط آن‌ها؛ بلکه هر کدام در گرو چگونگی اندیشه و عملکرد شایسته و بایسته آنان است.

خدای فرزانه چنین مقرر فرموده است که جامعه و مردمی که درست بیندیشند، استعدادها و امکانات خویش را در راه رشد و شکوفایی و خودسازی و اصلاح به کار گیرند و از سرنوشت ظالمان عبرت آموزند و حقوق مردم را رعایت کنند و خدای هستی را حاضر و ناظر اعمال خویش بنگرند و مسئولانه رفتار کنند و محاسبه پذیر و پاسخگو و نظارت پذیر باشند،

چنین جامعه و نظام و مردمی شاهد سعادت را در آغوش خواهند گرفت؛ اما اگر رسالت خویش را فراموش نمودند و به زشتی و گناه و ستم و استبداد دست یازیدند و نقد و نظارت و آزادی و حقوق بشر را بر نتابیدند و رعایت نکردند و پای حق پایداری نکردند، سرنوشتی جز رسوایی و سقوط را نباید انتظار کشند؛ چنین مردمی بدان دلیل که خدا و مقررات بشردوستانه او را فراموش ساخته اند، آینده خود را نیز فراموش خواهند ساخت.

و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ و بسان آن کسانی مباشید که خدای فرزانه و عمل به مقررات او را فراموش ساختند و راز و نیاز با او و رابطه دوستانه را از یاد بردند و خدا نیز آنان را از یاد خودشان زدود و خود را هم فراموش ساختند و از بهره های پاک و پاکیزه زندگی و حیات در خور شأن انسان مترقی و پیشرفته و جامعه توسعه یافته و کمال جو و نیز ثواب و پاداش محروم شدند. (۲۹۵)

۳- برای فردا چه چیزی را باید گسیل داشت؟

انسان پیش از این که دیده اش را به این جهان بگشاید، خدای فرزانه چنین مقرر فرموده است که همه چیز به وسیله طبیعت و خانواده و ممنوع برای او فراهم شود تا او ولادت یابد و در بستری آماده و شرایطی مساعد، راه زندگی و رشد را در پیش گیرد؛ امّا برای ورود به عرصه رستاخیز این گونه نیست؛ بلکه این خود انسان است که باید زاد و توشه ای در خور و مناسب برای فردای خویش از پیش گسیل دارد و خود

بر آن وارد گردد؛ این واقعیت باریک و ظریف است که انسان را در زندگی به گونه ای جهت می دهد که اگر معاد و جهان پس از مرگ را باور داشت، مسئولانه می اندیشد و مسئولانه سخن می گوید و می نویسد و حکم می راند و فرمان می برد و عمر، جوانی، زیبایی، ثروت، قدرت، امکانات، امانت ها، همه و همه را پاس می دارد و در جهت شایسته و بایسته و خداپسندانه و عادلانه و بشردوستانه ای سرمایه گذاری می کند و در نتیجه دنیای او آباد و آزادمنش و پاک و پاکیزه از ستم و فریب می گردد.

قرآن در این راستاست که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ هَانِ أَي مَرْدَمِي كِه اِيْمَانِ آوَرْدِه اِيْد، پَرَوَايِ خُدَا رَا پِيْشِه سَازِيْد، وَ هَرِ اِنْسَانِي بَايْد نِيْكَ بِنْگَرْد وَ بِيْنْدِيْشْد كِه چِه چِيْزِي بَرَايِ فَرْدَايِ قِيَامْتِ اَز پِيْشِ فَرَسْتَاْدِه اِسْت. (۲۹۶)

و می فرماید:

و اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ... بِصِيْر (۲۹۷)

و نماز را بر پا دارید و زکات و حقوق مالی خود را بدهید و پاداش شکوهار هر کار شایسته ای را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت چرا که خدا نسبت به کارهایی که انجام می دهید، بیناست. ۲۱ - اگر این قرآن را بر کوهی [استوار و سر به آسمان کشیده فرود می آوریم، بی گمان آن را از ترس خدا فروتن [و] از هم شکافته می دیدی؛ و این مثل ها را برای مردم می زنیم، باشد که آنان بیندیشند.

۲۲ - اوست آن خدایی که هیچ معبودی جز او نیست؛ داننده نهان و آشکار است، [و] اوست آن بخشاینده مهربان.

۲۳ - اوست آن خدایی که هیچ معبودی جز

او نیست، همان فرمانروای پاک [و پاکیزه از هر عیب و کاستی، سلامت بخش [جان ها و تن ها]، امنیت بخش [انسان و جهان، نگهبان [کران تا کران هستی پیروزمند، جبران کننده [و بس بزرگ و [بزرگوار است؛ [پاک و] منزّه است خدا از آنچه [شرک گرایان و خودکامگان به او [شرک می ورزند.

۲۴ - اوست آن خدای آفریننده پدیدآورنده صورت بخش که نیکوترین نام ها تنها از آن اوست؛ آنچه در آسمان ها و زمین است او را به پاکی [و عظمت] می ستایند، و او آن پیروزمند و فرزانه است.

نگرشی بر واژه ها

متصدع: این واژه از ریشه «صدع» به مفهوم شکافتن پدیده های سخت و به هم چسبیده، نظیر سنگ و آهن آمده است؛ و اگر به «سردرد» در فرهنگ عرب «صداع» گفته شده به خاطر آن است که گویی می خواهد سر انسان را از هم بپاشد.

سلام: این واژه به مفهوم سلامت بخش، سالم از هر گونه عیب و کاستی و به مفهوم کسی که همگان از سوی او در سلامت و آزادی خواهند بود و به کسی ستم روا نمی دارد نیز آمده است.

مؤمن: این واژه به مفهوم امنیت بخش، و نیز دارای باور عمیق و ایمان استوار آمده است؛ و چون ذات بی همتای خدا به وجود و یکتایی و علم و قدرت و عدل خود ایمان دارد در مورد او به کار رفته است.

قدوس: به مفهوم پاک و منزّه از هر عیب و کاستی آمده است.

متکبر: این واژه از ریشه و ماده «تکبر» به دو معنا آمده است:

۱ - اگر در مورد ذات پاک و پراقتدار و بی همتای خدا به کار رود، بدان دلیل که او

سرچشمه قدرت ها و صفات و ویژگی های والاست، وصف پسندیده ای است.

۲- اما اگر در مورد انسان ناتوان و ناچیز که حیات و هستی او از سوی خداست به کار رود و او ادعای بزرگی و اقتدار کند، سخت نکوهیده است.

مهیمن: چیره و مسلط بر همه چیز و همه کس. این واژه از «امانت» است که همزه به «ها» تبدیل شده است.

فضیلت و برتری این آیات ۱- «انس بن مالک» از پیامبر گرامی آورده است که فرمود:

مَنْ قَرَأَ آخِرَ سُورَةِ الْحَشْرِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ. (۲۹۸)

کسی که آیات چندگانه آخر سوره مبارکه «حشر» را تلاوت کند، گناهان گذشته و آینده او مورد بخشایش قرار خواهد گرفت.

۲- و نیز «معقل» از آن حضرت آورده است که فرمود:

من قال حين يصبح ثلاث مرات: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم و قراء ثلاث آيات من آخر الحشر، و كل الله به سبعين الف ملك يصلون عليه حتى يمسي، فان مات في ذلك اليوم مات شهيداً، و من قاله حين يمسي كان بتلك المنزلة. (۲۹۹)

هر کس هنگامی که در آغاز هر روز سه مرتبه بگوید: «از شر شیطان پلید و رانده شده به خدا پناه می برم»، و آن گاه سه بار آیه های آخر این سوره را تلاوت کند، خدا هفتاد هزار فرشته را بر او می گمارد تا از بامداد تا شامگاه آن روز، بر او درود و رحمت از بارگاه خدا بخواهند. و اگر چنین کسی در همان روز دنیا را بدرود گوید، شهید از دنیا رفته است. و هر کس شامگاهان چنین کاری را انجام دهد،

سر فروتنی و خشوع فرود می آورد و از خوف خدا از هم می پاشید.

تقدیر آیه مبارکه و معنای آن این است که: هان ای مردم، بدانید که اگر کوه از پدیده های دارنده خرد و شعور بود و آن گاه قرآن را بر آن فرو می فرستادیم، می دیدید که با همه سختی و بزرگی و خشونت خویش می هراسید و از هم می پاشید و در برابر قدرت و حکمت و عظمت فروفرستنده اش سر تعظیم فرود می آورد! بنابراین بر انسان خردمند و خردورز بسی زبینه تر و شایسته تر است که خرد خویش را به کار گیرد و در برابر معارف پرجاذبه و مفاهیم پرمعنویت و درس های پرجاذبه قرآن، حق را برگزیند و در راه عدالت گام سپارد.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که: اگر سخن و بیانی با رسایی و اثر خویش می توانست کوه های سخت و پرصلابت را به لرزه درآورد و از هم پاشد، قرآن شریف و آیات آن از چنین قدرت و توانی بهره ور بود و چنین می کرد.

اما از دیدگاه برخی مفسران پیشین آیه شریفه بر سنگدلی و اصلاح ناپذیری و قساوت قلب کفرگرایان و خودکامگان توجه می دهد و روشننگری می کند که این قرآن را که اگر بر کوه های سخت و خشن و پرصلابت فرود می فرستادیم آن ها نرم می شدند و از هم می پاشیدند، درقلب اصلاح ناپذیران و کفرگرایان نفوذ نمی کند و دل های آنان به پند و اندرز و رهنمود و روشننگری و هشدار و انذار قرآن نرمش نمی یابد!

این برداشت و دریافت از آیه، همان چیزی است که از آیه دیگر دریافت می گردد که می فرماید:

ثم قست... من خشیه الله... (۳۰۳) آن گاه دل های آنان پس از این رویداد

سخت و خشن گردید؛ درست بسان سنگ و یا سخت تر از آن، چرا که از پاره ای از سنگ ها جویبارها و چشمه سارها می جوشد و بیرون می زند، و پاره ای از آن ها می شکافد و آب از آن می تراود و خارج می گردد و برخی از آن ها از خوف خدا از فراز کوه به زیر می افتند، اما دل ها و قلب های شما اصلاح ناپذیران و بیدادگران، نه از خوف خدا می تپد و نه دانش و بینش و عواطف پاک انسانی را می جوشاند و خدا از آنچه شما انجام می دهید غافل نیست.

ادامه آیه شریفه نیز تأییدکننده همین برداشت و تفسیر است که می فرماید:

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

و این مثال ها را برای مردم بیان می کنیم، باشد که آنان بیندیشند و عبرت گیرند.

در دوّمین آیه مورد بحث قرآن در اشاره به بخشی حسّاس از عظمت و تدبیرگری و پروردگاری آفریدگار هستی یا صفات جمال و جلال او می فرماید:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

او خدایی است که معبودی جز ذات پاک و بی همتای او نیست؛ آری، او تنها در خور ستایش و پرستش و شایسته عبادت است.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ

اوست که از نهان و آشکار آگاه است و آنچه را بندگان خدا می نگرند و می بینند و یا برای آنان ناپیداست، برای خدای آگاه و دانا آشکار است. به باور پاره ای منظور این است که: ذات بی همتای خدا به همه امور و شئونی که در قلمرو احساس و ادراک چندگانه است و یا بسان نیت ها و امور قلبی فراتر از آن ها و خارج از آن ها می باشد، دانا و از همه آنها آگاه است.

«حسن» می گوید:

منظور این است که: ذات پاک خدا به آشکار و نهان داناست و از همه امور آگاه است.

و از امام باقر آورده اند که فرمود:

الغیب ما لم یکن و الشهاده ما کان.

منظور از «غیب» و نهان چیزی است که اینک وجود ندارد و در برابر آن آشکار می باشد که به مفهوم چیزی است که وجود دارد و هویداست.

هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

و ذات بی همتای او بخشاینده و مهربان است، چرا که به همه آفریده های خود نعمت ارزانی می دارد و افزون بر آن نسبت به مردم باایمان مهربان است.

آن گاه می افزاید:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

او خدایی است که هیچ خدایی جز ذات پاک و بی همتای او نیست.

الْمَلِكُ اوفرمانروای کران تا کران هستی و مالک آن است و همان گونه که تمامی پدیده ها را پدید آورده، تدبیر امور و شئون آن ها نیز ویژه اوست و کسی را حق چون و چرا نمی رسد.

پاره ای نیز این واژه را به مفهوم قدرت بی کران - که به هر کار و هر چیزی تواناست - معنا کرده اند.

الْقُدُّوسُ او از هر عیب و کاستی و آفت و زشتی پاک و پاکیزه است.

اما به باور پاره ای منظور این است که: او از داشتن شریک، همتا، یار، یاور، همسر و فرزند پاک و پاکیزه است؛ چرا که این ها از صفات جسم است که ناپایدار می باشد و ذات پاک او از این صفات منزّه و به دور است.

از دیدگاه «حسن» او ذات بی همتا و پربرکتی است که همه برکات و نعمت ها از سوی او بر مردم فرود می آید.

السَّلَامُ او

خدایی است که بندگانش از ستم و بیداد او به سلامت و در امنیت زندگی می کنند و ذره ای ستم به آنان نمی پسندد و روا نمی دارد.

از دیدگاه پاره ای، او از هر عیب و کاستی و هر آفت و ناپایداری پاک و منزّه است.

و از دیدگاه «جبایی» او خدایی است که سلامت و امنیت از سوی اوست و اوست که سلامت بخش و امنیت بخش است.

یادآوری می گردد که واژه «سلام» در آیه شریفه اسم از «سلامت» می باشند و اصل آن مصدر است، بسان جلال و جلالت.

المؤمنُ به باور «ابن عباس» منظور این است که: او خدایی است که آفریده های او از ستم و بیداد او در امن و امان هستند، چرا که ذات بی همتا و باعظمت او هرگز ذره ای ستم و بیداد در حق کسی روا نمی دارد.

ان الله لا يظلم مثقال ذره... عظيماً (۳۰۴)

به یقین خدا هموزن ذره ای ستم نمی کند، و اگر آن ذره، کار نیکی باشد و از سوی انسان ها انجام شود، خدا به مهر خود آن را دوچندان می کند، و آن گاه از نزد خویش پاداشی بزرگ به انجام دهنده اش می بخشد.

به باور «حسن» از مفسران پیشین منظور این است که: او خدایی است که پیش از بندگان و آفریده های خود به ذات پاک و بی همتای خود ایمان دارد.

این واقعیت را در آیه دیگری مورد تأکید قرار می دهد و می فرماید: شهد الله انه لا اله الا هو... (۳۰۵)

خدا که همواره به عدل و داد قیام دارد، گواهی می دهد که جز او معبودی نیست، و فرشتگان و دانشوران نیز گواهی می دهند که جز او - که توانا و حکیم است

- هیچ معبودی نیست.

با این بیان مفهوم هر دو آیه این است که ذات بی همتای خدا در پرتو دلیل و برهان، یکتایی و دیگر صفات کمال و جمال خود را به بندگانش بیان فرمود تا خود را به خلق بشناساند.

امّا پاره ای بر آنند که منظور آیه این است که: او خدایی است که بیان و قول و گفتار او را رفتار و عملکرد او گواهی می نماید و عمل او مصدق قول و سخن اوست؛ درست بسان انسان باایمان و درست کرداری که عملکرد شایسته و خداپسندانه و عادلانه اش اندیشه و عقیده درست او را تصدیق می کند.

از دیدگاه برخی منظور این است که: او خدایی است که دوستان خود را از عذاب و کیفر امنیت می بخشد.

اما از دیدگاه «ابومسلم» او خدایی است که دعوتگر به سوی ایمان است و مردم را به ایمان و تقوا فرمان می دهد و آن را بر آنان شایسته و بایسته می سازد.

المُهَيِّمُنُ در تفسیر این واژه دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «جبایی»، «ضحاک» و «ابن عباس» این واژه به مفهوم امین و امانتدار آمده و منظور این است که: او امانتدار است و حق هیچ کس در بارگاه او ضایع نمی گردد و از میان نمی رود.

۲ - اما به باور پاره ای دیگر به مفهوم شاهد و گواه بر ایمان ایمان آورندگان آمده است.

۳ - پاره ای این واژه را به مفهوم همان واژه «مؤمن» گرفته اند، چرا که اصل این واژه «مؤیمن» است و تنها تفاوت آن این است که وصف مبالغه بیشتری دارد.

۴ - و پاره ای نیز آن را

به معنای مراقب و نگهبان گرفته اند؛ چرا که ماده «هیمن»، «یهیمن» و «مهیمن» به مفهوم مراقب بر امور و پدیده ها آمده است.

الْعَزِيزُ

او خدایی است توانا و شکست ناپذیر.

اما به باور پاره ای منظور این است که: او خدایی است توانا و شکست ناپذیر که بر هر آنچه بخواهد انجام دهد، تواناست و انجام هر کاری بر او آسان است.

الْجَبَّارُ

در تفسیر این وصف خدا نیز دیدگاه ها اندکی متفاوت است:

۱ - به باور برخی منظور این است که: او خدایی است که در فرمانروایی خود شکوهمند و باعظمت و وصف ناپذیر است، به گونه ای که هیچ کس را نمی توان و نباید این گونه وصف نمود؛ و اگر زورمدار و قدرت پرستی به این وصف تعریف گردد، این واژه در غیر جایگاه حقیقی خویش به کار رفته است، به همین جهت وصف کننده و وصف شده در خور مذمت و نکوهش هستند.

۲ - اما به باور برخی دیگر، او خدایی است که همه پدیده ها در برابر او خواه و ناخواه سر فروتنی و فرمانبرداری فرود می آورند و فرمانبردار او هستند و هیچ قدرتی نمی تواند با او همتا گردد و برابری کند.

۳ - از دیدگاه گروهی از جمله «سیدی» و «مقاتل»، او خدایی است که همه انسان ها و دیگر پدیده ها را بر آنچه اراده نماید وامی دارد و مجبور می سازد، چرا که از دیدگاه «زجاج» هنگامی که گفته می شود: «جبره علی کذا» منظور این است که: او را بر کاری که می خواست، مجبور ساخت.

۴ - اما از دیدگاه «واصل»، او خدایی است که فقر فقیر و ناداری بینوا و شکستگی استخوان های شکسته و هر نوع فساد و

تباهی را با قدرت و قوت جبران می کند و اصلاح می نماید.

الْمُتَكَبِّرُ

او خدایی است که شایسته بزرگی و عظمت واقعی است و چیزی برتر و بالاتر از ذات پاک و بی همتای او نیست.

به باور «قتاده» او خدایی است که از هر عیب و کاستی و وصف نادرست پاک و منزه است.

و از دیدگاه برخی دیگر، او خدایی است که از صفات پدیده ها و موجودات برتر و بالاتر است و از هر عیب و کاستی که بندگان او را وصف کنند برتر و سرچشمه کمال و جمال و حیات و قدرت و عدل و داد است.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

خدا از آنچه شرک گرایان بر او شرک می ورزند و وصف می کنند، پاک و منزه است.

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ او خدایی است که آفریننده پدیده ها و پدیدآورنده جسم ها و رنگ ها و عرض های ویژه است.

به باور پاره ای او خدایی است که تقدیرگر و تدبیرکننده است و بر اساس حکمت خویش برای پدیده ها هر آنچه را بخواهد مقدر می سازد و به هر صورتی که اراده فرمود، پدید می آورد.

الْبَارِئُ خدایی است که پدیده ها را - از اجسام گرفته تا اعراض، همه را - بدون نمونه ای از پیش پدید آورد؛ بنابراین او پدیدآورنده و آفریدگار هستی است.

الْمُصَوِّرُ

خدایی که تصویرگر پدیده هاست و به هر پدیده ای صورتی خاص بخشید و حیوان و انسان و سنگ و صخره و گل و گیاه... هر کدام را صورت پردازی نمود.

لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى برای او نام های نیک و شکوهار و زیباست، نام هایی چون: الله، رحمن، رحیم، قادر، عالم، حی و

نام های بلند دیگری که در تفسیر سوره اعراف شما گذشت.

يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هَمَّ پدیده هایی که در آسمان ها و زمین هستند، او را به پاکی و عظمت می ستایند و ذات پاک و بی همتای او را از هر عیب و کاستی و ناروایی پاک و منزه می شمارند؛ و همین ستایش همگانی نشانگر آن است که او خدایی است زنده و جاوید که جانداران او را به پاکی می ستایند و موجودات بی جان به همان حال بر پاکی و عظمت او دلالت می کنند.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و او شکست ناپذیر و فرزانه است.

«سعید بن جبیر» به روایت از «ابن عباس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود:

اسم الله الاعظم فی ست آیات فی آخر سوره الحشر

نام شکوہبار و باعظمت خدا در شش آیه از آخرین آیات سوره مبارکه «حشر» آمده است.

پرتوی از آیات در آیات روح بخش و انسان پروری که ترجمه و تفسیر آن ها گذشت، نگرشی به این نکات ارزشمند جالب است:

۱ - جاذبه وصف ناپذیر قرآن قرآن به راستی منشور هدایت است، و بشارتگر روشنایی؛

راهنمای جاوید است، و پدیده وحی و رسالت.

قرآن پیامی است بر تارک قرن ها و عصرها، و نوری است همواره فروزان.

مشعلی است پرفروغ، و اقیانوسی است مواج و بی کرانه و همواره روان.

قرآن بنیانی است استوار و تزلزل ناپذیر؛

صراطی است مستقیم، و بدون ذره ای انحراف و کجی؛

پیشوایی است راستگو و امین، و خیرخواهی است دلسوز و بشردوست و مردم نواز؛

نسخه ای است شفا بخش و معجزه آسا برای دردهای جانکاه بشریت و طبیعی است تضمین گر سلامت اندیشه و جان و

اخلاق و رفتار انسان و کتاب رحمت، مهر، آزادی، صلح، بهروزی، اصلاح گری، حیات، سعادت و درخشنده ترین و ارجدارترین و پرجاذبه ترین کتاب در کران تا کران هستی است.

راستی چه زیبا خود را وصف می کند که می فرماید:

الله نزل احسن الحدیث... (۳۰۶)

خدای یکتا زیباترین و جالب ترین و پرجاذبه ترین سخن را در قالب کتابی متشابه و در بر دارنده وعده و نوید و هشدار و اخطار فرو فرستاد. آن انسان های خردمند و خردورزی که از پروردگار خود می هراسند، از دیدن و شنیدن آیه های آن پوست بدنشان به لرزه درمی آید، و آن گاه پوست و دل آنان به یاد خدا نرم و لطیف می گردد...

و این است جاذبه شکوهمبار قرآن که اندیشه ها و خردها و وجدان ها و دل ها را جذب می کند و نرم می سازد و به راه نیک بختی و نجات می برد؛ به همان راهی که در این آیات اشاره رفت.

۲ - نفوذ وصف ناپذیر قرآن و از دیگر ویژگی های این کتاب زندگی ساز و هنرآفرین و دادگستر نفوذ عمیق آیه ها و مفاهیم بلند و معارف ارجدار آن در دل ها و جان های آماده و اصلاح پذیر و اصلاح طلب و درست اندیش و کمال جوست.

به عبارت دیگر قرآن نخست شنونده حق طلب را با زیبایی و طراوت و شکوه خویش جذب می کند و پس از آن در کران تا کران جان او نفوذ می نماید و او را دگرگون می سازد.

کار این نفوذ عمیق و وصف ناپذیر به جایی می رسد که خدایش می فرماید:

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ... (۳۰۷)

هان ای پیامبر، اگر این قرآن پرشکوه و پرمعنویت را بر کوه های سر به آسمان کشیده و

سخت، و بر صخره های خشن و نفوذناپذیر فرو می فرستادیم، بی گمان آن ها را می نگرستی که در برابر زیبایی واژه ها و جاذبه وصف ناپذیر قالب ها و بلندی و دلنشینی مفاهیم و معارف آن فروتنانه و با نهایت خشوع سر فرود می آورند و پیام هدایت و نجات و آزادی آن را به جان می خریدند و از خوف خدا از هم می پاشیدند.

و این پرتوی از نفوذ عمیق قرآن بر دل های خردمند و خردورز و اصلاح پذیر است.

امیرمؤمنان در وصف پرواپیشگان در اشاره ای زیبا و روشنگر به نفوذ عمیق قرآن در دل های اصلاح طلب و اندیشه های کمال جو می فرماید:

اما اللیل فصافون اقدامهم، تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا... فی اصول آذانهم. (۳۰۸)

پرهیزکاران در دل شب بر پا ایستاده و به نماز و راز و نیاز باخدا می پردازند. قرآن را آیه آیه و بخش بخش، با خردورزی و اندیشه عمیق می خوانند و با آن جان شیرین را محزون می سازند و درمان دردهای خویشان را از آن می یابند

هنگامی که به آیه ای می رسند که در آن تشویق شایسته کرداران است با شوق و طمع بهشت پر نعمت خدا به آن روی می آورند و باجان پر شوق در آن خیره می گردند و گمان می برند که نعمت های بهشت پر طراوت و زیبا در برابر دیدگان آنان قرار دارد و ...

۳ - فهرستی از اوصاف خدا

در آیات جان بخشی که گذشت، افزون بر دعوت به توحید و تقوا و ایمان و اخلاص و نواندیشی، و نفی بت ها و خدایان دروغین و بی خاصیت، قرآن شریف به این نوزده وصف از اوصاف خدا توجه می دهد که دقت

در آن‌ها بیدارگر است:

- ۱ - خدای آگاه به نهان و درون.
- ۲ - خدای آگاه از آشکار و برون.
- ۳ - خدای رحمان و مهربان.
- ۴ - خدای رحیم و بخشاینده.
- ۵ - خدای فرمانروای هستی و مالک دنیا و آخرت.
- ۶ - خدای سلامت بخش و ارزانی دارنده سلامت و حیات.
- ۷ - خدایی که به یکتایی خود پیش از همه پدیده‌ها ایمان دارد و همه را به ایمان فرا می‌خواند.
- ۸ - خدایی که نگهبان و مراقب و نگاهدارنده و چیره بر هستی و پدیده‌های بی‌شمار آن است.
- ۹ - خدایی که شکست ناپذیر است و سخت توانا.
- ۱۰ - خدای که جبار است و در فرمانروایی خود سخت توانا و دارای حکمت و شکوهی وصف ناپذیر.
- ۱۱ - خدای برتر و بزرگتر و آراسته به همه صفات کمال و جمال که برتر از او نشاید.
- ۱۲ - پدیدآورنده هستی.
- ۱۳ - آفریدگار پدیده‌ها بدون هیچ نمونه قبلی.
- ۱۴ - خدایی که افزون بر آفریدگاری و ابتکار در خلقت به هر پدیده‌ای صورت ویژه‌ای که اراده فرماید، می‌بخشد.
- ۱۵ - خدای فرزانه.
- ۱۶ - خدای دارنده نام‌های نیک و زیبا و شکوهار.
- ۱۷ - خدای قدوس و پاک و پاکیزه از هر عیب و کاستی.
- ۱۸ - خدایی که همه پدیده‌ها ستایشگر ذات پاک او هستند.
- ۱۹ - خدای یکتا و بی‌همتا.

تعمق در این نام های بلند و با عظمت خدا در قرآن شریف و دل سپردی به آن ها باعث می شود تا قرآن دست هر خردمند و خردورز و حق طلب و اصلاح پذیری را بگیرد و او را از مرحله توحید گرایی و یکتاپرستی عبور داده و به

صفات کمال و جمال خدا توجّه دهد و روشن سازد که او هم پدیدآورنده است و هم فرمانروای هستی...

آن گاه انسان را به قدرت و حکمت و نظام بخشی او و دنیایی از ظرافت و لطافت در این مورد توجه دهد و از پی آن دل او را جایگاه انوار خدا سازد و با باور عمیق مبدأ و معاد و بهشت و دوزخ، او را به تقرب به ذات او رهنمون گردد و او را انسانی آراسته به والایی های اخلاقی و پیراسته از زشتی و دروغ و ناخالصی سازد.

شاید به همین دلیل است که در روایات به این چند آیه آن قدر اهمیت داده شده است. (۳۰۹)

بار خدایا، به همین نام های بلند و شکوہبارت سوگندت می دهیم که جان ما را از وسوسه ها و دمدمه های شیطان و شیطان صفتان پاک و پاکیزه ساخته و به انوار شکوہبار خویش نورباران بساز. آمین رب العالمین!

تفسیر اطيّب البیان

سوره حشر، غرض سوره: قصه تبعید یهود بنی نضیر به جهت نقض عهدهی که با مسلمین بسته بودند و بیان چگونگی آمادگی برای دیدار جمال الهی و نیل به لقاء الله .

(۱) (سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزيز الحكيم): (هر چه در آسمانها و زمین است خدا را تسبیح می گوید و او عزیز و حکیم است) این سوره با همان مضمونی که آغاز شده، ختم می شود و آن مسأله تسبیح موجودات برای ذات حق است، یعنی همه آنها به زبان حال و قال و با وجود ناقص و ممکن خود، فریاد تسبیح سر داده اند و خالق خود را از هر عیب و نقص و عدمی منزّه

می دارند و در این مطلب اشارت و کنایه ای به خیانت یهود و نقض عهدشان وجود دارد و می خواهد بفهماند این گونه مکرها و نقض پیمانها بردامن کبریای خدا گردی نمی نشانند و اینکه خدا را با دو نام عزیز و حکیم یاد کرد برای آنست که اشاره کند نابودی همه اقوام سرکش و مکذب نظیر همین یهود، در نتیجه عزت الهی است که هرگز مغلوب نمی شود و نیز به جهت حکمت اوست ، چون خدا همه افعالش مطابق مصلحت و در کمال اتقان است .

(۲) (هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ماظنتم ان یخرجوا و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیدهم و ایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار): (اوست آنکه برای اولین بار کافرانی از اهل کتاب را از دیارشان بیرون کرد با اینکه شما احتمال خروج آنها را نمی دادید و خود آنها هم می پنداشتند دژهای محکم آنها مانع هر دشمنی است و می تواند مانع از غلبه خدا بر آنها شود، ولی عذاب خدا از جایی که حسابش را نمی کردند به سراغشان آمد و خدا رعب و وحشت را در دلهایشان افکند، چنانکه خانه های خود را به دست خود و به دست مؤمنین خراب کردند، پس ای صاحبان بصیرت ، عبرت بگیرید) قبیله بنی نضیر از یهود مدینه بودند که میان آنها و رسول خدا ص عهدی منعقد شده بود، که همواره با مسالمت در کنار هم زندگی کنند و نه بر له و نه بر علیه یکدیگر اقدامی نکنند، ولی بنی نضیر این پیمان را

نقض کردند (۵۸) و قصد توطئه نمودند، رسولخدا ص به آنها دستور داد: یا جلای وطن کنید و یا آماده جنگ باشید، بنی نضیر تصمیم به جلای وطن گرفتند، اما منافقین مدینه و در رأس آنها عبدالله بن ابی به نزد آنها رفته و گفتند: از مدینه بیرون نروید، بمانید و جنگ کنید، ما هم شما را یاری می کنیم و آنها هم همین تصمیم را گرفتند، رسولخدا ص هم عزم جنگ نمود و بیرق جنگ را به دست امیرالمؤمنین علی ع داد و با تکبیر بسوی آنها حرکت کردند و قلعه های آنان را محاصره نمودند، در این هنگام خداوند رعب و وحشت را در دل های آنها بیانداخت، بطوریکه از ترس اینکه خانه هایشان بدست مسلمین بیافتد، خودشان با دست خودخانه هایشان را خراب می کردند و مسلمانان نیز وقتی به قلعه های ایشان دست می یافتند آن را خراب نمودند و درختان آنها را قطع می کردند، در این هنگام یهود ترجیح دادند که جان خود را برداشته و از مهلکه بگریزند، به این ترتیب مجبور به جلای وطن و ترک مدینه شدند. در اینجا به همان ماجرا می پردازد و می فرماید: خدای تعالی همان کسی است که یهود بنی نضیر را برای اولین بار از دیارشان بیرون کرد، با اینکه شما مؤمنان هیچ احتمال نمی دادید که آنها از دیار خود بیرون روند و آنها را به قوت و شدت می شناختید و خود آنها هم هرگز احتمالش را نمی دادند و فکر می کردند که قلعه های محکمشان مانع از وقوع عذاب خدا بر آنها می شود و مادامی که در قلعه ها پناه بگیرند، مسلمانان نمی توانند بر آنها

غلبه بیابند، اما خداوند از جایی به سراغشان آمد و اراده او از طریقی در آنها نفوذ و جریان یافت که هیچ گمانش را نمی کردند، یعنی از راه باطن و قلبشان، لذا خداوند رعب و خوفی در دل آنها بیانداخت که از شدت آن با دست خود خانه هایشان را خراب می کردند تا بعد از خروجشان به دست مسلمانان نیفتد و این از شدت تسلط و غلبه الهی بود که اراده خود را به دست خود آنها به اجراء در آورد و نیز به مؤمنان دستور تخریب خانه آنها داده شد و خدا آنان را به امتثال دستور و به غالب کردن اراده خود موفق فرمود، پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید و ببینید که چگونه خداوند با صنع عزیز و حکیمانه خود یهود را به جهت دشمنی با خدا و رسول، آواره و سرگردان نمود.

(۳) (و لولا ان كتب الله عليهم الجلاء لعذبهم في الدنيا و لهم في الآخرة عذاب النار): (اگر خداوند جلای وطن را برای آنها مقدر نکرده بود، هر آینه در دنیا عذابشان می کرد و البته در آخرت عذاب آتش را خواهند داشت) یعنی اگر خداوند این سرنوشت را برای آنها مقدر نکرده بود که جان خود را برداشته و ترک وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل و یا اسیری گرفتارشان می کرده‌مانطور که با یهود بنی قریظه چنین کرد ولی در هر حال در آخرت در عذاب آتش برای همیشه معذب خواهند بود.

(۴) (ذلك بانهم شاقوا الله و رسوله و من يشاق الله فان الله شديد العقاب): (این به جهت آنست که ایشان با خدا و رسولش دشمنی و مخالفت کردند)

و هرکس با خدا دشمنی کند، همین عاقبت در انتظار اوست، چون خدا شدید العقاب است). (مشاقه) یعنی مخالفت از روی دشمنی. می فرماید: این مسأله بیرون راندن یهود بنی نضیر و استحقاق عذاب در صورت عدم جلاء به جهت دشمنی و مخالفتی است که آنها با خدا و رسولش ابراز کردند و هرکس چنین عملی را مرتکب شود، خداوند شدید المجازات است و او را به سختی عقوبت می کند، از ظاهر آیه استفاده می شود که مخالفت با رسول خدا ص مخالفت با خداست

(۵) (ما قطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولها فباذن الله و لیخزی الفاسقین): (شما هیچ درخت نخلی را قطع نمی کنید و هیچ یک را سرپا نمی گذارید، مگر به اذن خدا و همه اینها برای آنست که خدا فاسقان را خوار و ذلیل کند) روایت شده که رسول خدا ص دستور دادند که نخلستان بنی نضیر را قطع کنند، همینکه چند نخل را قطع کردند، یهود فریاد برآوردند: که ای محمد تو همواره مردم را از فساد در زمین نهی می کردی؟ حال این درختان خرما چه گناهی دارند که آنها را قطع می کنی؟ در جواب آنها این آیه نازل شد و فرمود: شما مسلمین هیچ نخلی را قطع نمی کنید و به جا نمی گذارید، مگر به اذن خدا، چون اراده کرده که مصالحی را به ظهور برساند و از جمله این مصالح این است که فاسقان بنی نضیر را خوار و ذلیل کند.

(۶) (و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدير): (و خدا هر غنیمتی را که از ایشان به

رسول خود رسانید، بدون جنگ بود، شما بر اموال آنان هیچ اسب یا شتری نتاختید، لیکن خداست که رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می کند، و او بر هر چیزی قادر است) یعنی آنچه خدای تعالی از اموال بنی نضیر به رسول خدا ص برگردانید و ملکیت آن را به او اختصاص داد، بدین جهت بود که شما برای گرفتن قلعه آنان بر مرکبی سوار نشدید و اسب و شتری بدانجا نتاختید، بلکه به علت نزدیکی با پای پیاده به آنجا رفتید و جنگ و جدالی صورت نگرفت، تا بواسطه آن، شما هم در غنائم سهمیم باشید، بلکه خدا اراده کرد تا رعب را در قلبهای آنها بیاندازد و آنها خودشان راضی به ترک وطن شوند، پس خدا پیامبران خود را بر هر کس بخواهد مسلط می کند و او بر هر امری قادر است و اینک رسول خود را بر یهود بنی نضیر مسلط نموده و در نتیجه فیء و اموالی که از آنها غنیمت گرفته شده فقط مخصوص اوست و او هر چه بخواهد با آن اموال میکند.

(۷) (ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله وللرسول ولذی القربى والیتامی و المساکین و ابن السبیل کی لا یکون دوله بین الاغنیاء منکم و ما اتيکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب): (آنچه خدا از اموال اهل آبادیها به رسول خود برگردانید، از آن خدا و رسول او و خویشان رسول و فقیران و مسکینان و در راه ماندگان است، تا اموال بین توانگران دست به دست بچرخد و هر چه رسول خدا به شما

داد بگیری و هر چه شما را از آن نهی کرد، ترک کنید و از خدا بترسید، بدرستی که خدا شدید العقاب است) در اینجا حکم کلی فیء و غنایمی را که بدون جنگ به دست مسلمانان می افتد، بیان می کند، و می فرماید: حکمی که در باره غنیمت بنی نضیر گفتیم به این مورد اختصاص ندارد، بلکه هر غنیمتی که بدون جنگ به دست رسول خدا ص برسد، مخصوص خدا و رسول است، یعنی بخشی از آن اختصاصاً متعلق به رسول خدا است و بخشی دیگر باید زیر نظر رسول خدا ص در راه رضای خدا مصرف شود و اینکه بعضی (۵۹) گفته اند، ذکر نام خدا در میان صاحبان سهم فقط به صرف تبرک و تیمن بوده صحیح نیست و نباید مورد توجه قرار بگیرد و منظور از (ذی القربی) اقربای رسول خدا ص و اهل بیت آنجناب است و معنا ندارد که آن را به قرابت عموم مسلمانان حمل کنیم، و مراد از (یتامی) یتیمان فقیر هستند و (مساکین) هم فقرای بسیار نیازمند و (ابن سییل) هم شخص در راه مانده و محتاج می باشد، از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده که فرموده اند: منظور از ذی القربی، اهل بیت و مراد از یتامی و مساکین و ابن سییل هم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان از آنهاست. در ادامه به علت این حکم اشاره کرده و می فرماید: اینکه ما (فیء) را فقط به رسول خود و اقربای او و فقرای مساکین و در راه ماندگان، اختصاص دادیم به جهت آن بود که این گونه در آمدها منحصرادر بین اغنیاء متداول

نباشد و بین آنها دست به دست نگردد، بلکه فقرا هم سهمی داشته باشند و رسولخدا ص بتواند آن را در راه خیر و مصارف حق به مصرف برساند، پس آنچه را که رسولخدا ص از این غنیمت و فیء به شما می دهد بگیریید، (چون نقل شده که پیامبر ص به هر یک از مهاجرین و انصار مقداری از غنیمت را اعطاء فرمود)، و آنچه نداد و شما را منع کرد، شما هم دست بردارید و مطالبه نکنید و نخواهید که مابقی آن نیز میان همه تقسیم شود. این آیه با قطع نظر از سیاق، مفهومی عمومی دارد که شامل تمام اوامر و نواهی رسولخدا ص می شود. و در آخر مسلمانان را از مخالفت با رسولخدا ص برحذر می دارد و می فرماید: از خدا بترسید، همانا او شدید العقاب است و مخالف و معاند را به سختی عقوبت می کند.

(۸) للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یتتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون): (از این غنائم سهمی برای مهاجرین فقیر است، آنهایی که به دست دشمن از اموال و خانه های خود بیرون شدند و به امید رسیدن به فضل و رضوان خدا، ترک وطن کردند و همواره خدا و رسولش را یاری می کنند، ایشان راستگویانند) مطابق روایات مسأله سهم مهاجرین فقیر بیان مصداق و موارد فیء در راه خداست، که کلمه (فله) در آیه (۷) به آن اشاره داشت و می خواهد بفرماید: اگر این مال در مورد آنان صرف شود، در راه خدا صرف شده است. لذا می فرماید: یکی از موارد مصرف فیء در

راه خدا، فقرای مهاجرین هستند که قبل از فتح، از مکه به مدینه مهاجرت کرده و شهر و دیار خود را ترک نمودند و خانه و اموالشان را رها کردند، به امید آنکه از خدا رزقی برای دنیا و رضوانی برای آخرتشان طلب کنند و اینها همواره، خدا و رسول را با مال و جانشان یاری می کنند و ایشان راستگویند، و این مدحی از جانب خدا نسبت به آنهاست بواسطه صفاتی که آنها در اجابت دعوت رسول از خود نشان دادند، لذا خداوند به رسول خود راهنمایی می کند تا هر مقدار که مصلحت بداند از این فیء به آنان اختصاص دهد.

(۹) (و الذین تبوء الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجرالیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون): (و نیز سهمی از غنائم مخصوص کسانی از اهل مدینه است که در مدینه و سرای ایمان جای دارند و قبل از مهاجرین موانع ایمان را رفع کرده بودند و هر مؤمنی را که به سویشان هجرت می کند، دوست می دارند، و وقتی به آنها چیزی می دهند در دل خود نیازی به آن احساس نمی کنند و مهاجرین را بر خود مقدم می دارند، هر چند که خود نیز محتاج باشند، و کسانی که بخل درونی خود را به توفیق خدای متعال نگه می دارند، ایشان رستگارانند) می فرماید: انصاری که بناء مجتمع دینی را آباد کرده اند بطوریکه همه صاحبان ایمان در آن مجتمع گرد آیند و نواقص ایمان از حیث عمل را نیز رفع نموده اند، بطوریکه

هر فرد مسلمانی بتواند طاعات و وظایف شرعی خود را آزادانه به انجام رساند و هیچ منعی نداشته باشد، (کما اینکه در مکه محظور و ممنوع بودند) آنها هر فرد مؤمنی را که از مکه بسوی آنها هجرت می کند به جهت ایمان به خدا و رسول، دوست می دارند، اینان هیچ حاجتی در نفس خود نسبت به فیء بنی نضیر نداشتند، و ابدا از خاطرشان نگذشت که چرا رسول خدا ص از این غنائم به مهاجرین داد و به ایشان نداد و از این بابت نه دلتنگ شدند و نه حسد ورزیدند، و مهاجرین را بر خود مقدم می داشتند، هر چند که خود مبتلابه فقر و حاجت باشند، یعنی انصار نه تنها چشمداشتی ندارند بلکه مهاجرین را بر خود مقدم می دارند. آنگاه خداوند در مدح ایشان و عمل ایثارگراانه آنها می فرماید: هر کس بتواند از بخل توأم با حرص و آز خود جلوگیری کند و خدا او را از شر بخل حفظ نماید، چنین کسی نه از بذل مال مضایقه دارد و نه از مالداردی دیگران ناراحت می شود و چنین کسانی رستگارانند (۶۰). بعضی از مفسران این آیه را مطلبی استینافی در مدح انصار دانسته اند. اما بعضی دیگر این آیه را عطف به آیه سابق می دانند که در این صورت انصار هم در فیء شریک خواهند بود و از نظر ما این تفسیر دوم مناسبتر است، منتها انصار این سهم را نمی پذیرند و آن را به مهاجرین می دهند و خداوند از این بابت آنها را مدح می کند.

(۱۰) (و الذین جاءو من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین

امنوا ربنا انك رؤف رحيم): (و نیز سهمی از آن کسانی است که بعد از ایشان به اسلام گرویده اند و می گویند: پروردگارا ما را و برادران ایمانی ما را که در ایمان از ما سبقت گرفتند بیامرز و کینه کسانی را که ایمان آوردند در دل‌های ما قرار مده ، همانا تو رؤف و رحیمی) این آیه هم می تواند مطلبی جدید و استینافی بوده و هم می تواند عطف به ماقبل باشد، و در باره مسلمانانی است که بعد از انقطاع هجرت به وسیله فتح مکه ، یا بعد از مسلمانان صدر اول می آیند که اینها برای خود و سایر مسلمانان در جهت مغفرت و رحمت الهی دعا می کنند و آنچه را برای خود دوست می دارند برای سایر برادران دینی خود نیز آرزو می کنند و از خداوند می خواهند که آنها و برادران دینی ایشان را که در ایمان از اینها مقدم بوده اند، بیامرزد و هرگز عداوت و کینه ای از مؤمنین در قلبهایشان قرار ندهد و هدف و مقصدی غیر از ایمان نداشته باشند و خداوند را با وصف رؤف و رحیم یاد کردند تا در جلب رحمت و رأفت حق موفق شوند.

(۱۱) (الم تر الی الذین نافقوا یقولون لا-خوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم ولا نطیع فیکم احدا ابدا و ان قوتلتم لنصرنکم والله یشهدانهم لکاذبون): (آیا دیدی کسانی را که نفاق ورزیدند و به برادران خود، از کافران اهل کتاب ، گفتند: اگر مسلمانان ، شما را بیرون کنند، ما نیز مطمئنا با شما بیرون می آییم و درباره شما از احدی اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما جنگ کنند، ما

نیز یقیناً یاریتان خواهیم کرد، خدا شهادت می دهد که اینها دروغگوینند) با استفهامی تعجبی پیامبر ص را مخاطب قرار می دهد به ماجرای منافقین و در رأس آنها به عبدالله ابن ابی اشره می کند و منظور از برادران ایشان، یهودیان بنی نضیر هستند، می فرماید: دیدی که چگونه این منافقین به یهود گفتند، و سوگند خوردند که اگر مسلمین شما را از دیارتان بیرون کنند، ما نیز همراه شما بیرون می شویم و از شما جدانمی گردیم و سخن هیچ کسی را در باره شما نمی پذیریم و اگر هم مسلمانان با شما جنگ کنند ما به یاری شما می آییم، اما خداوند شهادت می دهد که اینها دروغگویند و به وعده خود وفا نمی کنند.

(۱۲) (لئن اخرجوا لایخرجون معهم و لئن قتلوا لاینصرونهم و لئن نصرهم لیولن الادیبار ثم لاینصرون): (اگر بنی نضیر خارج شوند، اینها با آنان بیرون نخواهند رفت و اگر جنگ سرگیرد، آنها را یاری نخواهند کرد و بر فرض هم که یاری کنند، در میان کارزار فرار کرده و روی می گردانند و آن وقت یاری نخواهند شد) در تأکید جمله آخر آیه سابق می فرماید: سوگند می خورم که این منافقان اگر امر دائرمدار خروج بنی نضیر شود، همراه آنها نخواهند رفت و اگر هم جنگ سر بگیرد، آنها رایاری نخواهند کرد و به فرض هم که جنگی روی دهد و آنها را یاری کنند، در ببحوحه جنگ پایه فرار می گذارند و بدون اینکه کسی یاریشان کند، همگی هلاک خواهند شد، در این آیات قرآن از وضع منافقین پیشگویی می کند که این امر واقع شد و منافقان ابدابنی نضیر را مساعدت نکردند.

(۱۳) (لانتهم)

اشد رهبه فی صدورهم من الله ذلک بانهم قوم لا یفقهون): (از شما خیلی بیشتر هراسانند تا از خدا، این به جهت آنست که اینها مردمی نادانند) یعنی این منافقان به جهت جهلی که نسبت به مقام پروردگار دارند، از شما مسلمانان بیشتر از خدا وحشت و هراس دارند و به همین دلیل هم از کارزار با شما فرار می کنند، اما اگر فهم داشتند می دانستند که همه امور بدست خداست و شایسته نیست که از کسی غیر خدا وحشت و هراس داشته باشند.

(۱۴) (لا یقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنه او من وراء جدر باسهم بینهم شدید تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لا یعقلون): (اینها گروهی، با شما نمی جنگند، مگر در داخل قریه های محکم یا از وراء دیوارها، شجاعتشان بین خودشان شدید است، تو آنان را متحد می پنداری، اما دلهایشان پراکنده و متفرق است و این به جهت آنست که مردمی بی عقل هستند) می فرماید یهود بنی نضیر و منافقان هرگز در فضای باز با شما نمی جنگند، بلکه از پس قلعه های محکم و دیوارها با شما روبرو می شوند و شجاعت و دلاوریشان بین خودشان شدید است، اما همین که با شما روبرو می گردند، خداوند رعبی در دلهایشان می افکند که از شما به سختی می ترسند، ای رسول ما، تو آنها را متحد و متشکل می بینی و گمان می کنی که با هم اتحاد و الفت دارند، در حالیکه دلهایشان متفرق است و همین امر علت خواری و ذلت آنهاست و پراکندگی آنها بدلیل این است که اینها فاقد تعقل هستند، چون اگر تعقل داشتند متحد گشته و

آراء خود را یکی می نمودند.

(۱۵) (کمثل الذین من قبلهم قریبا ذاقوا و بال امرهم و لهم عذاب الیم): (درست مانند کسانی که قبل از ایشان در همین سالهای نزدیک، عاقبت بدکار خود را چشیدند و عذابی دردناک خواهند داشت) می فرماید: مثل یهودیان بنی نضیر در عهد شکنی و سایر صفات مانند اقوامی است که همین اخیرا قبل از ایشان بودند و عاقبت بد اعمال خود را چشیدند و در آخرت هم عذابی دردناک در انتظارشان است، منظور از این اقوام (بنی قینقاع) هستند که گروه دیگری از یهودیان مدینه بودند، آنها هم بعد از جنگ بدر، عهد شکنی کردند و رسول خدا ص بعد از محاصره، آنها را از مدینه بیرون کرد و به سرزمین اذرعات فرستاد، و منافقین به آنها هم وعده نصرت دادند، اما ایشان را یاری نکردند.

(۱۶) (کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین): (درست مانند شیطان وقتی که به انسان گفت که کافر شود و وقتی که کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدا که رب العالمین است می ترسم) می فرماید: مثل این منافقین مانند شیطان است، زمانیکه انسان را با وسوسه ها و آرزوها می فریبد و به او وعده و وعید می دهد، اما وقتی که انسان به کفر مبتلا شد، از او اعلام براءت می کند و می گوید: من از رفتار تو بیزارم و از خدای رب العالمین بیمناکم. منافقین هم همینطور به یهود وعده نصرت و یاری دادند، اما با آنها حيله کردند و آنها را تنها گذاشتند، این ماجرای شیطان اگر مربوط

به داستان بدر باشد (۶۲)، که شرح آن در سوره انفال گذشت، در این صورت سخن شیطان سخنی جدی بوده، چون می‌ترسیده همان فرشتگانی که در بدر برای یاری مؤمنان نازل شده بودند، او را عذاب کنند و اگر مربوط به ماجرای ابوجهل و یا ماجرای صیصای عابد (۶۳) باشد، سخنی جدی نبوده بلکه نوعی استهزاء و خوار نمودن انسان مورد نظر را اراده کرده و یا از عاقبت دعوت او به کفر ترسیده.

(۱۷) (فكان عاقبتهما انهما في النار خالدین فیها و ذلك جزاء الظالمین): (و عاقبت هر دوی آنها این شد که برای ابد در آتشند و همین است کیفر ستمکاران) یعنی عاقبت شیطان گمراه کننده و عاقبت انسان فریب خورده این است که هر دو در آتش جهنم جاودانه خواهند بود و این عاقبت همه ستمکاران است، من جمله یهود بنی نضیر و منافقین.

(۱۸) (یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون): (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و باید هر انسانی مراقب اعمالی که از پیش، برای فردایش فرستاده باشد و از خدا بترسید، بدرستی که خدا از آنچه می‌کنید باخبر است) (تقوی) یعنی ورع و پرهیز از محارم الهی و اجتناب از ترک واجبات. در این آیه شریفه مؤمنان را فرمان می‌دهد که از خدا پروا داشته و ملتزم اوامر و نواهی او باشند و در اعمال خود نظر کنند و ببینند که چه عملی برای روز حساب پیش فرستاده اند آیا صالح است که امید ثواب داشته باشند و یا فاسد است که در این

صورت از عقاب خدا بهراسند و توبه نمایند و نفس خود را به محاسبه بکشند. و مجددا امر می نماید که از خدا تقوی داشته باشید، یعنی در مقام محاسبه و نظر در اعمال از خدا بترسید و متوجه باشید که او به آنچه می کنید آگاه است و صلاح و خلوص عمل شما یا فساد و عدم اخلاص آن را به درستی می شناسد. پس بر مؤمنان واجب است که اولاً واجبات الهی را انجام دهند و از محرمات و نواهی پروردگار اجتناب کنند و عملشان منحصر در طاعت خدا و اجتناب از معصیت باشد و سپس نظری به اعمال خود بیافکنند، چون این اعمال توشه آخرت آنهاست که از این دنیا برای خود می فرستند، و مطابق آن به حسابشان رسیدگی می شود، پس شایسته است که انسان قبل از مرگ و لقاء الهی در روز جزا، خود به حساب خود رسیدگی کند و از بابت اعمال صالحش خدا را شکر گزارد و از بابت اعمال فاسدش به درگاه او توبه و طلب مغفرت نماید و در محاسبه اعمال خود نیز تقوا داشته باشد و عمل ریاکارانه خود را خالص نبیند یا عمل زشت خود در نظرش زیبا جلوه نکند، چون باید بداند در قیامت محاسبه او بدست خدایی است که نسبت به همه اعمال کوچک و بزرگ او آگاهی کامل دارد (۶۴).

(۱۹) (و لا تكونوا كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم اولئك هم الفاسقون): (و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان برد و ایشان همان فاسقانند) در تأکید آیه سابق می خواهد بفرماید: بهوش باشید و از مراقبت نفس خود غافل نشوید، چون فراموش کردن نفس، فراموش کردن خداست

، زیرا وقتی انسان خود را فراموش کرد، اسماء حسنی و صفات علیاء خدا را که صفات ذاتی انسان مستقیماً با آن در رابطه است نیز فراموش می کند، یعنی ذلت و فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می برد و نفس خود را مستقل در هستی می پندارد و گمان می کند که حیات و قدرت و علم و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از ناحیه خود اوست و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تأثیر می پندارد و در اینجاست که به نفس خود و اسباب ظاهری اعتماد می کند و بازگشت بسوی پروردگارش را از یاد می برد. پس علت فراموش کردن خویش، فراموش کردن خداست و چون چنین است آیه شریفه نهی از فراموشی خویش را به نهی از فراموش کردن خدا مبدل کرد، چون انقطاع مسبب به سبب انقطاع سبب، بلیغ تر و مؤکدتر است و در انتها فرمود: این چنین کسانی که خدا را فراموش کرده اند و خدا هم خودشان را از یادشان برده فاسقان حقیقی هستند، چون از روش بندگی و عبودیت عدول کرده اند، (مانند یهود بنی نضیر و منافقان).

(۲۰) (لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون): (هرگز اهل آتش با اهل بهشت یکسان و مساوی نیستند، اهل بهشت همان رستگارانند) (فوز) یعنی نایل شدن به خیر با حصول سلامت. سیاق آیه دلالت می کند که اصحاب آتش، همان کسانی هستند که خدا را از یاد برده اند و اصحاب جنت همان کسانی هستند که به یاد خدا بوده و مراقب اعمال و نفس خویشند و البته این دو طائفه یکسان نیستند

و به هر کس واجب است که خود را به اصحاب جنت ملحق کند و این یک حجت است ، با این بیان که این دو طائفه نقیض یکدیگرند و شق سومی ندارند و سایرین لا محاله باید به یکی از این دو گروه پیوندند و این دو طائفه هم قهرا یکسان نیستند که پیوستن به یکی فرقی با پیوستن به دیگری نداشته باشد، بلکه طائفه اهل بهشت رستگار و فائزند و عقل حکم می کند که انسان خود را به جانب راجح ملحق کرده و از گروه مرجوح منقطع شود.

(۲۱) (لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیه الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون): (و اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم ، مسلما او را می دیدی که خاشع گشته و از ترس خدا متلاشی می شود، این مثلهایی است که ما برای مردم می زنیم تا شاید تفکر کنند) منظور آیه شریفه ، تعظیم امر قرآن است ، به جهت اشتغال بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعیدهایی که در آن است و نیز به جهت اینکه کلام خدا عظیم است ، می فرماید: اگر ممکن بود که این قرآن بر یک کوه ، با همه غلظت و سختی که دارد، نازل شود، قطعا می دیدی که کوه با آنهمه صلابت و غلظت و بزرگی و مقاومتی که دارد، از ترس خدا متأثر و متلاشی می شد، و وقتی حال کوه در برابر قرآن چنین است ، انسان اشرف مخلوقات سزاوارتر از آنست و باید وقتی که قرآن بر او تلاوت می شود، یا

خودش آن را مطالعه می کند، قلبش خاشع گردد، پس انسانهایی که نه تنها در برابر قرآن خاشع نمی شوند، بلکه از در مخالفت و انکار آن بر می آیند قلبهایشان از کوه هم سختتر و نفوذناپذیرتر است. و در آخر می فرماید این مثل و سایر امثالی که ما برای مردم می زنیم به جهت آنست که قوه تفکرشان به کار بیافتد و بیاندیشند که چنین قرآنی شایسته است که در آن تدبرشود، و در نتیجه به هدایتی که از طریق عبودیت مطرح نموده، هدایت بیابند و به کمال سعادت برسند.

(۲۲) (هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم): (اوست الله آن معبودی که هیچ معبودی جز او نیست عالم به غیب و آشکاراست، او بخشنده مهربان است) این آیه و دو آیه بعدی در مقام شماردن بعضی از اسماء حسنی خدای متعال است و از سیاق و با توجه به آیات قبلی بر می آید که افرادی که اهل تقوی و به یاد خدا هستند او را با اسماء حسنائش یاد می کنند و به هر اسمی از اسماء کمالیه خداوند بر می خورند، متوجه نقصی که در وجود خود، در مقابل آن کمال دارند، می شوند و چگونه کوهها از کلام با عظمت چنین خدایی که دارای اسماء و صفات جمال و جلال است متلاشی و خاشع نشوند؟ با اینکه او خدایی است که معبودی جز او نیست و عالم به نمان و آشکار و بخشنده و مهربان است. فراز اول گویای توحید خدا در الوهیت و معبودیت است و عبارت دوم گویای علم مطلق خداست، نسبت به آنچه برای

ما مدرک است و آنچه ما از درک آن عاجزیم، چون گفتیم که غیب و شهود اموری نسبی هستند و از آنجا که خداوند محیط بر همه عوالم و موجودات است، قهرا به همه آنها علم دارد و غیب و شهادت برای او یکسان است، اما غیر خدا چون وجودش محدود است، علم او هم محدود به حدی است و پاره ای امور برایش غیب محسوب می شود، مگر آنکه خدا پاره ای از امور غیبی را به بعضی از بندگان خود مثل انبیاء و امامان تعلیم نماید، همچنانکه فرمود: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا- من ارتضى من رسول (۶۵) خدایی که عالم به غیب است، کسی را به غیب خود احاطه نمی دهد، مگر رسولی را که بیسندد). و در آخر هم به دو صفت (رحمان) یعنی بخشنده و فیض دهنده بر همه خلق و (رحیم) یعنی دارای رحمت خاصه هدایت نسبت به مؤمنان، اشاره می فرماید.

(۲۳) (هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون): (او الله است که هیچ معبودی جز او نیست، ملک و منزّه و سلام و ایمنی دهنده است، مسلط و مقتدر و جبار و متکبر است، منزّه است الله از آنچه به او شرک می ورزند) (ملک) یعنی مالک تدبیر امور مردم و اختیاردار حکومت آنان. (قدوس) یعنی بسیار منزّه و پاک و مقدس. (سلام) یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می کند، نه با جنگ و ستیز. (مؤمن) یعنی کسی که امنیت می دهد و فرد را در امان خود حفظ می کند. (مهیمن) یعنی

فائق و مسلط بر اشیاء و موجودات. (عزیز) یعنی غالبی که هرگز شکست نمی پذیرد و کسی بر او غالب نمی شود و هر چه غیر او دارند از ناحیه اوست. (جبار) یعنی اصلاح کننده و صاحب اراده نافذ که اراده خود را بر غیر خود حاکم می گرداند. (متکبر) کسی است که رداء کبریاء فقط برارنده اوست، و بزرگی و بزرگمنشی فقط شایسته اوست. و در آخر در مقام ثناء و ستایش پروردگار متعال می فرماید: منزه است خداوند از انواع گفتار شرک آمیزی که مردم در باره او می گویند و با عقول قاصر خود به او نسبت می دهند، (چون او برتر از توصیف و اصفان است).

(۲۴) (هو الله الخالق الباری ء المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض و هو العزیز الحکیم): (اوست الله که خالق و پدید آورنده و صورتگر است او اسماء نیکویی دارد، آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح گوی اویند و او عزیزی حکیم است) (خالق) یعنی کسی که اشیاء را با اندازه گیری پدید آورده باشد. (باری ء) یعنی خالق که اشیائی را پدید آورده که هر یک از دیگری متمایز هستند. (مصور) یعنی خالق که پدیده های خود را طوری صورتگری نموده که با یکدیگر مشتبّه نمی شوند، و این سه نام مبارک هر سه متضمن معنای ایجاد هم هستند. و علت اینکه در دو آیه قبلی، قبل از ذکر اسماء حسنای الهی کلمه توحید (لا اله الا الله) را ذکر نموده، ولی در اینجا ذکر نکرد، این است که صفات مذکور در دو آیه قبلی که یازده صفت یا نام بودند، الوهیت خدا را که همان مالکیت توأم با

تدبیر است، اثبات می کردند و هر یک به نحو اصالت و استقلال خاص خدا بوده و شریکی برای او در این استقلال وجود نداشت، پس قهرا الوهیت و معبودیت هم خاص خداست و به همین دلیل در آخر آیه قبلی اعتقاد شرک مشرکین را نفی فرمود. اما صفات و اسمائی که در این آیه آمده نمی توانند الوهیت خدا را اثبات کنند و این صفات را مشرکین هم برای خدا قائل هستند و خلقت و ایجاد را خاص او می دانند. و اما تکرار اسم جلاله (الله) در ابتدای هر سه آیه به منظور تأکید و تثبیت مقصود بوده، چون این نام مبارک علم و اسم خاص است برای ذات الهی و معنای آن ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است و قهرا تمام اسماء حسنی از آن سرچشمه می گیرد. سپس عبارت (له الاسماء الحسنی) اشاره به بقیه نامهای مبارک پروردگار است، در ادامه می فرماید، هر آنچه مخلوق در عالم است و حتی خود آسمانها و زمین تسبیح گوی او هستند و ما مکررا توضیح دادیم که تسبیح موجودات، هم تسبیح قولی و هم وجودیست، و در نهایت سوره مبارکه را با دو نام (عزیز) و (حکیم) ختم می نماید، یعنی او غالبی است شکست ناپذیر و کسی است که افعالش متقن است، نه بیهوده و گزاف لذانه معصیت گنه کاران و انکار منکران او را عاجز می سازد و نه پاداش مطیعان و اجر نیکوکاران در درگاه او ضایع می گردد و کلام چنین پروردگار عزیز و حکیمی هم عزیز و حکیم است، همچنانکه فرمود: (انه لکتاب عزیز)، و نیز فرمود: (و القرآن الحکیم).

تفسیر نور

در قرآن،

حدود ۸۵ بار واژه «تسبیح» بکار رفته است. در نماز نیز در حالات مختلف رکوع، سجود و قیام، موضوع تسبیح خدا به طور برجسته به چشم می خورد.

تسبیح در لغت، به معنای شنا و حرکت تند در آب و هوا است و در اصطلاح، منزّه دانستن خداوند از عیب ها و سرعت در عبادت اوست.

خداوند دارای دو نوع صفات است: ثبوتیه و سلبیه؛ ثبوتیه، کمالات خدا را بیان می کند، مثل علم و قدرت، اما سلبیه، خداوند را از هر گونه عجز و جهل و نیاز منزّه می داند. تسبیح، نسبت به صفات سلبیه است و حمد، نسبت به صفات ثبوتیه.

در مواردی از قرآن و نماز، تسبیح و حمد الهی در کنار هم آمده اند. «یسبّح بحمده» <۹۵۴>، «سبحان ربّی الاعلی و بحمده» و این جمع میان صفات ثبوتیه و سلبیه است، به این معنا که گوینده، هم خداوند را از هر عیبی دور می داند و هم به خاطر دریافت الطاف الهی، اوستایش می کند. تسبیح موجودات

بعضی گفته اند مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی است نه تشریحی، یعنی همه ی موجودات به زبان حال، نه زبانِ قال، خدا را تسبیح و تنزیه می کنند، زیرا آفرینش هر موجودی، دلیل بر علم و حکمت و قدرت خداوند و منزّه بودن او از هر گونه جهل و لغو و عجز است. پس نیازی نیست که موجودات، به زبان تسبیح بگویند، بلکه وجودشان، تسبیح خداوند است.

اما به نظر می رسد مراد قرآن از تسبیح موجودات، تسبیح با زبان باشد، زیرا:

اگر آفرینش حکیمانه موجودات نشانه تسبیح باشد، ما این نشانه را می فهمیم در حالی که خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: شما تسبیح موجودات را نمی فهمید. «لا تفقهون تسبیحهم» <۹۵۵>

اگر آفرینش موجودات

نشانه‌ی تسبیح باشد، این نشانه زمان خاصی ندارد، در حالی که در بعضی آیات، تسبیح موجودات، در زمان خاص مطرح شده است. «بالعشّی و الاشراق» <۹۵۶>

اگر آفرینش موجودات نشانه تسبیح باشد آفرینش کل هستی نشان است نه بعضی، در حالی که قرآن گاهی نام بعضی از پدیده‌ها را می‌برد مانند غُوش رعد. «یَسْبِحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» <۹۵۷>

اگر آفرینش، نشانه تسبیح بود، مثل ساختمان زیبا که مهندس و معمار خود را ستایش می‌کند، پس چرا می‌فرماید: «كُلُّ قَدِّ عِلْمٍ صَلَاتَةٌ وَ تَسْبِيحَةٌ» <۹۵۸> موجودات به نماز و تسبیح خود علم دارند و این امر از روی درک و شعور است نه تکوینی و ناآگاهانه.

اگر تسبیح، تکوینی است، پس چرا کوه‌ها، فقط با حضرت داود تسبیح می‌گفتند، بلکه باید بدون آن حضرت نیز تسبیح داشته باشند. «أَنَا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإشْرَاقِ» <۹۵۹>

تسبیح خداوند، از موجودات هستی قطع نمی‌شود. در بعضی سوره‌ها به صورت فعل ماضی آمده است: «سَبَّحَ» و در بعضی فعل مضارع. «یَسْبِحُ» ۱- موجودات آسمان‌ها و زمین، نوعی شعور و درک دارند. «سَبَّحَ لِلَّهِ»

۲- اگر بعضی انسان‌ها اهل تسبیح نیستند، در عوض، تمام هستی تسبیح‌گوی خدا هستند. «سَبَّحَ لِلَّهِ...»

۳- عزّت و حکمت الهی است که همه را به تسبیح وادار می‌کند. «سَبَّحَ لِلَّهِ... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

۴- گرچه قدرت، در افراد عادی مایه از دست دادن تعادل است، ولی خداوند هم قدرت دارد و هم همه کارهایش حکیمانه است. «العزیز الحکیم» سه قبیله از یهودیان به نام‌های بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع به مدینه هجرت کرده و در آن جا ساکن شدند و با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌پیمان عدم تعرض بستند، اما بعد از جنگ

اُجید گروهی از آنان با مشرکان مکه علیه مسلمانان توطئه کردند، پیامبر آگاهگردید و با آنان برخورد کرد، یکی از بزرگان آنان به نام کعب بن اشرف کشته و میان یهودیان تزلزل ایجاد شد و به قلعه ای پناهنده شدند. مسلمانان با دستور پیامبر قلعه را محاصره کردند. بعد از چند روز محاصره و جنگ، یهودیان پذیرفتند که از مدینه خارج شوند. آنها آدار که توانستند اموالشان را با خود بردند و آن مقدار که نتوانستند هنگام رفتن، خانه های خود را تخریب نمودند تا به دست مسلمانان نیفتد. <۹۶۰>

کلمه «حشر» به معنای جمع کردن و بیرون راندن از محل سکونت است.

ترس در دل دشمن، به عنوان یکی از امدادهای الهی شمرده شده است. «قذف فی قلوبهم الرعب»، «سألقی فی قلوب العذین کفروا الرعب» <۹۶۱> «سنلقى فی قلوب الذین کفروا الرعب» <۹۶۲> آری، ترس سبب فرار دشمن و پیروزی مسلمین بدون خونریزی می شود.

در حدیث می خوانیم: سه لشکر برای یاری حضرت مهدی علیه السلام می آیند، فرشتگان، مؤمنان و رعب. <۹۶۳>

تاریخ، گذرگاه است نه توقف گاه. «فاعتبروا» از واژه «عبر» به معنای عبور کردن از ظاهر و رسیدن به باطن است. کلمه «عبارت» به معنای عبور از لفظ و رسیدن به معناست و «تعبیر خواب»، عبور از ظاهر رؤیا به باطن آن است.

اندیشه کردن و عبرت گرفتن یک عبادت است، چنانکه در روایات می خوانیم: «کان اکثر عباده ابی ذر التفکر و الاعتبار» <۹۶۴>، بیشترین عبادت ابوذر، اندیشیدن و عبرت آموختن بود.

نه مهر الهی در انحصار محاسبات ما است، «یرزقه من حیث لا یحتسب» <۹۶۵> و نه قهر او. «فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا»

خداوند در دل ها تصرف می کند. گاهی آرامش نازل می کند: «انزل السکینه فی قلوب المؤمنین» <۹۶۶>

و گاهی ترس می افکنند. «قذف فی قلوبهم الرعب» ۱- قهر خداوند نسبت به کفار، حکیمانه و به خاطر پیمان شکنی یهودیان است. «العزیز الحکیم هو الذی اخرج»

۲- نشانه عزت خداوند، تار و مار شدن یهودیان پیمان شکن و توطئه گر است. «العزیز الحکیم هو الذی اخرج»

۳- تمام پیروزی ها از اوست. «هو الذی اخرج الذین کفروا...»

۴- حساب اهل کتاب از حساب توطئه گران جداست. «الذین کفروا من اهل الکتاب»

۵- تبعید از وطن، یکی از عذاب های الهی است. «هو الذی اخرج... من دیارهم»

۶- قهر الهی می تواند در اولین مرحله قلع و قمع کند. «لاول الحشر»

۷- قدرت هیچ کس و گروهی را پایدار ندانید. «ما ظننتم ان یخرجوا»

۸- محاسبات کفار، همیشه واقع بینانه نیست. «ظنوا انهم مانعتهم حصونهم»

۹- کیفی کسی که از تعهدات و پیمان های اجتماعی خارج می شود، آن است که از وطن خارج شود. «ان یخرجوا...»

۱۰- در جنگ و جهاد، تمام محاسبات نباید بر اساس تجهیزات و امکانات مادی باشد. «فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا»

۱۱- تخریب ساختمان های دشمن، در مواردی جایز است. «یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین»

۱۲- آنجا که اراده خدا باشد، دوست و دشمن دست به یک کار می زنند. «یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین»

۱۳- خداوند هم سبب ساز است و هم سبب سوز، ترس را سبب قرار می دهد و دژها را از سببیت می اندازد. «قذف فی قلوبهم الرعب»

۱۴- مطالعه تاریخ، سرگرمی نیست، وسیله عبرت است. «فاعتبروا...»

۱۵- استفاده از تاریخ، بصیرت می خواهد. «فاعتبروا یا اولی الابصار» «جلاء» ترک دیار و وطن به خاطر گرفتاری و بلاست.

«شاقوا» از «شق» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه گیری و دشمنی است.

در سوره مجادله آیه ۲۱ فرمود: «کتب

اللّٰهُ لَا غُلْبَتْنَ اَنَا وَرَسُلَى» و در این آیه می فرماید: «كُتِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءُ» یعنی هم پیروزی وهم جلای وطن با اراده الهی است.

مشابه آیه ۴، در سوره انفال آیه سیزدهم که درباره جنگ بدر آمده است.

«شدید العقاب» بودن منافاتی با «ارحم الراحمین» بودن خداوند ندارد زیرا هر کدام در جای خود است، در دعای افتتاح می خوانیم: «و ايقنت أنّك ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمه و اشدّ المعاقبین فی موضع النكال و النقمه» ۱- حداقل کیفر پیمان شکنی، تبعید و جلای وطن است. (بنی نضیر به خاطر توطئه و خیانت مستحق کیفر سخت بودند ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد.) «لولا ان كتب الله عليهم الجلاء لعذبهم في الدنيا»

۲- ستیزه جوئی، سبب قهر الهی و تبعید بنی نضیر شد نه یهودی بودن آنان. «ذلك بأنهم شاقوا الله»

۳- خداوند عادل است و کیفرهای او بر اساس عملکرد انسان و عادلانه است. «ذلك بأنهم شاقوا الله»

۴- جبهه گیری در برابر رهبر آسمانی، در واقع جبهه گیری در برابر خداست. (در ابتدای آیه، جبهه گیری در برابر خدا و رسول است ولی پایان آن، جبهه گیری در برابر خداوند مطرح شده است.) «شاقوا الله و رسوله... يشاق الله» به گفته راغب در مفردات، کلمه «لینه» به معنای نرمی است و به درخت خرما نیز که میوه ای نرم دارد، گفته می شود.

اسلام، رزمندگان را از مسموم کردن آب و قطع درختان منع می نماید ولی گاهی به دلیل مزاحمت درخت برای حرکت رزمندگان و یا برای ضربه زدن به روحیه کافران پیمان شکن، فرمان قطع درخت صادر می شود. شاید آیه پاسخی به تردید مسلمانان در صحت عمل خویش یا اشکال یهود نسبت به قطع

درختان باشد که قرآن می فرماید: این فرمان، از طرف خدا بود.

۱- در جبهه جنگ، تمام حرکات باید زیر نظر فرمانده باشد. «ما قطعتم... فباذن الله»

۲- در شرایطی، تخریب منازل و قطع اشجار لازم است. «یخربون بیوتهم... قطعتم...»

۳- قطع کردن یا نکردن درختان، حدودی دارد که باید با جواز الهی انجام گیرد. «ما قطعتم... او ترکتم... فباذن الله»

۴- فسق انسان، در هدر رفتن اموال او اثر دارد. «قطعتم... الفاسقین»

۵- کارهای ایذایی در جبهه مانعی ندارد. «لیخزی الفاسقین» «أفاء» از «فیء» به معنای بازگشت است و مقصود، اموال و غنایمی است که بدون جنگ و خونریزی، در اختیار رهبر مسلمین قرار می گیرد. شاید دلیل آنکه به آن «فیء» گویند، این باشد که اموال به صاحب اصلی خود که اولیای الهی هستند برمی گردد، زیرا خداوند تمام مواهب چهارا برای مؤمنان و پیش از آنان، برای پیامبران آفریده است و دیگران گرچه به صورت شرعی یا عرفی مالکند، ولی مالک اصلی، آن بزرگواران هستند.

«او جفتم» به معنای تاختن با اسب و شتر است. «خیل» یعنی اسب و «رکاب» یعنی شتر.

اموالی که در اختیار مسلمانان قرار می گیرد، چند نوع است:

الف. اموالی که در جبهه از طریق جنگ به دست می آید، که غنیمت نام دارد و مجاهدان مالک آن می شوند ولی باید خمس آن را بدهند.

ب. اموالی که بدون درگیری و حمله بدست می آید، که نام آن فیء است و در این آیه حکم آن بیان شده است.

ج. اموالی مثل زمین های موات، کوه ها، رودخانه ها و نزارها که نامش انفال است و در اول سوره انفال حکم آن آمده است.

بر اساس این آیه، اموالی که بدون تاخت و تاز نصیب مسلمین

می شود در اختیار پیامبر است، نه مجاهدان و پیامبر طبق صلاحدید خود که در آیه بعد می گوید، میان گروه هایی تقسیم می فرماید.

دستورات اسلام حکیمانه است، در آنجا که با شرکت در جبهه چیزی بدست آید، مالک می شوند ولی در مواردی که زحمت نکشیده مالی حاصل شود، مربوط به رهبر آسمانی است. ۱- قانون «فیء» مربوط به تمام انبیا بوده است. «رسوله... رسله»

۲- در مسائل مالی، حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون اذن خدا دست به تصرف نمی زند. «ما افاء الله علی رسوله»

۳- تمام پیروزی ها، از راه جنگ و جهاد نیست. «فما اوجفتم من خیل و لا رکاب»

۴- سلطه اولیای خدا، چون به اراده و فرمان اوست، ارزشمند است. «یسلّط رسله علی من یشاء»

۵- آنجا که اراده الهی باشد، دژها و حصارها اثری ندارند. «مانعتهم حصونهم... ولكن الله یسلط رسله علی من یشاء» «دوله» به معنای گردش و دست به دست کردن اموال است.

در قرآن، چهار مرتبه به لزوم پشتیبانی اقتصادی از اهل بیت پیامبر علیهم السلام اشاره و به پرداخت بخشی از خمس، فیء و دیگر درآمدها به آنان تأکید شده است: «و لذی القربی <۹۶۷>»، «و لذی القربی <۹۶۸>»، «و آت ذا القربی حقه» <۹۶۹> و «فأت ذا القربی حقه» {۷۰}

در آیه چهارم این سوره برای کسانی که با پیامبر مخالفت می کنند، عبارت «شدید العقاب» آمده بود و در این آیه نیز برای افرادی که ممکن است به تقسیم فیء توسط پیامبر ایراد بگیرند، عبارت «شدید العقاب» آمده است.

در این آیه، ابتدا حکم آمده، «فَلله و للرسول و لذی...» سپس دلیل حکم، «کی لا یکون دوله...» و در پایان، توجه به احکام حکومتی پیامبر مطرح شده

است.

خداوند برای «ذی القربی» هم مقام معنوی را سفارش کرده «قل لا- اسئلكم علیه اجراً الا- المودّه فی القربی» <۹۷۱> و هم پشتوانه اقتصادی را. «ما افاء الله... لذی القربی»

گرچه برای تقسیم فیء در این آیه شش مورد بیان شده ولی لازم نیست در تمام موارد به طور یکسان تقسیم شود. <۹۷۲>

فیء، به شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله اختصاص ندارد بلکه برای موقعیت و مقام و جایگاه اوست و لذا بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در اختیار جانشینان بر حق او یعنی اهل بیت علیهم السلام است و در زمان غیبت، در اختیار فقهای عادل بی هوی

هر کجا با تلاش رزمندگان به غنایم رسیدیم، تنها خمس آن میان شش گروه تقسیم می شود، چنانکه در آیه ۴۱ سوره انفال آمده است، ولی هر کجا بدون زحمت چیزی بدست آید، تمامش میان آن شش گروه تقسیم می شود. ۱- قوانین قرآن، کلی است، نه مخصوص به شأن نزول. (قانون فیء مربوط به تمام مواردی است که کفّار آن را رها کرده و رفته اند و مخصوص یهود بنی نضیر نیست. کلمه «ما» و «قری نشان عمومیت است.» «ما افاء الله علی رسوله من اهل القری

۲- اموال کفّار فراری در اختیار رهبر دینی است. «ما افاء الله علی رسوله»

۳- نظام اسلامی به پشتوانه اقتصادی نیاز دارد که یکی از آنان فیء و اموالی است که بدون جنگ، به خاطر فرار یا متارکه کفّار نصیب مسلمانان می شود. «ما افاء الله علی رسوله...»

۴- رعایت ادب و شئون، در سخن لازم است. (ابتدا نام خدا، سپس رسول خدا و سپس دیگران). «لله و للرسول...»

۵ - سهم خداوند، زیر نظر پیامبر

در راه رضای خدا مصرف می شود. «فلله...»

۶- فقرزدایی، جزء برنامه های اصلی اسلام است. «و المساکین»

۷- اگر گردش ثروت در دست اغنیای مسلمانان ممنوع است، پس در دست کفار قطعاً مورد نهی است. «کی لا یكون دولة بین الاغنیاء...»

۸- برنامه ریزان اقتصادی در نظام اسلامی باید به تعدیل ثروت و عدم تمرکز آن در دست یک گروه خاص توجه داشته باشند. «کی لا یكون دولة بین الاغنیاء...»

۹- اطاعت از فرامین پیامبر واجب است زیرا پیامبر معصوم است، و گرنه به طور مطلق و بی چون و چرا دستوراتش واجب الاطاعه نبود. «ما اتاکم الرسول فخذوه...»

۱۰- سنت پیامبر، لازم الاجرا است. «ما اتاکم الرسول فخذوه»

۱۱- لازم نیست تمام دستورات در قرآن آمده باشد بلکه هر امر و نهی که در سخنان پیامبر آمده باشد باید اطاعت شود. «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»

۱۲- در انجام فرمان پیامبر، سرعت به خرج دهیم. «فخذوه... فانتهوا» (حرف فاء برای سرعت است).

۱۳- در مسائل مالی و تقسیم آن لغزشگاهی است که باید با تقوا از آن گذشت. «ما افاء الله و اتقوا الله»

۱۴- اطاعت بی چون و چرا از پیامبر، نمودی از تقوا است. «ما اتاکم الرسول فخذوه... و اتقوا الله»

۱۵- بی تقوایی کیفری شدید دارد. «و اتقوا الله ان الله شدید العقاب»

۱۶- یاد کیفر سخت، سبب تقوا است. «و اتقوا الله... شدید العقاب» این آیه به منزله شرح و تفسیری است برای مصارف شش گانه فیء که از میان «مساکین» و «ابن السبیل» به سراغ آن گروه از فقرایی روید که امتیازاتی همچون هجرت در راه خدا و یاری رسول خدا را داشته باشند.

از میان فقرا، مهاجران تبعید شده ای

که خالصانه حامی دین هستند، اولویّت دارند. ۱- گرچه افراد نیازمند، نظری به اموال ما ندارند، «یتغون فضلاً من الله» ولی ما باید آنان را بهره مند سازیم. «للفقراء»

۲- علاقه به وطن یک حق طبیعی و گرفتن این حق ظلم است. «اخرجوا من ديارهم»

۳- کسانی در ادّعی دین داری صادقند که در عین فقر و آوارگی، حامی خدا و رسول باشند. «للفقراء... اخرجوا... ینصرون الله... هم الصادقون»

۴- کمالاتی قابل ستایش است که دائمی باشد. «یتغون... ینصرون»

۵- دنیا همراه با آخرت ارزش دارد. «فضلاً... و رضواناً»

۶- افراد مخلص، الطاف الهی را فضل او می دانند، نه حق خود. «فضلاً من الله»

۷- صداقت با عملکرد روشن می شود نه با شعار. «ینصرون... الصادقون» «تبوّؤ» از «بواء» به معنای نزول در مکان است. <۹۷۳> «خصاصه»، به فقری که سبب شکاف زندگی شود گفته می شود و «یوق» از «وقایه» به معنی حفاظت و کنترل است، «شُحّ» به معنای بخل همراه با حرص است. <۹۷۴>

در کنار بهره مند کردن مهاجران از فیء، خداوند به ستایش انصار و مردم مدینه می پردازد که آنان، هم خانه هایشان را برای مهاجران آماده کردند و هم ایمانشان را کامل نمودند که تمام دستورات را بدون دغدغه عمل نمایند.

در حدیث می خوانیم: امام جواد علیه السلام از اول شب تا صبح فقط یک دعا می کرد: «اللهم قنی شُحّ نفسی» خدایا مرا از بخل حفظ کن. «فقلتُ جعلتُ فداک ما سمعت تدعو بغیر هذا، فقال علیه السلام فایّ شیء اشدّ من الشُحّ» گفتم: جانم فدایت، من جز یک دعا از شما نشنیدامام فرمود: چه چیزی خطرناک تر از بخل است.

در حدیث دیگری می خوانیم: «لا یجتمع الشُحّ و الایمان فی قلب رجل مسلم» <۹۷۵>، بخل و ایمان در

یک دل جانی نمی گیرد.

نجات از بخل، با کمک و امداد الهی ممکن است. کلمه «یوق» مجهول آمده، زیرا بازدارنده خداوند است.

بسیاری از کمالات، مربوط به نجات از بخل است. جمله «یوق شح نفسه» به عنوان کلید، در آخر آیه آمده است.

در ستایش از گروهی، نباید از گروه دیگر غافل شد تا ایجاد حساسیت شود. در آیه قبل از مهاجرین ستایش شد و این آیه از انصار ستایش می کند.

مهم تر از مهمان دوستی، مهاجر دوستی است، زیرا مهمان چند روزی بیشتر نیست، ولی مهاجر مدت ها.

در تجلیل، سلسله مراتب و سوابق حفظ شود. اول مهاجران، بعد انصار و در آیه بعد از تابعین ستایش شده است.

ایثار، یک کمال است اما نباید موجب خروج از حد اعتدال شود، چنانکه قرآن در آیه ۶۷ سوره فرقان، در وصف عباد الرحمن می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»، آنان در انفاق، نه زیاده روی می کنند و نه کوتاهی، بلکه راهی منه را در پیش می گیرند.

این موضوع، در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است. <۹۷۶> ۱- بستر سازی برای ارائه خدمات به دیگران یک ارزش است. «تَبَوُّؤُ الدَّارِ»

۲- هم ظاهر آراسته لازم است و هم باطن. «تَبَوُّؤُ الدَّارِ وَ الْإِيمَانِ»

۳- محبت به اهل ایمان مرز و بوم ندارد. «يَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»

۴- از ایثار و روحیات خوب دیگران نام ببرید. «يَحِبُّونَ... يُؤْثِرُونَ»

۵- دوستی پایدار آن است که به خاطر کمالات، افراد را دوست بداریم، نه به خاطر نام و قبیله و چشم داشت. «يَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ»

۶- برای رشد نیکی ها از عواطف بهره بگیریم. «هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» (به جای «هَاجَرَ إِلَى الرَّسُولِ»)

۷- تظاهر

به کمال ارزش ندارد، کمال آن است که در عمق جان باشد. «لا یجدون فی صدورهم حاجه»

۸- خداوند از افرادی که حسد ندارند ستایش می کند. (معمولاً حسادت ها به هنگام تقسیم مال جلوه می کند. با اینکه پیامبر، فیء را تنها به مهاجران داد ولی انصار چشم داشتی نداشتند.) «لا یجدون... حاجه مما اوتوا»

۹- طبع بلند و دید وسیع مورد ستایش قرآن است. «لا یجدون فی صدورهم حاجه»

۱۰- اظهار دوستی کافی نیست، دوستی عملی لازم است. «یحِبُّون... یُؤْثِرُونَ»

۱۱- بخشش از سر سیری کمال نیست، بخشش با وجود نیاز مهم است. «یُؤْثِرُونَ... و لو کان بهم خصاصه»

۱۲- رستن از بخل، مایه رستگاری است. «مَنْ یُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ... هُمُ الْمَفْلُحُونَ»

۱۳- بخل با نفس عجیب است. اگر کسی از بخل دور شود نه تنها از مال بلکه از جان نیز می تواند بگذرد. «یُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ»

۱۴- بخیل، رستگار نمی شود. «مَنْ یُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَوَلَّئِكَ هُمُ الْمَفْلُحُونَ» در آیات قبل، از مهاجرین و انصار ستایش شد و در این آیه سخن از تابعین است که تمام مسلمانان پس از پیامبر را می تواند شامل شود.

در آیات ۸ تا ۱۰ به عوامل وحدت اشاره شده است:

محَبَّت. «یحِبُّونَ مِنَ هَاجِرِ الْیَهُودِ»

ایثار. «و یُؤْثِرُونَ عَلَیْ أَنْفُسِهِمْ»

دعا. «اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِینَ»

خدمت. «تَبَوَّءُوا الدَّارَ»

دوری از حرص و حسد. «لا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا...»

دوری از بخل. «یُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ»

اخوّت. «اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا»

سعه صدر و نداشتن کینه. «لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا» مغفرت و استغفار

پیش از دو بیست بار موضوع مغفرت و واژه های آن در قرآن مطرح شده است. هم خودمان باید استغفار کنیم و هم از اولیای خدا بخواهیم که برای ما استغفار کنند. «یا

ابانا استغفر لنا» <۹۷۷> البتّه استغفار برای مشرکان و منافقان اثری ندارد. «سواء عليهم استغفرت لهم املم تستغفر» <۹۷۸>، «ما كان للنبي و الذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين» <۹۷۹>

حتی فرشتگان برای مؤمنان استغفار می کنند. «و يستغفرون للذين آمنوا» <۹۸۰>

اما عوامل مغفرت الهی عبارتند از:

۱- اطاعت از رهبر آسمانی: «فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم» <۹۸۱>

۲- تقوا: «ان تتقوا الله... يغفر لكم» <۹۸۲>

۳- عفو از مردم: «و ليعفوا... الا تحبون ان يغفر الله لكم» <۹۸۳>

۴- کلام مستدل و محکم: «قولوا قولا سديدا... يغفر لكم» <۹۸۴>

۵- قرض الحسنه: «ان ترضوا الله... يغفر لكم» <۹۸۵>

۶- توبه: «و من يعمل سوءاً او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً رحيماً» <۹۸۶> ۱- مکتب کامل مکتبی است که برای پیروان آینده خود نیز طرح کمال و رشد داشته باشد. «و الذين جاءوا من بعدهم»

۲- دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. «و الذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر... الذين سبقونا بالايمن»

۳- برای جلوگیری از سوء تفاهم، ابتدا از لغزش های خود استغفار کنیم و سپس لغزشهای دیگران. «اغفر لنا و لاخواننا»

۴- تمام مسلمانان با هم برادرند و برای یکدیگر دعا می کنند. «اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمن»

۶- سابقه در ایمن، یک ارزش است. «سبقونا بالايمن»

۷- مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی مرتکب شد، بلافاصله استغفار می کند. «اغفر لنا و لاخواننا»

۸- برادری واقعی، در پرتو ایمن است. «اخواننا الذين سبقونا بالايمن»

۹- در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست. «اخواننا الذين سبقونا بالايمن»

۱۰- با دعای خیر، کینه ها را از دل دور کنیم. «ربنا اغفر... لاخواننا... لا تجعل غلاً للذين آمنوا»

۱۱- مؤمن، بدخواه دیگران نیست. «لا تجعل في قلوبنا غلاً للذين

۱۲- خودسازی بدون استمداد از خداوند نمی شود. «رَبَّنَا... لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا»

۱۳- در اصلاحات باید به سراغ ریشه ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید ریشه کن شود. «لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا»

۱۴- رأفت و رحمت خداوند پشتوانه اجابت دعاهاست. «اغفر... اَنْتَكَ رُؤْفَ رَحِيمٍ» بعد از ستایش از مهاجران و انصار و تابعین، این آیات، چهره منافقان و کفار را که در کنار هم و در برابر آنان ایستاده اند، ترسیم می کند. آری یکی به مغفرت و آمرزش دعوت می کند و یکی به لجajt و مقاومت.

در تفاسیر می خوانیم: منافقان برای یهودیان پیمان شکنی که مورد قهر پیامبر اسلام قرار گرفته بودند پیام فرستادند که شما سنگر خود را رها نکنید که ما با شما هستیم.

با توجه به آیه «انما المؤمنون اخوه» <۹۸۷> که برادری را تنها مخصوص اهل ایمان می داند، باید گفت: برادری منافق با کافر، برادری صوری و ظاهری است. «لاخوانهم الذین كفروا...» در برادری حقیقی، ایثار است «و یؤثرون علی انفسهم» ولی در برادری ظاهری، حتی یاری نت. «لنصرنکم و الله یشهد انهم لکاذبون» ۱- در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفار روابط مخفیانه و خائنه داشتند و با وعده های خود مایه امید آنان بودند. «الم تر الی الذین نافقوا...»

۲- رهبر جامعه اسلامی، باید از روابط منافقان داخلی با دشمنان خارجی آگاه باشد. «الم تر»

۳- منافق، برادر کافر است. «نافقوا... لاخوانهم الذین كفروا»

۴- همه ی اهل کتاب در برابر مسلمانان نایستاده اند، تنها گروهی در صدد توطئه و دشمنی هستند. «الذین كفروا من اهل الکتاب»

۵- دروغگو برای اینکه دیگران را به باور بکشاند، سخن خود را قاطعانه مطرح می کند. «لنخرجن

معکم... لئنصرنکم»

۶- منافق، در مسائل سیاسی و اجتماعی، تابع و مطیع رهبری اسلامی نیست. «لا نطیع فیکم احداً ابداً»

۷- منافقان، حتی به دوستان خود نیز دروغ می گویند. «و الله یشهد انهم لکاذبون» «رهبه» به معنای ترس و وحشت عمیق است که آثار آن در عمل ظاهر می شود.

این آیه به منزله دلیل آیه قبل است که منافقان، حاضر به جنگ نیستند و اگر به جبهه آیند، فرار می کنند، زیرا آنان ایمان ندارند و قدرت الهی را نمی شناسند ولی برق شمشیر را می بینند و از شما بیش از خدا می ترسند. ۱- مؤمن دارای اُبَهِت و هیبت است. «لانتُم اشد رهبه فی صدورهم»

۲- ترس از مردم، به جای ترس از خدا، نشانه روشن نفاق است. «لانتُم اشد رهبه فی صدورهم من الله»

۳- منافقان نمی دانند که رمز عزت و قدرت مسلمین، اراده و لطف خداوند است. «لایفقهون»

۴- هراس از مردم و نترسیدن از خداوند، به خاطر سطحی نگری و سبک سری است. «لانتُم اشد رهبه... لایفقهون» «قُری» جمع «قریه» به محل اجتماع مردم گفته می شود، شهر باشد یا روستا. «محصنه» از «حصن» به معنای قلعه است. «قُری محصنه» یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می شود.

ارزش و نقش و برکات وحدت و اتحاد، با کمی اندیشه و تعقل بر همه روشن می شود، لذا پایان آیه فرمود: «قوم لا یعقلون» ولی پی بردن به اینکه تمام قدرت از آن خداست و ما نباید از انسان ها بیش از خدا بترسیم، به یک معرفت و توحید ناب و عمیق نیاز دارد و لذا آیه قبا «قوم لایفقهون» پایان یافت. ۱- ارزیابی روحیات دشمن و هم پیمانان آنان و شیوه

جنگی دشمن لازم است. «لا یقاتلونکم جمیعاً الا... تحسبهم جمیعاً و...»

۲- مراقب باشید که منافقان، مناطقی محفوظ و مصون از دسترس شما برای خود درست نکنند که در این صورت، خطر آنان جدی می شود. «لا یقاتلونکم... الا فی قری محصنه»

۳- اتحادهای صوری که بدون گرایش باطنی باشد ارزشی ندارد. «تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتی»

۴- امکانات و تجهیزات مادی و فیزیکی، رمز داشتن امتی نیست. در میان کفار با آن همه تجهیزات مسائلی وجود دارد. «قری محصنه... بأسهم بینهم شدید»

۵- تحقیر و تضعیف دشمن لازم است. «قوم لا یفقهون... قوم لا یعقلون»

۶- اختلافات در جنگ، نشانه بی عقلی است. «لا یقاتلونکم جمیعاً... قلوبهم شتی... لا یعقلون» «وبال» به معنی عواقب سوء یک امر است.

مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود ولی یهودیان بنی نضیر، فریب وعده های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین وعده ها را به یهودیان بنی قینقاع دادند و وفا نکردند. ۱- در شناخت افراد و گروهها، به سابقه آنها مراجعه کنید. «کمثل الذین من قبلهم»

۲- رهبر جامعه، باید از تاریخ اقوام و گروهها آگاه باشد. «کمثل الذین من قبلهم»

۳- در تبلیغ و تربیت، از نمونه هایی استفاده کنید که آشنایی مردم با آن آسان تر باشد. «قریباً»

۴- تلخی های مادی، پرتوی از کیفر کفار است. «ذاقوا وبال امرهم»

۵- تاریخ دارای قانون و سنت های ثابت است. کفار اگر راهی را رفتند، مزه تلخ آن را چشیدند، شما هم اگر آن را بروید، خواهید چشید. «ذاقوا وبال امرهم»

۶- تلخی ها و شیرینی ها، نتیجه عملکرد خود ماست. «وبال امرهم»

۷- همکاری با منافقان، هم در دنیا عذاب دارد و هم در آخرت. «ذاقوا وبال امرهم و لهم

عذاب الیم» این آیه در ادامه آیه قبل، منافقان را به شیطان تشبیه کرده است که همواره به مردم وعده می دهد ولی وعده هایش جز فریب نیست. چه بسیاری از افراد و حکومت های شیطان صفت که وعده هایی به وابستگان خود می دهند، ولی روز خطر آنان را به حال خود رها می کنند.

ابن عباس در ذیل این آیات، این ماجرا را نقل می کند:

در بنی اسرائیل، عابدی بود به نام برصیصا که سال ها عبادت می کرد و مشهور شد و مردم مریض های خود را نزد او می آوردند. تا این که روزی زنی از اشراف را نزد او آوردند، شیطان او را وسوسه کرد و او به آن زن تجاوز کرد. سپس او را کشت و در بیابان دفن کرد. برادران زن فهمیدند و مسئله شایع شد و عابد از موقعیت خود سرنگون گشت. حاکم وقت او را احضار و او به گناه خود اقرار کرد و حکم صادر شد که به دار آویخته شود. در این هنگام شیطان نزد او مجسم شد که وسوسه من تو را به این روز انداخت، اگر به من سجده کنی تو را آزاد می م. گفت: توان سجده ندارم، گفت: با ابرو به من سجده کن، او با اشاره سجده کرد ولی به هر حال کشته شد. <۹۸۸>

شیطان، هر کس را به نحوی گمراه و از راه به دور می کند:

عابد بنی اسرائیل از راه عبادتش به گناه گرفتار می شود.

قارون به علم و مدیریتش مغرور می شود. «علی علم عندی» <۹۸۹>

بلعم باعورا با داشتن اسم اعظم به سراغ هوس های خود می رود. «آتیناه آیاتنا فانسلخ منها» <۹۹۰>

سامری به علم و هنر خود مغرور می شود. «بصرت بما لم یبصروا» <۹۹۱>

یکی به مال و ثروتش مغرور می شود. «فلما اتاهم

من فضله بخلوا به» <۹۹۲>

دیگری به فرزندان پسر. «و بنین شهودا» <۹۹۳>

دیگری به حکومت. «أليس لي ملك مصر» <۹۹۴>

و دیگری به برج و بارو. «جابوا الصخر بالواد» <۹۹۵>، «تحتون من الجبال بيوتا» <۹۹۶>

شباهت های منافقان با شیطان

هر دو دشمنند: «أنه لكم عدو مبين» <۹۹۷>، «هم العدو» <۹۹۸>

هر دو مردم را به فحشا و منکر می خوانند: «يأمركم بالفحشاء» <۹۹۹>، «يأمرون بالمنكر» <۱۰۰۰>

از هر دو باید دور شد: «و لا تتبعوا خطوات الشيطان» <۱۰۰۱>، «فاحذروهم» <۱۰۰۲>

هر دو چند چهره اند: «كمثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر... قال اني بري منك»، «و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم» <۱۰۰۳>

هر دو با شعار خیرخواهی، اغفال می کنند: «هل ادلك عى شجرة الخلد» <۱۰۰۴>، «قالوا انما نحن مصلحون» <۱۰۰۵>

جایگاه هر دو دوزخ است: «أنهما فى النار» <۱۰۰۶>، «انّ المنافقين فى الدرك الاسفل من النار» <۱۰۰۷> ۱- برای اثبات مطلب یا نفوذ بیشتر در مخاطب، می توان از چند نمونه و تجربه استفاده کرد. «كمثل الذين من قبلهم... كمثل الشيطان»

۲- وسوسه ها و تحریکات منافقان، نمونه ای از وسوسه های شیطان است. «كمثل الذين... كمثل الشيطان»

۳- شیطان، فقط دعوت به انحراف می کند، این انسان است که با اختیار خود، انحراف را می پذیرد. «اكفر... فلما كفر»

۴- شیطان، رفیق نیمه راه است. «اكفر فلما كفر قال اني بري ء»

۵- کار انسان به جایی می رسد که شیطان هم از او برائت می جوید. «انني بري ء منك»

۶- شیطان و منافقان، خوف از خدا را توجیهی برای خلف وعده خود قرار می دهند. «انني اخاف الله» فرمان تقوا در این آیه تکرار و تأکید شده است که می تواند معانی متعددی داشته باشد، از جمله:

تقوای اول مربوط به اصل کار و تقوای دوم مربوط به کیفیت آن باشد.

تقوای اول مربوط به انجام کار خیر

و تقوای دوم مربوط به ترک محرمات باشد و شاید تقوای اول مربوط به توبه از گذشته و تقوای دوم مربوط به ذخیره آینده باشد.

در روایات می خوانیم: با نیمی از یک دانه خرما، یا اگر ندارید با سخنان خوب، دل هایی را شاد کنید تا در قیامت که خداوند می پرسد: من به تو چشم و گوش و... دادم چه ذخیره ای فرستادی، شرمنده نباشیم. زیرا در آن روز بعضی به هر سو می نگرند، ولی ذخیره ای که وسیلهجاتشان باشد از پیش نفرستاده اند. <۱۰۰۸>

۱- ایمان، زمینه تقوا و شرط ثمر بخشی ایمان، داشتن تقوا است. «یا ایها الذین آمنوا اتقوا»

۲- به امید کار خیر وارثان نباشیم، هر کس به فکر قیامت خود باشد. «نفس»

۳- در آنچه به عنوان عمل صالح ذخیره می کنیم، دقت کنیم. «ولتنظر نفس ما قدّمت لغد»

۴- محاسبه نفس لازم است. «ولتنظر نفس» (اگر امروز دقت نکنیم، دقت فردا سبب شرمندگی خواهد بود. «یوم ينظر المرء ما قدّمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا» <۱۰۰۹>)

۵- قیامت، نزدیک است. «لغد» (چنانکه در جای دیگر نیز می فرماید: «انهم یرونها بعیدا و نراه قریبا» <۱۰۱۰>)

۶- آینده نگری و عاقبت اندیشی، لازمه ی ایمان است. «ما قدّمت لغد»

۷- تقوا زمینه محاسبه نفس و محاسبه نفس، سبب رشد و تقویت تقوا است. («ولتنظر نفس» میان دو «اتقوا الله» قرار گرفته است.

۸- هیچ کس در هیچ مرحله ای خود را ایمن نداند. «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله... و اتقوا الله»

۹- ایمان به خبیر بودن خداوند، وسیله تقوا است. «واتقوا الله... ان الله خبیر» مصداق روشن کسانی که خداوند را فراموش کردند، منافقانند. در آیه ۶۷ سوره توبه درباره منافقان می خوانیم: «نسوا الله»

فَنسِيهِمْ» البتّه خداوند فراموشکار نیست، بلکه لطف خود را از آنان باز می‌دارد. «و ما كان ربّك نسيّاً» <۱۰۱۱>

غفلت و فراموشی، خطرناک‌ترین آفت انسان است. قرآن می‌فرماید: گروهی از مردم، از چهار پایان بدترند، زیرا غافلند، «اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون» <۱۰۱۲> بنابراین غفلت از خدا «نسوا الله» <۱۰۱۳>، غفلت از قیامت «نسوا يوم الحساب» <۱۰۱۴> و غفلاز آیات الهی «اتتك آياتنا فنسيتها» <۱۰۱۵> باعث سقوط انسان به مرحله ای پست‌تر از حیوانیت می‌شود.

کسی که خدا را فراموش می‌کند، قهراً انسان بی‌راهه، بی‌رهبر، بی‌هدف و بی‌قانون، غرق در شهوات می‌شود و تمام هدف‌ها و عملکردش سلیقه‌ای و مطابق تمایلات و هوس‌های خودش می‌شود و این بزرگ‌ترین خطر برای انسان است.

کسی که لطف او را فراموش کند، مأیوس شده و به بن بست می‌رسد.

کسی که عفو او را فراموش کند، خود را قابل اصلاح نمی‌بیند و دست به هر کاری می‌زند.

کسی که رهبران الهی را فراموش کند، دنبال هر طاغوتی می‌رود و فاسد می‌شود.

کسی که قانون او را فراموش کند، هر روز به سراغ صدایی می‌رود و سر در گم می‌شود.

کسی که راه او را فراموش کند، در میان صدها راه دیگر گنج شده و به بیراهه می‌رود.

کسی که اولیای او را فراموش کند، دوستان ناباب او را به بازی می‌گیرند.

کسی که نعمت‌های خدا را فراموش کند، متملّق دیگران می‌شود.

کسی که خدا را فراموش کند، قهراً اهداف حکیمانه‌ی او در مورد آفرینش انسان را فراموش خواهد کرد و هر که هدف خلقتش را فراموش کند، عمر، سرمایه و استعدادش را هدر می‌دهد.

انسان فطرتاً خداشناس است و فراموشی، عارض بر او می‌شود. کلمه «نسیان» در موردی است که قبلاً علم و توجه

باشد. ۱- مؤمنان، در معرض غفلت از یاد خدا هستند و نیاز به هشدار دارند. «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله... و لا تكونوا کالذین نسوا الله»

۲- گام اول، از خود انسان است، خودفراموشی کیفر الهی است. «نسوا الله فانساهم»

۳- کیفر الهی متناسب با عمل است. «نسوا الله فانساهم انفسهم»

۴- گناه، ثمره غفلت از یاد خداست. «نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون» در روایات، برای تلاوت آیات آخر سوره حشر، سفارش بسیار شده و برکات گوناگونی برای آن بیان گردیده، که از جمله آن، بخشیده شدن گناهان و رسیدن به مرز مقام شهید است.

احتمال می رود که انسان در میان اسمایی که در این آیات آمده است، به اسم اعظم دست پیدا کند، زیرا در این آیات، حدود پانزده و یا با عنایتی، هجده صفت از صفات الهی آمده است که هر کدام نشانگر کمالات بی انتهای اوست.

معبود واقعی، وجودی است که علم و رحمت و قداست و عزت و قدرت و عظمت و احاطه کامل را داشته باشد و چون این صفات مخصوص خداوند است، پس معبودی جز او نیست.

در قرآن هر کجا غیب و شهود کنار هم آمده، ابتدا غیب آمده و سپس شهود و این اشاره است یا به اهمیت آن یا به کثرت موارد آن.

امام صادق علیه السلام فرمود: «الغیب ما لم یکن و الشهادة ما قد کان» <۱۰۱۶> غیب آن است که واقع نشده و شهود آن است که وجود یافته است. ۱- یکتایی و یگانگی، اولین و مهم ترین اصل در صفات الهی است. «هو الله الذی الا اله الا هو»

۲- او که همه به دنبال اویند، خداست. «هو الله»

۳- علم

خداوند به غیب و شهود یکسان است. «عالم الغیب و الشهاده»

۴- با اینکه خداوند همه چیز را می داند «عالم الغیب و الشهاده» ولی با رحمت با بندگان برخورد می کند. اگر علم او بیم آور است، رحمت او امیدبخش است و در تربیت، انسان باید بین بیم و امید باشد. «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

۵- هر موجودی جز خدای یکتا، فاقد علم و رحمت گسترده است. «هو... عالم الغیب... هو الرحمن الرحیم» «مَلِکْ» به معنای مالک امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است. «قَدَّوس» به معنای پاک و منزّه از هر عیب و نقص، «مهیمن» به معنای سلطه و سیطره و مراقبت است. «جَبَّار» به دو معنای قادر بر جبر و جبران کننده آمده است.

«سلام» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می کند، نه با جنگ و ستیز و یا شرّ و ضرر. «مؤمن» نیز یعنی کسی که به تو امیت می دهد و تو را در امان خود حفظ می کند. <۱۰۱۷>

حاکمان بشری سر تا پا عجز و نیاز و محدودیت و نقص هستند و مردم از آنان در امان نیستند. اما خداوند متعال، فرمانروایی است که هم قداست دارد و از هر عیب و نقصی به دور است، هم ایمنی بخش است، هم بر همه چیز سیطره و نفوذ دارد، دارای قدرتی نفوذناپذیر است، جبرکننده است و عظمت و کبریایی دارد. ۱- یکتا معبود هستی، کسی است که فرمانروایی مطلق دارد. «لا اله الا هو الملک»

۲- فرمانروایی خداوند، از هر گونه ظلم و کاستی به دور است و مملوّ از قداست می باشد. «القَدَّوس السلام»

۳- خداوند هیچ گونه ضرری به خلق خود نمی زند. «السلام»

۴- خداوند، احاطه کامل بر هستی دارد.

۵ - پندارهای مشرکان درباره ی خداوند، نادرست است. «سبحان الله عما یشرکون» «بارئ» به معنای پدید آورنده ای است که پدیده هایش از یکدیگر متمایز و متفاوت باشند.

این تنها سوره ای است که آغاز و پایانش با تسبیح الهی است. «سَبِّحْ لِلَّهِ... یَسْبِحْ لَهُ...» آیه اول آن سخن از عزّت و حکمت است و آیه آخر آن با عزیز حکیم پایان یافت. ۱- خداوند، آفریننده ای است که در آفرینش مخلوقاتش، از کسی یا جایی الگوبرداری نکرده است، بلکه خود، صورت بخش پدیده هاست. «الخالق الباریء المصوّر»

۲- کسی که تمام کمالات را داراست، سزاوار تسبیح همه هستی است. «له الاسماء الحسنی یسبّح له...»

۳- تسبیح موجودات، نشانه نوعی علم و شعور در هستی است. «یسبّح له ما فی السموات و الارض»

۴- تسبیح موجودات، تذکری به انسان هایی است که اهل تسبیح نیستند. «یسبّح له ما فی السموات و الارض»

۵ - قدرت خداوند همراه با حکمت است نه ستم و تجاوز. «هو العزیز الحکیم» «و الحمد لله ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

This verse is identical with Hadid: ۱. All that which has been created in the universe obey and fulfil the will of Allah – the wonderful working of Allahs plan and providence.
.Refer to the commentary of Bani Israil: ۴۴

After the battle of Badr, the Jews of Bani Nadir accepted the fact that the Holy Prophet was the messenger of Allah whose advent has been clearly mentioned in their scripture and made a pledge not to help or abet the enemies of Islam

The hypocrites had sympathized with the Jews of Bani Nadir, whose opposition had grown strong since the Muslim reverse at Uhad (when many

well-known companions had fled), and had promised to side with them if it came to a collision with the Muslims; and to emigrate with them if they were forced to emigrate

When the Holy Prophet visited their habitation to conduct an inquiry concerning the killing of some Muslims, they tried to kill him. Then, because of their treason and projected murder of the Holy Prophet, they were asked to leave the strategic position which they occupied, about ۳ miles south of Madina, endangering the very existence of the Muslims. At first they disagreed, relying on their fortresses and their secret alliances with the pagans of Makka and the hypocrites among the Muslims. When the Muslims marched against the Bani Nadir and besieged them while they were in their strong towers, the hypocrites did nothing; and when at length they were exiled, the hypocrites did not go with them into exile. Some went to Syria and some joined their brethren in Khaybar. The Bani Nadir deserved punishment for treason and projected murder of the Holy Prophet, but their lives were spared, and they were allowed to carry away their goods and chattels

(see commentary for verse ۲)

Verse ۴ was revealed to announce punishment of the fire in the hereafter for those who opposed the Holy Prophet in his lifetime or after his departure from this world. The application is not restricted to the Jews of Bani Nadir, but as a general principle it is applicable in all ages. Therefore those who became Muslims but continued to disobey and

oppose the Holy Prophet in order to corrupt and distort the religion of Allah should be
.dealt with in the light of this verse

The early history of Islam records the behaviour of the companions which brings to
;light the following events

i) When the companions, present beside his bed on the eve of his departure from this) world, refused to give him pen and paper for writing that which would keep them on the right path and prevent them from backsliding into error, he commanded them to leave his presence at once. See commentary of Nisa: ٩٥ for hadith al qirtas. Umar bin Khattab said: "The man wanders in delirium. The book of Allah is sufficient for us." A large body of Muslims take this announcement of Umar as a move of separation from the religion established by the Holy Prophet, who directed all to follow the Quran and his Ahl ul Bayt (see hadith al thaqalayn on page ٩). Some said that the writing material should be given; others sided with Umar. Voices rose high. The Holy Prophet recited verse ٣ of Hujurat and said: "Begone, let me alone. The women (who wanted to
".provide pen and paper but rebuked by Umar) are much better than you

Hadith al qirtas has been reported by Bukhari, Muslim, Tabarani, Ahmed bin Hanbal
.and Shahrastani

While the Holy Prophet lay dead in the apartment, the ansar assembled at Saqifa Bani Sa-ada to choose Sad bin Obada as their leader. Receiving the news, Abu Bakr, Abu Obayda and Umar with their

supporters hurried to Saqifa. As they used to run away from the battlefield in the face of danger, they now deserted him in the lure of temporal power. All, unconcerned of the movement outside, performed the prescribed funeral rites with the Holy Prophets uncle Abbas, his two sons Qutham and Fadal, Usama and Salih. Refer to Ibn Sad in .Tabaqat; Tairkh al Khamis; Tarikh Abul Fida

iii) The drama staged at Saqifa Bani Sa-ada was a clear violation, transgression and deviation in view of the covenant they made with the Holy Prophet at Ghadir Khum. .See commentary of Ma-idah: ٤٧

:Aqa Mahdi Puya says

As a military necessity, to put pressure on the rebellious transgressors and disgrace them, cutting of trees, not uprooting, was recommended. "By leave of Allah" implies that destruction or preservation of anything created is the sole prerogative of the .creator Lord or of those whom He delegates His authority

As has been asserted in several verses of the Quran whatsoever is in the heavens and the earth and between them belongs to Allah. They are made available to people as a trust. When disbelieving possessors turn hostile and aggressive against Allah and His Prophet, then, if their possessions are returned to the prophet of Allah without any effort or exertion on the part of the believers, such possessions become the property of His prophet. In this way it is distinguished from anfal (spoils), taken after fighting. Even in the case of anfal the authority of the prophet of Allah is unchallengeable. See :commentary of Anfal

.The voluntary submission of the enemy in verse ۲ has been referred to here

The Jews of Madina had come from outside and seized the lands of the original inhabitants. Since then they had been scheming and plotting to retain the usurped properties by hook or by crook. Seeing the growth of Islam they became more active and aggressive against the people of Madina. It was a just and wise decree of the Lord of the worlds to restore the lands to their original owners and thus bring peace and order in the region

Fa-i is derived from afa which means "returned to". The warriors are not entitled to any share in the property of fa-i as stated above. It belongs to Allah and His Prophet and is to be distributed among the relatives of the Holy Prophet (see commentary of Anfal: ۴۱; Nahl: ۹۰; Rum: ۳۸), orphans, the needy and the wayfarer, so that it does not concentrate in the hands of a few rich-this serves as a basis for the socio-economic system of Islam

After the Holy Prophet his share has to be given to the Imam of his Ahl ul Bayt in addition to the share of his relatives. To know the real and genuine relatives (Ahl ul Bayt) of the Holy Prophet see commentary of Baqarah: ۱۲۴; Ali Imran: ۶۱; Ahzab: ۳۳ and Shura: ۲۳

Also see commentary of Bani Isarail: ۲۶; Naml: ۱۵, ۱۶; Nahl: ۹۰ and Maryam: ۲ to ۱۵ for the unjust, unislamic and unquranic deviation of the so-called followers of the

Holy Prophet resorted to for depriving the Ahl ul Bayt from their rightful share decreed by Allah. They began to misappropriate the share of the Holy Prophet in the name of "baytul mal" (public treasury), which is an open transgression of the explicit ordinance of Allah

(see commentary for verse ٩)

Among the beneficiaries were the mahajirin, who forsook their homes and property in Makka in order to have the freedom to believe in the religion of Allah and comply with its commands. Their devotion and sincerity were proved by their sacrifice, so they should be rewarded

:Aqa Mahdi Puya says

In addition to all that which has been said concerning the rights of the Ahl ul Bayt in Bani Israil: ٢٤; Naml: ١٥ and ١٦; Nahl: ٩٠, and Maryam: ٢ to ١٥ and Hashr: ٩ and ٧, the fact that Fatimah was a mahajir should have been taken into consideration. Why not the share of other mahajirin was confiscated to enrich the public funds

This verse refers to the ansar (the helpers), the people of Madina, who accepted Islam when it was opposed tooth and nail by the pagans of Makka, and who invited the Holy Prophet to settle down in Madina and become their leader. The ties of brotherhood were established between mahajirin and ansar. When the confiscated land and property of Bani Nadir was divided, and the major portion was given to the mahajirin, there was not the least jealousy on the part of the ansar, although there were poor among them also. They rejoiced in the

good fortune of their brothers. We give below a few events pertaining to the generosity of Imam Ali mentioned in Minhajul Sadiqin

i) Once, having come to know that there was no food in the house, Ali borrowed a dinar and went to the market to buy some cereals. There he found Miqdad crossing a street. He was strolling to fritter away time as in his house also there was no food. He could not bear the sorry plight of his children. The Imam found out the real cause of his distressed appearance and gave him the dinar and resumed to home with empty hands

ii) Abdullah bin Masud reports that once, after the isha salat, a man from among the prayers stood up and said: "I am very poor. I am hungry." The Holy Prophet said: "Who among you will give food to this man?" Ali stood up and took the poor man to his home. There was food in the house, but barely enough for one man which was kept for him. Ali put out the lamp and gave it to Fatimah asking her to bring it back when the guest had eaten the food. It was done so that the guest might not feel discomforted and uneasy. Ali sat with him and acted as if he too was eating

The house of Ahl ul Bayt always put their trust wholly in Allah under all circumstances and gave whatever they had in the way of Allah

Once a group of men came to Ali and said: "We

always rely upon Allah. We eat when we have food, and if we do not have it we bear with patience." Ali said: "Real dependence on Allah is to thank Him when there is nothing with you, and when you have anything to give it to others who are more in need of it than you

Shuhha is not niggardliness. Niggardliness is not giving from that which is in hand. Shuhha is covetousness—desire to deprive others of what they have and own everything for personal use

:The Holy Prophet said

To acquire forbidden possessions is shuhha. Never resort to it because shuhha and "faith (in Allah) never exist together in the heart of a true believer. There is nothing more destitute than a masjid where the people living around it do not come to pray; or the book of Allah (Quran) in a house dwellers of which never recite; or a scholar among the careless people none of whom goes to him to learn from his wisdom; or a helpless believer in the captivity of disbelievers

:The Muslims have been classified in three groups

i) Those who accepted Islam as soon as the Holy Prophet made known his mission) and invited them to the worship of Allah, and migrated to Madina, leaving their possessions in Makka

.ii) Those who came into the fold of Islam after migration)

.iii) Those who come and will come into the house of Islam till the end of the world)

The description applies to the true believers in any age. To harbour ill will and grudge against any

.true believer is infidelity

For the alliance between the Jews and the hypocrites, see commentary of verses ٢ and ٣ of this Surah. All hopes founded on iniquity and treachery are vain and illusory

Allah creates fear in the hearts of the transgressors, so in spite of numerical strength .they are defeated whenever they come to fight against the true believers

In verse ١٥ the reference is to the tribe of Bani Qa-inuqa who were settled in a fortified township near Madina. They were punished and banished for their treachery about a month after the battle of Badr, long before the banishment of Bani Nadir upon .whom that lesson was lost

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

(see commentary for verse ١١)

Shaytan (evil) tempts man in all sorts of ways and allures him with seductive promises and alliances to delude him to deny Allah and goodness and to disobey His laws and deviate from the right path. When the sinner goes deep into the mire, he forsakes him and disconnects all ties of false friendship. The sinner is left alone to bear the .consequences of rebellion and transgression

It is said that on the eve of the departure for the battle of Badr, Shaytan in the guise of the chief of Bani Kananah assured Abu Jahl that he would certainly prevail over the Holy Prophet but when he saw the angels descending from heaven ran away from the scene of the battle, forsaking Abu Jahl and his comrades to defeat and disgrace. The

fate

.of the seducer and the seduced is the same—burning in the fire for ever

(see commentary for verse ۱۶)

The "fear of God" is akin to love. Taqwa implies full awareness of the laws made by Allah—which prevents and safeguards man from transgressing the boundaries laid down by Allah, creates self-control, keeps away from sin and injustice and stimulates positive doing of good. It is not merely a feeling or an emotion; it is an act, a doing of things which become a preparation and provision for the hereafter

To forget Allah is to forget the only reality. As man is only a reflected existence, if he does not remember Allah, he is bound to lose himself. So remembrance of Allah is in the interest of man. Allah is free from all needs

(no commentary available for this verse)

Refer to the commentary of Araf: ۱۴۳. A mere reflection of divine glory reduced the mountain to cist. Also refer to Ahzab: ۷۲ where the mountains, mentioned allegorically as rocky, stony and hard, an emblem of stability, refused to accept the trust

:Aqa Mabdi Puya says

Quran is so forceful and convincing that it would affect a heartless mountain, but hearts of many men remain unmoved

These verses contain the most beautiful names of Allah which give us the fundamental basis on which we can have a glimpse of the glory of Allah. Refer to the commentary of Fatihah: ۱

:Aqa Mahdi Puya says

The goodness found in the created beings are the reflection of His inseparable attributes. He is the real owner of all excellences

Imam

:Ali said

Total dedication to Allah is correspondingly related to mature understanding of His
Supreme Being

He is) the (absolute) being, not happened for the first time, nor His being is on) account of an accident or event; the (ever) existing, not after "missing" or "be .wanting", nor there is any "before" before Him

;He is along with everything, not allied, related or circumstanced

;aloof, by Himself, (but) not detached, nor missing or slipping over any thing

making, doing, operating, effective, not in terms of movement or motion, nor through .any medium; seeing, even when there was nothing to look at

Utmost degree of involvement (with Him) tells the truth that "He is single". Ultimate of "He is single" belief generates sincere love with Him. The most possible in sincere love is not to associate qualifying terms with Him, because every adjective demonstrate its exclusion from the substance, and every substance certifies that it is other than the .adjective

There is no adjective, limiting definition of His attributes, at hand to give a character to the actual and make it agree with the same; and incomputable is the space of time (to record His beginning), and no "time to come" will arrest the end, therefore, whoso gives Allah a character joins one thing to another; and he who joins together, adds (addition in effect is collection of bit and pieces); and to divide Him into parts and portions is to be unwittingly ignorant of Him; and to stipulate direction or position is to circumscribe Him. He who outlines Him in fact computes

Him. "In" infers He is that which is implied; "upon, at or by" assumes void devoid of Him. He was "there" before the created beings could describe Him

He who describes Him in terms of qualities, gives simile or example, or estimates relatively, in fact, does not subscribe to His singleness. He, who draws a parallel or brings to mind a likeness to convey an image of Him, has not indeed referred to Him. He who makes a conjecture and employs guesswork goes wrong and does not have in him to know Allah as the independent, everlasting and free of wants Lord master

.(Selected sentences taken from various sermons of the Nahj al Balagha)

(see commentary for verse ۲۲)

(see commentary for verse ۲۲)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

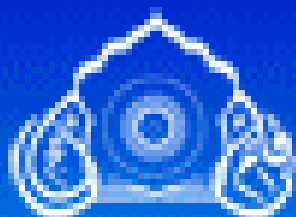
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

